



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

مدرسة سير العبد



# تفسير بارك

تفاهي ديكر به قرآن مجيد (سورة - ٥٥)

مَا يُرْوَدُ فِيهَا وَمَا الْحَيَاةُ  
نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُ  
رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَ  
جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ  
أَوْ سَلَّمَ فِي السَّمَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۳	تفسیر باران جلد ۶
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۷	فهرست
۲۸	مقدمه
۲۹	فهرست راهنما
۳۰	سوره اسراء
۳۰	اشاره
۳۲	اسراء: آیه ۱
۴۱	اسراء: آیه ۲ - ۳
۴۲	اسراء: آیه ۴ - ۵
۴۴	اسراء: آیه ۶ - ۸
۴۶	اسراء: آیه ۹ - ۱۰
۴۷	اسراء: آیه ۱۱
۴۸	اسراء: آیه ۱۲
۴۸	اسراء: آیه ۱۳ - ۱۴
۵۰	اسراء: آیه ۱۵
۵۱	اسراء: آیه ۱۶ - ۱۷
۵۲	اسراء: آیه ۱۸ - ۲۰
۵۳	اسراء: آیه ۲۱
۵۴	اسراء: آیه ۲۲
۵۶	اسراء: آیه ۲۳ - ۲۴
۵۸	اسراء: آیه ۲۵

٦٠	إسراء: آية ٢٦
٦٥	إسراء: آية ٢٩ - ٢٧
٦٦	إسراء: آية ٣٠
٦٦	إسراء: آية ٣١
٦٨	إسراء: آية ٣٢
٦٨	إسراء: آية ٣٣
٧١	إسراء: آية ٣٤ - ٣٥
٧١	إسراء: آية ٣٦
٧٢	إسراء: آية ٣٧
٧٣	إسراء: آية ٣٨ - ٣٩
٧٥	إسراء: آية ٤٠
٧٦	إسراء: آية ٤١
٧٧	إسراء: آية ٤٢ - ٤٣
٧٨	إسراء: آية ٤٤
٧٩	إسراء: آية ٤٥
٨٠	إسراء: آية ٤٦
٨١	إسراء: آية ٤٧ - ٤٨
٨٢	إسراء: آية ٤٩ - ٥٢
٨٣	إسراء: آية ٥٣ - ٥٤
٨٤	إسراء: آية ٥٥
٨٦	إسراء: آية ٥٦ - ٥٦
٨٧	إسراء: آية ٥٨
٨٧	إسراء: آية ٥٩
٨٩	إسراء: آية ٦٠
٩٣	إسراء: آية ٦٥ - ٦١
٩٥	سبأ: آية ٧٠ - ٦٦

٩٩	إسراء: آية ٧١
١٠٣	إسراء: آية ٧٢
١٠٣	إسراء: آية ٧٥ - ٧٣
١٠٥	إسراء: آية ٧٧ - ٧٦
١٠٦	إسراء: آية ٧٨
١٠٧	إسراء: آية ٧٩
١١٢	إسراء: آية ٨٠
١١٣	إسراء: آية ٨١
١١٧	إسراء: آية ٨٢
١١٩	إسراء: آية ٨٣
١٢١	إسراء: آية ٨٤
١٢٤	إسراء: آية ٨٥
١٢٧	إسراء: آية ٨٧ - ٨٦
١٢٩	إسراء: آية ٨٨
١٢٩	إسراء: آية ٨٩
١٣٠	إسراء: آية ٩٣ - ٩٠
١٣٣	إسراء: آية ٩٥ - ٩٤
١٣٤	إسراء: آية ٩٧ - ٩٦
١٣٦	إسراء: آية ٩٩ - ٩٨
١٣٧	إسراء: آية ١٠٠
١٤٠	إسراء: آية ١٠٢ - ١٠١
١٤٢	إسراء: آية ١٠٤ - ١٠٣
١٤٣	إسراء: آية ١٠٦ - ١٠٥
١٤٥	إسراء: آية ١٠٩ - ١٠٧
١٤٦	إسراء: آية ١١٠
١٤٧	إسراء: آية ١١١

سوره كهف ..... ۱۵۲

اشاره ..... ۱۵۲

كهف: آيه ۳ - ۱ ..... ۱۵۴

كهف: آيه ۵ - ۴ ..... ۱۵۵

كهف: آيه ۸ - ۶ ..... ۱۵۶

كهف: آيه ۹ ..... ۱۵۷

كهف: آيه ۱۳ - ۱۰ ..... ۱۶۰

كهف: آيه ۱۶ - ۱۴ ..... ۱۶۱

كهف: آيه ۱۷ ..... ۱۶۴

كهف: آيه ۲۰ - ۱۹ ..... ۱۶۶

كهف: آيه ۲۱ ..... ۱۷۱

كهف: آيه ۲۲ ..... ۱۷۷

كهف: آيه ۲۷ - ۲۳ ..... ۱۷۹

كهف: آيه ۲۹ - ۲۸ ..... ۱۸۴

كهف: آيه ۳۱ - ۳۰ ..... ۱۸۶

كهف: آيه ۴۱ - ۳۸ ..... ۱۸۸

كهف: آيه ۴۴ - ۴۲ ..... ۱۸۹

كهف: آيه ۴۵ ..... ۱۹۱

كهف: آيه ۴۶ ..... ۱۹۲

كهف: آيه ۴۹ - ۴۷ ..... ۱۹۴

كهف: آيه ۵۱ - ۵۰ ..... ۱۹۵

كهف: آيه ۵۳ - ۵۲ ..... ۱۹۷

كهف: آيه ۵۴ ..... ۱۹۸

كهف: آيه ۵۵ ..... ۱۹۸

كهف: آيه ۵۶ ..... ۲۰۰

كهف: آيه ۵۷ ..... ۲۰۰



٢٠١	كهف: آيه ٥٩ - ٥٨
٢٠٣	كهف: آيه ٦٠
٢٠٥	كهف: آيه ٦٢ - ٦١
٢٠٦	كهف: آيه ٦٤ - ٦٣
٢٠٧	كهف: آيه ٧٠ - ٦٥
٢٠٩	كهف: آيه ٧٨ - ٧١
٢١٢	كهف: آيه ٨٢ - ٧٩
٢٢٠	كهف: آيه ٩١ - ٨٣
٢٢٢	كهف: آيه ١٠١ - ٩٢
٢٣٠	كهف: آيه ١٠٢
٢٣١	كهف: آيه ١٠٦ - ١٠٣
٢٣١	كهف: آيه ١٠٨ - ١٠٧
٢٣٢	كهف: آيه ١٠٩
٢٣٤	كهف: آيه ١١٠
٢٣٦	سوره مريم
٢٣٦	اشاره
٢٣٨	مريم: آيه ٦ - ١
٢٤١	مريم: آيه ١١ - ٧
٢٤٣	مريم: آيه ١٤ - ١٢
٢٤٣	مريم: آيه ١٥
٢٤٤	مريم: آيه ٢٢ - ١٦
٢٤٦	مريم: آيه ٢٦ - ٢٣
٢٤٧	مريم: آيه ٢٩ - ٢٧
٢٤٩	مريم: آيه ٣٣ - ٣٠
٢٥٠	مريم: آيه ٣٥ - ٣٤
٢٥٠	مريم: آيه ٤٠ - ٣٦

٢٥٣	مريم: آيه ٥٠ - ٤١
٢٥٤	مريم: آيه ٥٣ - ٥١
٢٥٧	مريم: آيه ٥٥ - ٥٤
٢٥٩	مريم: آيه ٥٧ - ٥٦
٢٦٠	مريم: آيه ٥٨
٢٦٢	مريم: آيه ٦٢ - ٥٩
٢٦٤	مريم: آيه ٦٣
٢٦٤	مريم: آيه ٦٤
٢٦٧	مريم: آيه ٧٢ - ٦٥
٢٧١	مريم: آيه ٧٤ - ٧٣
٢٧٢	مريم: آيه ٧٦ - ٧٥
٢٧٤	مريم: آيه ٨٠ - ٧٧
٢٧٥	مريم: آيه ٨٢ - ٨١
٢٧٦	مريم: آيه ٨٧ - ٨٣
٢٧٩	مريم: آيه ٩٥ - ٨٨
٢٨١	مريم: آيه ٩٦
٢٨٣	مريم: آيه ٩٨ - ٩٧
٢٨٨	سوره طه
٢٨٨	اشاره
٢٩٠	طه: آيه ٤ - ١
٢٩١	طه: آيه ٨ - ٥
٢٩٢	طه: آيه ١٢ - ٩
٢٩٥	طه: آيه ١٦ - ١٣
٢٩٦	طه: آيه ١٨ - ١٧
٢٩٧	طه: آيه ٢٣ - ١٩
٢٩٩	طه: آيه ٢٤

٢٩٩	طه: آیه ٣٦ - ٢٥
٣٠٥	طه: آیه ٣٩ - ٣٧
٣٠٩	طه: آیه ٤١ - ٤٠
٣١٣	طه: آیه ٤٤ - ٤٢
٣١٣	طه: آیه ٤٦ - ٤٥
٣١٤	طه: آیه ٥٥ - ٤٧
٣١٧	طه: آیه ٥٩ - ٥٦
٣١٧	طه: آیه ٦٤ - ٦٠
٣١٩	طه: آیه ٦٩ - ٦٥
٣٢٠	طه: آیه ٧٠
٣٢١	طه: آیه ٧٣ - ٧١
٣٢٢	طه: آیه ٧٦ - ٧٤
٣٢٤	طه: آیه ٧٩ - ٧٧
٣٢٥	طه: آیه ٨٢ - ٨٠
٣٢٧	طه: آیه ٨٤ - ٨٣
٣٢٩	طه: آیه ٨٥
٣٣١	طه: آیه ٨٧ - ٨٦
٣٣٢	طه: آیه ٩١ - ٨٨
٣٣٣	طه: آیه ٩٤ - ٩٢
٣٣٥	طه: آیه ٩٨ - ٩٥
٣٤٠	طه: آیه ١٠٤ - ٩٩
٣٤١	طه: آیه ١١٢ - ١٠٥
٣٤٤	طه: آیه ١١٤ - ١١٣
٣٤٦	طه: آیه ١٢١ - ١١٥
٣٥٢	طه: آیه ١٢٧ - ١٢٢
٣٥٦	طه: آیه ١٢٨

۳۵۷	طه: آیه ۱۲۹
۳۵۸	طه: آیه ۱۳۰
۳۵۸	طه: آیه ۱۳۱ - ۱۳۲
۳۶۱	طه: آیه ۱۳۳
۳۶۲	طه: آیه ۱۳۴ - ۱۳۵
۳۶۴	پیوست های تحقیقی
۳۹۰	منابع تحقیق
۳۹۸	فهرست کتب نویسنده
۴۰۱	بیوگرافی نویسنده
۴۰۲	درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۴. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۵. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره. - ج. ۲. آل عمران، نساء. - ج. ۳. مائده، انعام، اعراف. - ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود. - ج. ۵. یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل. - ج. ۶. اسراء، کهف، مریم، طه. - ج. ۷. انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان. - ج. ۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم. - ج. ۹. لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر. - ج. ۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر. - ج. ۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح. - ج. ۱۲. حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر. .... - ج. ۱۳. جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک. .... - ج. ۱۴. جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶۷/BP۹۸/خ۳۶ت

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص: ۱

**اشاره**

خدایان آرانى، مهدى

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد ششم (اسراء تا طه) / مهدی خدایان آرانى . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۶) ۶- ۱۵۴- ۱۰۷- ۶۰۰- ۹۷۸:ISBN

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فصلت تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صف جلد ۱۳: جمعه تا مرسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص. [۳۵۷] - ۳۵۸

۱. قرآن - - تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد ششم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایان آرانى

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۶- ۱۵۴- ۱۰۷- ۶۰۰- ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ - همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۷۰۰

Email:Vosoogh\_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

□ تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

□ تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

□ آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

□ کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲

□ کاشان: میدان امام خمینی، خیابان ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

□ اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص: ۲



## فہرست

سورہ اسراء

اسراء: آیہ ۱...۱۱

اسراء: آیہ ۲ - ۳...۲۰

اسراء: آیہ ۴ - ۵...۲۱

اسراء: آیہ ۶ - ۸...۲۳

اسراء: آیہ ۹ - ۱۰...۲۵

اسراء: آیہ ۱۱...۲۶

اسراء: آیہ ۱۲...۲۷

اسراء: آیہ ۱۳ - ۱۴...۲۷

اسراء: آیہ ۱۵...۲۹

اسراء: آیہ ۱۶ - ۱۷...۳۰

اسراء: آیہ ۱۸ - ۲۰...۳۱

اسراء: آیہ ۲۱...۳۲

اسراء: آیہ ۲۲...۳۳

اسراء: آیہ ۲۳ - ۲۴...۳۵

اسراء: آیہ ۲۵...۳۷

اسراء: آیہ ۲۶...۳۹

اسراء: آیہ ۲۷ - ۲۹...۴۴

اسراء: آیہ ۳۰...۴۵

إِسْرَاء: آیه ۳۱...۴۵

إِسْرَاء: آیه ۳۲...۴۷

إِسْرَاء: آیه ۳۳...۴۷

إِسْرَاء: آیه ۳۴ - ۳۵...۵۰

إِسْرَاء: آیه ۳۶...۵۰

إِسْرَاء: آیه ۳۷...۵۱

إِسْرَاء: آیه ۳۸ - ۳۹...۵۲

إِسْرَاء: آیه ۴۰...۵۴

إِسْرَاء: آیه ۴۱...۵۵

إِسْرَاء: آیه ۴۲ - ۴۳...۵۶

إِسْرَاء: آیه ۴۴...۵۷

إِسْرَاء: آیه ۴۵...۵۸

إِسْرَاء: آیه ۴۶...۵۹

إِسْرَاء: آیه ۴۷ - ۴۸...۶۰

إِسْرَاء: آیه ۴۹ - ۵۲...۶۱

إِسْرَاء: آیه ۵۳ - ۵۴...۶۲

إِسْرَاء: آیه ۵۵...۶۳

إِسْرَاء: آیه ۵۶ - ۵۷...۶۵

إِسْرَاء: آیه ۵۸...۶۶

إِسْرَاء: آیه ۵۹...۶۶

إسراء: آیه ۶۰...۶۸

ص: ۳

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٦٥ - ٦١...٧٢

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٧٠ - ٦٦...٧٤

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٧١...٧٨

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٧٢...٨٢

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٧٥ - ٧٣...٨٢

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٧٧ - ٧٦...٨٤

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٧٨...٨٥

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٧٩...٨٦

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨٠...٩١

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨١...٩٢

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨٢...٩٦

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨٣...٩٨

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨٤...١٠٠

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨٥...١٠٣

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨٧ - ٨٦...١٠٦

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨٨...١٠٨

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٨٩...١٠٨

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٩٣ - ٩٠...١٠٩

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٩٥ - ٩٤...١١٢

إِسْرَاءُ: آيَةُ ٩٧ - ٩٦...١١٣

إِسْرَاء: آیه ۹۹ - ۹۸...۱۱۵

إِسْرَاء: آیه ۱۰۰...۱۱۶

إِسْرَاء: آیه ۱۰۲ - ۱۰۱...۱۱۹

إِسْرَاء: آیه ۱۰۴ - ۱۰۳...۱۲۱

إِسْرَاء: آیه ۱۰۶ - ۱۰۵...۱۲۲

إِسْرَاء: آیه ۱۰۹ - ۱۰۷...۱۲۴

إِسْرَاء: آیه ۱۱۰...۱۲۵

إِسْرَاء: آیه ۱۱۱...۱۲۶

سوره كهف

كهف: آیه ۳ - ۱...۱۳۳

كهف: آیه ۵ - ۴...۱۳۴

كهف: آیه ۸ - ۶...۱۳۵

كهف: آیه ۹...۱۳۶

كهف: آیه ۱۳ - ۱۰...۱۳۹

كهف: آیه ۱۶ - ۱۴...۱۴۰

كهف: آیه ۱۷...۱۴۳

كهف: آیه ۱۸...۱۴۴

كهف: آیه ۲۰ - ۱۹...۱۴۵

كهف: آیه ۲۱...۱۵۰

كهف: آیه ۲۲...۱۵۶

كهف: آيه ٢٧ - ٢٣...١٥٨

كهف: آيه ٢٩ - ٢٨...١٦٣

كهف: آيه ٣١ - ٣٠...١٦٥

كهف: آيه ٣٧ - ٣٢...١٦٥

كهف: آيه ٤١ - ٣٨...١٦٧

كهف: آيه ٤٤ - ٤٢...١٦٨

كهف: آيه ٤٥...١٧٠

كهف: آيه ٤٦...١٧١

كهف: آيه ٤٩ - ٤٧...١٧٣

كهف: آيه ٥١ - ٥٠...١٧٤

كهف: آيه ٥٣ - ٥٢...١٧٦

ص: ٤

كهف: آيه ١٧٧...٥٤

كهف: آيه ١٧٧...٥٥

كهف: آيه ١٧٩...٥٦

كهف: آيه ١٧٩...٥٧

كهف: آيه ١٨٠...٥٨ - ٥٩

كهف: آيه ١٨٢...٦٠

كهف: آيه ١٨٤...٦١ - ٦٢

كهف: آيه ١٨٥...٦٣ - ٦٤

كهف: آيه ١٨٦...٦٥ - ٧٠

كهف: آيه ١٨٨...٧١ - ٧٨

كهف: آيه ١٩١...٧٩ - ٨٢

كهف: آيه ١٩٩...٨٣ - ٩١

كهف: آيه ٢٠١...٩٢ - ١٠١

كهف: آيه ٢٠٩...١٠٢

كهف: آيه ٢١٠...١٠٣ - ١٠٦

كهف: آيه ٢١٠...١٠٧ - ١٠٨

كهف: آيه ٢١١...١٠٩

كهف: آيه ٢١٣...١١٠

سوره مريم

مريم: آيه ١ - ٦...٢١٧

مریم: آیه ۱۱ - ۷...۲۲۰

مریم: آیه ۱۴ - ۱۲...۲۲۲

مریم: آیه ۱۵...۲۲۲

مریم: آیه ۲۲ - ۱۶...۲۲۳

مریم: آیه ۲۶ - ۲۳...۲۲۵

مریم: آیه ۲۹ - ۲۷...۲۲۶

مریم: آیه ۳۳ - ۳۰...۲۲۷

مریم: آیه ۳۵ - ۳۴...۲۲۹

مریم: آیه ۴۰ - ۳۶...۲۲۹

مریم: آیه ۵۰ - ۴۱...۲۳۲

مریم: آیه ۵۳ - ۵۱...۲۳۵

مریم: آیه ۵۵ - ۵۴...۲۳۶

مریم: آیه ۵۷ - ۵۶...۲۳۸

مریم: آیه ۵۸...۲۳۹

مریم: آیه ۶۲ - ۵۹...۲۴۱

مریم: آیه ۶۳...۲۴۳

مریم: آیه ۶۴...۲۴۴

مریم: آیه ۷۲ - ۶۵...۲۴۶

مریم: آیه ۷۴ - ۷۳...۲۵۰

مریم: آیه ۷۶ - ۷۵...۲۵۱



مریم: آیه ۸۰ - ۷۷...۲۵۳

مریم: آیه ۸۲ - ۸۱...۲۵۴

مریم: آیه ۸۷ - ۸۳...۲۵۵

مریم: آیه ۹۵ - ۸۸...۲۵۸

مریم: آیه ۹۶...۲۶۰

مریم: آیه ۹۸ - ۹۷...۲۶۲

سوره طه

طه: آیه ۴ - ۱...۲۶۹

طه: آیه ۸ - ۵...۲۷۰

طه: آیه ۱۲ - ۹...۲۷۱

ص: ۵

طه: آیه ۱۶ - ۱۳... ۲۷۴

طه: آیه ۱۸ - ۱۷... ۲۷۵

طه: آیه ۲۳ - ۱۹... ۲۷۶

طه: آیه ۲۴... ۲۷۸

طه: آیه ۳۶ - ۲۵... ۲۷۸

طه: آیه ۳۹ - ۳۷... ۲۸۴

طه: آیه ۴۱ - ۴۰... ۲۸۸

طه: آیه ۴۴ - ۴۲... ۲۹۲

طه: آیه ۴۶ - ۴۵... ۲۹۲

طه: آیه ۵۵ - ۴۷... ۲۹۳

طه: آیه ۵۹ - ۵۶... ۲۹۶

طه: آیه ۶۴ - ۶۰... ۲۹۶

طه: آیه ۶۹ - ۶۵... ۲۹۸

طه: آیه ۷۰... ۲۹۹

طه: آیه ۷۳ - ۷۱... ۳۰۰

طه: آیه ۷۶ - ۷۴... ۳۰۲

طه: آیه ۷۹ - ۷۷... ۳۰۳

طه: آیه ۸۲ - ۸۰... ۳۰۴

طه: آیه ۸۴ - ۸۳... ۳۰۶

طه: آیه ۸۵... ۳۰۸

طه: آیه ۸۷ - ۸۶... ۳۱۰

طه: آیه ۹۱ - ۸۸... ۳۱۱

طه: آیه ۹۴ - ۹۲... ۳۱۲

طه: آیه ۹۸ - ۹۵... ۳۱۴

طه: آیه ۱۰۴ - ۹۹... ۳۱۹

طه: آیه ۱۱۲ - ۱۰۵... ۳۲۰

طه: آیه ۱۱۴ - ۱۱۳... ۳۲۳

طه: آیه ۱۲۱ - ۱۱۵... ۳۲۵

طه: آیه ۱۲۷ - ۱۲۲... ۳۳۲

طه: آیه ۱۲۸... ۳۳۵

طه: آیه ۱۲۹... ۳۳۶

طه: آیه ۱۳۰... ۳۳۶

طه: آیه ۱۳۲ - ۱۳۱... ۳۳۷

طه: آیه ۱۳۳... ۳۴۰

طه: آیه ۱۳۵ - ۱۳۴... ۳۴۱

\* پیوست های تحقیقی... ۳۴۳

\* منابع تحقیق... ۳۵۷

\* فهرست کتب نویسنده... ۳۵۹

\* بیوگرافی نویسنده... ۳۶۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد ششم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت (علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت [M12.ir](http://M12.ir) مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

ص: ۷

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰ یس، صافات، ص، زمر، غافر.

جلد ۱۱ فصلت، شوری، زُحرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲ حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳ جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمل، مُدثر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴ جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطَفِّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره اِسْرَاء

اشاره

ص: ۹

## آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۷ قرآن می باشد.

۲ - «اسراء» به معنای مسافرت در شب می باشد. در آغاز این سوره از سفر آسمانی پیامبر (معراج) سخن به میان آمده است، این سفر در شب انجام گرفت، به همین خاطر آن را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهمّ این سوره چنین است: ماجرای معراج، تاریخ بنی اسرائیل، وجود حساب و کتاب در زندگی انسان، احترام به پدر و مادر، نکوهش بخل، زنده به گور کردن دختران در روزگار جاهلیت، معجزه قرآن...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)

تو از هر عیب و نقص، پاک هستی و بنده خود محمد (صلی الله علیه وآله) را شبی به سفر آسمانی بردی و او را مهمان اهل آسمان ها نمودی. تو او را از مسجد الحرام، از کنار کعبه به بیت المقدس در فلسطین بردی، همان بیت المقدس که اطراف آن را برکت دادی، که تو شنوا و بینا هستی و از راز دل همه باخبر هستی.

تو محمد (صلی الله علیه وآله) را به معراج بردی، از مکه او را به فلسطین بردی تا در مسجد الاقصی نماز بخواند.

مسجد الاقصی !

چرا آنجا را به این نام می خوانی؟

ص: ۱۱



«الأقصى»، به معنای «دور» می باشد، چون این مسجد از مکه دور است، آن را به این نام خواندی.

تو برکت را در اطراف آن مسجد قرار دادی. در فلسطین (بیت المقدس) پیامبران زیادی زندگی کردند.

آن سرزمین، سرزمینی سرسبز و خرمی است. آنجا قبله گاه اول مسلمانان است، مسلمانان تا سال دوم هجری به سوی آنجا نماز می خواندند.

اکنون پیامبر در مکه است، او هنوز به مدینه هجرت نکرده است. تعداد مسلمانان در مکه اندک است، بُت پرستان پیامبر را اذیت و آزار می کنند، تو او را به سفر معراج می بری تا نشانه های قدرت خویش را به او نشان بدهی.

\* \* \*

پیامبر کنار خانه کعبه است، او کنار «حجر اسماعیل» نشسته است، جبرئیل از آسمان نازل می شود، او می آید تا پیامبر را به «معراج» ببرد. (۱)

جبرئیل همراه خود «بُراق» را آورده است، بُراق، مرکبی بهشتی است که خدا برای پیامبر آماده نموده تا پیامبر ما بر آن سوار شود و سفر خود را آغاز کند. بُراق، همچون اسب بهشتی، دو بال دارد و با سرعت برق پرواز می کند و می تواند تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن بپیماید. (۲)

سفر پیامبر آغاز می شود، صدایی به گوش پیامبر می رسد، این صدای چیست؟ جبرئیل می گوید: «هفتاد سال قبل سنگ بزرگی، به داخل جهنم انداخته شد و اکنون آن سنگ به ته جهنم رسید و این صدا، صدای برخورد آن سنگ با ته جهنم بود». (۳)

پیامبر به سوی بیت المقدس می رود، در آنجا روح پیامبران جمع شده اند.

ص: ۱۲

یکی به استقبال پیامبر می آید، او ابراهیم (علیه السلام) است، پیامبر به او سلام می کند و جواب می شنود. (۴)

پیامبر وارد بیت المقدس می شود و به سوی محراب می رود، جبرئیل اذان می گوید، پیامبر در محراب به نماز می ایستد، همه پیامبران پشت سر او نماز می خوانند. (۵)

\* \* \*

اکنون پیامبر به آسمان ها عروج می کند، او به آسمان اول می رسد، همه فرشتگان با روی خوش از پیامبر استقبال می کنند، پیامبر به فرشته ای که مأمور جهنم است، می رسد، از او می خواهد تا جهنم را نشان او بدهد، آن فرشته پرده از جهنم برمی دارد، یکی از درهای جهنم را باز می کند، پس آتش شعله می کشد...، پیامبر جهنم را می بیند، از مأمور جهنم سؤال می کند:

\_\_\_ آنان کیستند که زبان خود را قیچی می کنند؟

\_\_\_ ای محمد! آنان سخنورانی هستند که خود به گفته هایشان عمل نمی کردند. (۶)

\_\_\_ آنان کیستند که با ناخن، صورت خود را می خراشند!

\_\_\_ ای محمد! اینان کسانی هستند که غیبت مردم می کردند. (۷)

\_\_\_ آن زنان چرا بر گیسوان خویش آویزان شده اند؟

\_\_\_ ای محمد! این جزای آنانی است که موی خود را به نامحرم نشان می دادند. (۸)

پیامبر افراد دیگری را در حال عذاب می بیند...، اکنون نگهبان جهنم دستور می دهد تا درب جهنم بسته شود.

پیامبر به حرکت خود ادامه می دهد، به فرشته دیگری می رسد، او عزرائیل است، او به پیامبر سلام کرده و می گوید: «هیچ خانه ای نیست مگر اینکه من هر روز، پنج بار، به آن سر می زنم و اگر عدّه ای بر مرده ای گریه کنند من در میان آن ها حاضر می شوم و به آنان می گویم: گریه نکنید، که من به سوی شما هم باز می گردم». (۹)

\* \* \*

پیامبر به حرکت خود ادامه می دهد، آسمان دوم و سوم را پشت سر می گذارد، در هر آسمانی، فرشتگان به او خوش آمد می گویند. آن ها به آسمان چهارم می رسند، در آسمان چهارم «بیت المعمور» قرار دارد، بیت المعمور، خانه خدا برای فرشتگان است، آن ها دور این خانه طواف می کنند، خدا روی زمین، کعبه را خانه خود قرار داد و در آسمان نیز، بیت المعمور را خانه خود قرار داد. (۱۰)

جبرئیل اذان می گوید، فرشتگان همه، پشت سر پیامبر صف می بندند و نماز بر پا می شود. (۱۱)

بعد از نماز پیامبر حرکت می کند، از آسمان پنجم و ششم می گذرد، در آسمان هفتم دو نهر می بیند: نهر کوثر و نهر رحمت . این دو نهر از میان درّ و یاقوت می گذرند. (۱۲)

پیامبر از نهر کوثر مقداری می آشامد، آبی شیرین تر از عسل!

و آنگاه در نهر رحمت، غسل می کند و به سوی عرش خدا می رود. (۱۳)

\* \* \*

پیامبر وارد عرش می شود، در آنجا فرشته ای را می بیند که همواره در حال

شمردن و حساب کردن است، او فرشته باران است و از اوّل دنیا تا به حال، حساب همه قطره های باران را دارد. پیامبر به او می گوید:

\_\_\_ آیا تو تعداد قطره های باران هایی که از اوّل خلقت تاکنون باریده است را می دانی؟

\_\_\_ آری، من می دانم که چند قطره باران در دریا چکیده است و چند قطره در خشکی.

\_\_\_ خدا به تو قدرت عجیبی داده است که می توانی قطرات باران شمارش کنی.

\_\_\_ ای محمّد! با این حال من نمی توانم یک چیز را شمارش کنم؟

\_\_\_ چه چیزی را؟

\_\_\_ اگر عدّه ای جمع شوند و اسم تو را ببرند و بر تو صلوات بفرستند من نمی توانم ثواب آن صلوات را حساب کنم. (۱۴)

سفر پیامبر ادامه پیدا می کند، اکنون او وارد بهشت می شود، او درخت «طوبی» را می بیند، درختی بزرگ که در همه خانه های بهشتی شاخه ای از آن وجود دارد. زیر این درخت چهار نهر جاری است!

نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب بهشتی، نهری از عسل. (۱۵)

\* \* \*

پیامبر همچنان در بهشت به سیر خود ادامه می دهد، بوی خوشی به مشامش می رسد، این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه پیدا کرده است؟

او از جبرئیل سؤال می کند:

ص: ۱۵

— این عطر خوش چیست؟

— این بوی سیبی است که خدا سیصد هزار سال پیش آن را آفریده است.

— خدا برای چه آن را آفریده است؟

— هیچ کس جواب این سؤال را نمی داند.

در این هنگام، گروهی از فرشتگان نزد پیامبر می آیند، آنان همراه خود همان سیب را می آورند و می گویند: «ای محمد! خدا به شما سلام می رساند، او این سیب را برای شما فرستاده است». (۱۶)

آری، امشب پیامبر، مهمان خداست و خدا می داند از مهمان خود چگونه پذیرایی کند. خدا، سیصد هزار سال قبل، هدیه پیامبر خود را آماده کرده است.

هدف خدا از خلقت آن سیب خوشبو چه بود؟ آیا جبرئیل به جواب سؤال خود رسید؟

جبرئیل باید صبر کند تا پیامبر آن سیب را بخورد و به خانه اش برود، بعد از نه ماه، دخترش فاطمه (علیها السلام) به دنیا بیاید، آن وقت است که راز خلقت آن سیب آشکار می شود.

پیامبر فاطمه (علیها السلام) را بسیار دوست خواهد داشت و بارها او را خواهد بوسید و چنین خواهد گفت: «فاطمه من از آن میوه بهشتی خلق شده است، هرگاه دلم برای بهشت تنگ می شود، فاطمه ام را می بویم و می بوسم». (۱۷)

\* \* \*

پیامبر از بهشت عبور می کند و به ملکوت اعلی می رسد، جبرئیل به پیامبر می گوید: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پر و بال من می سوزد». (۱۸)

ص: ۱۶

جبرئیل در آنجا می ماند و پیامبر به سفر خود ادامه می دهد... او به هفتاد هزار حجاب (پرده هایی از نور) می رسد که از هر حجاب تا حجاب دیگر پانصد سال راه است و پیامبر داخل این حجاب ها می شود، حجاب عزّت، حجاب قدرت، حجاب کبریاء، حجاب نور،... (۱۹)

او از همه حجاب ها عبور می کند و به ساحت قدس الهی می رسد. (۲۰)

شما فکر می کنید اوّل کلامی که خدا با حبیب خود می گوید چه می باشد؟

صدایی به گوش پیامبر می رسد: «ای احمد!»، این خداست که با پیامبر سخن می گوید، اما این صدا چقدر شبیه صدای علی (علیه السلام) است!

بار دیگر خطاب می رسد: «ای احمد! اکنون که به حضور من آمده ای به قلب تو نظر کردم، دیدم که هیچ کس را به اندازه علی، دوست نداری! برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می گویم تا قلب تو آرام گیرد». (۲۱)

آری، خدا جسم نیست، او مثل ما سخن نمی گوید، او صدایی را ایجاد می کند تا پیامبر آن را بشنود، خدا آن صدا را شبیه صدای علی (علیه السلام) قرار داده است.

\* \* \*

«ای محمّد! اکنون به زمین نگاه کن!».

این فرمان خدا می باشد، پیامبر به زمین نگاه می کند، بین پیامبر و زمین، هزاران هزار پرده و حجاب است، همه این پرده ها کنار می رود، درهای هفت آسمان باز می شود، پیامبر علی (علیه السلام) را می بیند که نگاهش به سوی آسمان است. پیامبر علی (علیه السلام) را می بیند، گویا خدا می داند که هیچ چیز مثل دیدار علی (علیه السلام) پیامبر را خوشحال نمی کند، برای همین این گونه دل پیامبر را شاد می کند.

\_\_\_ ای محمّد، چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

\_\_\_ بارخدایا، تو خود بر قلب من آگاهی داری.

\_\_\_ آری، من می دانم، ولی اکنون می خواهم از زبان خودت بشنوم!

\_\_\_ پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم (۲۲)

\_\_\_ ای محمّد! دوستان علی را هم دوست بدار، بدان که در روز قیامت تو از آنان شفاعت خواهی کرد. (۲۳)

وقتی پیامبر این سخن را می شنود به سجده می رود، هیچ کس نمی داند سجده او چقدر طول می کشد.

\_\_\_ ای محمّد! من کرامت خویش را برای جانشینان تو قرار دادم.

\_\_\_ جانشینان من، چه کسانی هستند؟

\_\_\_ اسم آنان بر عرش من نوشته شده است.

پیامبر به عرش نگاه می کند و نام دوازده امام را می یابد، اوّل آن ها علی (علیه السلام) و آخر آن ها مهدی (علیه السلام)!

اکنون خطاب می رسد: «اینان حجّت های من بر مردم هستند، من دین خود را به وسیله آنان ظاهر می کنم». (۲۴)

سخن های محرمانه دیگری میان خدا و پیامبر ردّ و بدل شد که خداوند پیامبر خود را امر به مخفی نمودن آن نمود. (۲۵)

آن گفتگوها به رازی میان خدا و رسولش تبدیل شد و هیچ کس از آن خبر ندارد.

آخرین سخن خدا این است: «خوش آمدی! خوشا به حال تو و پیروان تو». (۲۶)

\*\*\*

لحظه بازگشت فرا می رسد، پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر بگذارد تا دوباره به جبرئیل برسد، او از هر حجاب که می گذرد این صدا را می شنود: «ای محمد! علی را دوست داشته باش». امشب پیامبر هفتاد هزار بار این سخن را می شنود. (۲۷)

جبرئیل در انتظار پیامبر است، پیامبر از آخرین حجاب هم بیرون می آید، اکنون جبرئیل و پیامبر با هم به سوی آسمان ها حرکت می کنند، فرشتگان به صف ایستاده اند و به پیامبر تبریک می گویند. (۲۸)

و پیامبر آسمان ها را یکی بعد از دیگری پشت سر می گذارد و به سوی زمین می آید.

دیگر پیامبر به نزدیکی های شهر مکه رسیده است. دیگر چیزی تا اذان صبح نمانده است، پیامبر می خواهد از جبرئیل، خداحافظی کند. پیامبر به جبرئیل می گوید:

\_\_\_ آیا کاری داری که من آن را انجام دهم!

\_\_\_ از تو می خواهم سلام مرا به خدیجه برسانی. (۲۹)

خدیجه (علیها السلام) همسر باوفای پیامبر است، او در سخت ترین شرایط پیامبر را یاری کرد، او به خاطر فداکاری های خود به چنین مقامی دست یافته است.

ص: ۱۹



وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّتَهُ مَن حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳)

اکنون برایم از یهودیان (بنی اسرائیل) سخن می گویی، آنان اولین امت بزرگ تاریخ بودند، تو می خواهی از سرنوشتشان عبرت بگیری و لغزش های آنان را بشناسم و از آن ها پرهیز کنم. تو به آنان نعمت های فراوانی دادی، اما آنان ناسپاسی کردند و برای همین به عذاب تو گرفتار شدند.

یهودیان در مصر زندگی می کردند و گرفتار ظلم و ستم فرعون بودند، تو موسی (علیه السلام) را برای نجات آنان فرستادی و کتاب تورات را به او دادی تا با آن یهودیان را هدایت کند، تو از آنان خواستی تا به غیر تو تکیه نکنند و فقط به تو وکل کنند.

به یهودیان یادآوری کردی که آن‌ها از نسل یاران نوح (علیه السلام) هستند که تو آنان را سوار بر کشتی نوح (علیه السلام) کردی و از طوفان بزرگ نجات دادی. یهودیان باید به این موضوع فکر کنند، آن‌ها از نسل بهترین بندگانی تو هستند، پس باید شکر تو را به جا آورند و نوح (علیه السلام) را الگویی خود قرار دهند، نوح (علیه السلام) بنده‌ای شکرگزار بود و شکر نعمت‌های تو را به جا می‌آورد.

تو به یهودیان نعمت‌های فراوان دادی، آنان را از دست فرعون نجات دادی، رود نیل را برای آنان شکافتی تا از آن عبور کنند، اما وقتی موسی (علیه السلام) برای مناجات با تو به کوه طور رفت، مردی به نام سامری دسیسه کرد و آنان را به پرستش گوساله‌ای دعوت کرد، آنان فریب سامری را خوردند و عده زیادی گوساله پرست شدند.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۵-۴

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵)

در تورات درباره یهودیان سخن گفتی و آینده آنان را به موسی (علیه السلام) خبر دادی، آینده‌ای که آنان پیش رو داشتند این بود: «یهودیان دو بار در سرزمین خود به قدرت و حکومت می‌رسند، اما ظلم و فساد و خونریزی می‌کنند، پس تو کسانی را می‌فرستی که حکومت یهودیان را سرنگون می‌کنند و آنان را ذلیل و خوار کنند».

ص: ۲۱

در اینجا سخن از دو وعده توست، دو وعده مجازات !

\* \* \*

موسی (علیه السلام) از دنیا رفت، یهودیان به بیت المقدس (فلسطین) رفتند و در آنجا قدرت را به دست گرفتند، حکومت آنان در آنجا سالیان سال طول کشید، اما سرانجام آنان بنای ظلم و فساد را گذاشتند.

اینجا بود که زمان مجازات اول فرا رسید، مردانی جنگجو را به سوی آنان فرستادی، آن مردان به شهر آنان حمله کردند و خانه به خانه به دنبال یهودیان می گشتند تا آنان را به قتل برسانند، پس وعده اول تو انجام گرفت.

\* \* \*

یهودیان هزار و سیصد سال در بیت المقدس حکومت کردند، در سال های آخر حکومت خود به ظلم و فساد رو آوردند، نور ایمان از دل های آنان رخت بست و وعده های تو را دروغ شمردند، آنان با خود گفتند: بیش از هزار سال است که ما در اینجا حکومت می کنیم، چه کسی می تواند حکومت ما را نابود کند؟

تو از آنان پیمان گرفته بودی که به دستوراتی که در تورات ذکر شده است، عمل کنند و برای هدایت آنان پیامبران دیگری را فرستادی، اما آنان سخن پیامبران را نپذیرفتند و تکبر ورزیدند، اگر پیامبری بر خلاف میل آنان، سخنی می گفت، در مقابل آن پیامبر، موضع می گرفتند، آنان عده ای از پیامبران را دروغگو شمردند و عده ای دیگر را به شهادت رساندند. (۳۰)

اینجا بود که تو بلای بزرگی را برای آنان فرستادی، آن بلا همان وعده مجازات اول بود.

ص: ۲۲

بخت النصر پادشاه قدرتمندی بود، (او ششصد سال قبل از تولد عیسی (علیه السلام) در بابل عراق حکومت می کرد). این پادشاه تصمیم گرفت تا با لشکر بزرگ خود به بیت المقدس حمله کند.

او با لشکریان خود از عراق حرکت کرد، وقتی به بیت المقدس رسید، یهودیان را شکست داد، او دستور داد تا همه خانه های آن شهر را ویران کنند، مسجد الاقصی را خراب کنند، تورات ها را بسوزانند.

سربازان او همه شهر را می گشتند و هر کس را می یافتند به قتل می رساندند.

بخت النصر فقط عده کمی از زنان و کودکان را زنده نگاه داشت و آنان را به عنوان اسیر به بابل برد.

این بلای بزرگ، نتیجه ظلم و ستم خود یهودیان بود، تو به آنان قدرت و حکومت داده بودی، آنان از نعمت های فراوانی بهره مند بودند، اما رو به فساد و ظلم و ستم آوردند.

\* \* \*

## اسراء: آیه ۸ - ۶

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنَّ أَحْسَنَ تَمِيمٍ أَحْسَنُتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتَبِيرًا (۷) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم وَإِنْ عُدتُمُ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

آری، یهودیان با ذلت و خواری در بابل زندگی می کردند، صد و پنجاه سال گذشت. یهودیان از گناهان خود توبه کردند و به نیکوکاری رو آوردند، هر

کس خوبی کند، به خودش خوبی کرده و هر کس بدی می کند، باز به خودش بدی کرده. وقتی یهودیان به خوبی ها رو آوردند، تو هم وسیله نجات آنان را فراهم کردی.

بخت النصر از دنیا رفته بود و جانشین او بر عراق حکومت می کرد، کوروش پادشاه ایران تصمیم گرفت به عراق حمله کند و آنجا را تصرف کند. وقتی کوروش عراق را تصرف کرد و به یهودیان اجازه داد تا به بیت المقدس باز گردند. کوروش به آنان کمک کرد تا مسجدالاقصی را بازسازی کنند. (بازگشت یهودیان به بیت المقدس چهارصد و پنجاه سال قبل از میلاد عیسی (علیه السلام) بود).

تو یهودیان را به بیت المقدس بازگرداندی و به آنان ثروت و فرزندان زیادی دادی و شمار آنان را زیاد و زیادتر کردی.

\* \* \*

یهودیان دویست و پنجاه سال حکومت و قدرت را در بیت المقدس به دست گرفتند، امّا کم کم گذشته خود را فراموش کردند و به ظلم و ستم رو آوردند، اینجا بود که زمان مجازات دوم فرا رسید و دشمن به آنان حمله کرد و آن قدر بر آنان سخت گرفت که آثار غم و اندوه در چهره های آنان آشکار شد، دشمنان وارد مسجدالاقصی شدند و آنجا را خراب کردند، همان گونه که در مجازات اول، دشمنان آنجا را خراب کرده بودند.

گویا مجازات دوم، صد سال قبل از میلاد عیسی (علیه السلام) روی داده است، این بار پادشاه روم لشکری را برای حمله به بیت المقدس فرستاد و دستور داد تا آنجا را ویران کنند و یهودیان را به قتل برسانند.

ص: ۲۴

یهودیان بار دیگر خوار و ذلیل شدند و این نتیجه کارهای خود آنان بود، آنان تورات را به فراموشی سپردند و به یکدیگر ظلم و ستم کردند.

اکنون با آنان سخن می‌گوییم، اگر آنان توبه کنند و به سوی تو بازگردند، تو به آنان رحم می‌کنی، اما اگر بار دیگر به فساد و ظلم و ستم رو آورند، تو مجازات آنان را در این دنیا از سر می‌گیری و البته در روز قیامت هم آنان گرفتار آتش جهنم می‌شوند همان جهنمی که همچون زندان سختی برای کافران است.

\* \* \*

اکنون من با قانون تو آشنا شدم، این قانون برای همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد: تو به بندگان خود نعمت‌های زیادی می‌دهی، اگر آنان راه کفر و گناه را پیش بگیرند، دشمنانشان را بر آنان مسلط می‌کنی تا آنان را خوار و ذلیل کنند. اگر بندگان تو توبه کنند و به سوی تو بازگردند، بار دیگر شکوه و بزرگی را به آنان باز می‌گردانی.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۱۰ - ۹

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹) وَأَنَّ الَّذِينَ لَمَّا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰)

از سرگذشت یهودیان سخن گفتم، تورات، کتاب آسمانی تو بود که بر موسی (علیه السلام) نازل کردی، تورات آنان را به سوی اطاعت از تو فرا خواند و راه سعادت را به آنان نشان داد، اکنون تو قرآن را برای هدایت بشر فرستادی، این

قرآن همه مردم را به سوی دین اسلام دعوت می کند، اسلام دینی است که استوار و پاینده است. قرآن به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده پاداشی بزرگ می دهد، همچنین به کسانی که به قیامت ایمان نمی آورند، هشدار می دهد که عذاب دردناکی در انتظار آنان است.

\* \* \*

## اسراء: آیه ۱۱

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱)

انسان آنچه را که می بیند، اگر آن را برای خود مفید بداند، آرزوی آن را می کند و به دنبالش می رود تا به دستش آورد. این ویژگی انسان است، خیلی زود خواهان چیزی می شود، اگر او قدری فکر و اندیشه کند، چه بسا می فهمد آنچه آرزو کرده است، به ضرر اوست.

انسان زود آرزو می کند، زود تصمیم می گیرد چیزی را داشته باشد و نمی داند که خیلی ها با عجله کردن، بدی را برای خود خواسته اند. آری، انسان همواره عجول است، برای همین گاهی به جای نیکی، بدی خود را می خواهد.

تو قرآن را نازل کردی و از همه می خواهی از دستورات تو اطاعت کنند، کسی که به قرآن عمل می کند، شاید از ثروت دنیا کم داشته باشد، اما سعادت آخرت را دارد.

چرا عده ای به قرآن عمل نمی کنند؟

آنان عجله می کنند، فقط دنیا را می بینند، خوشی های آن را می بینند و آن را

ص: ۲۶

می خواهند، آن ها نمی دانند که اگر خوشی های دنیا از راه گناه به دست آید، بدی است و بدبختی انسان در روز قیامت را به همراه دارد.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۱۲

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوُنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا (۱۲)

شب و روز، نشانه ای از قدرت تو هستند، شب را تاریک و روز را روشن ساختی تا انسان در روز به کار و تلاش پردازد و شب استراحت کند.

پیدایش شب و روز که از گردش زمین به دور خود پدید می آید، نشانه روشنی از قدرت توست، نظم دقیقی که در این طلوع و غروب خورشید قرار داده ای، شگفت انگیز است. با حرکت زمین به دور خورشید، چهار فصل به وجود می آید و با حرکت ماه به دور زمین، دوازده ماه قمری پدید می آید.

تو در مسیر حرکت ماه، مکان هایی قرار دادی تا هر شب در یک نقطه از آسمان باشد تا به این وسیله، حساب روز و ماه را بدانیم. این یک تقویم طبیعی برای بشر است.

تو این گونه نشانه های قدرت خود را برای اهل علم و فهم، بیان می کنی. در قرآن هر چیزی را که برای سعادت انسان لازم است، به طور روشن و آشکار، بیان کردی.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۱۴ - ۱۳

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ

ص: ۲۷



يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳) اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴)

تقدیر یا سرنوشت هر انسانی همراه اوست، گویی آن را به گردنش آویخته ای، هر کجا برود، همراه اوست. (۳۱)

کردار و گفتار انسان ثبت می شود، دو فرشته را مأمور کرده ای تا کردار و گفتار هر کس را در پرونده اعمال او بنویسند، روز قیامت آن پرونده را به دست خود او می دهی، او پرونده اعمال خود را آشکارا می بیند.

در آن روز به او می گویی: «نامه اعمال را بخوان و حساب خود را بدان، کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی». وقتی او نگاه می کند می بیند همه اعمالش ثبت شده است و کوچک ترین چیز از قلم نیفتاده است.

\* \* \*

در این آیه از دو پرونده سخن گفته ای: پرونده سرنوشت و پرونده اعمال. این دو پرونده هرگز با هم مخلوط نمی شود. باید درباره این دو پرونده بیشتر بنویسم:

\* پرونده سرنوشت:

تو برای انسان ها برنامه ریزی کرده ای که به آن سرنوشت یا تقدیر می گویند. (گاهی به آن قضا و قدر هم گفته می شود).

در پرونده سرنوشت نوشته شده است که من چقدر عمر می کنم؟ کی بیمار می شوم، کی مرگ من فرا می رسد. همه این ها را تو از قبل مشخص کرده ای.

آری، تو به حکمت خویش، رزق عدّه ای را کم و رزق عدّه ای را زیاد قرار می دهی، عدّه ای در بیماری و سختی هستند و عدّه ای هم در سلامتی. عدّه ای

ص: ۲۸

در جوانی از دنیا می روند و عده دیگر در پیری.

سرنوشت هر انسانی همراه اوست، این قانون توست، هیچ کس نمی تواند برای لحظه ای، مرگ قطعی خود را عقب اندازد.

در روز قیامت از چیزهایی که پرونده سرنوشت نوشته شده است، سؤال نمی کنی، از من سؤال نمی کنی: چرا مریض شدی؟ چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا در ایران به دنیا آمدی؟ زیرا این ها چیزهایی است که به سرنوشت من برمی گردد و دست خود من نبوده است، من در آن ها هیچ اختیاری نداشتم. حکمت و مصلحت تو در آن ها اثر داشته است.

\* پرونده اعمال

در پرونده اعمال من، همه اعمال و رفتار من نوشته می شود (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...). من اعمالم را با اراده خودم انجام می دهم، بنابراین در روز قیامت از همه آن ها از من سؤال می کنی.

\* \* \*

## اسراء: آیه ۱۵

مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵)

تو این قرآن را به قلب محمد (صلی الله علیه وآله) نازل کردی و از او خواستی تا آن را برای مردم بخواند، گروهی از مردم با او دشمنی کردند و سخن او را نپذیرفتند، محمد (صلی الله علیه وآله) برای آنان ناراحت می شد، او دوست داشت آنان ایمان بیاورند، اما

ص: ۲۹

تو محمد(صلی الله علیه وآله)را نفرستاده بودی تا مردم را مجبور به ایمان کند، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. او فقط مأمور بود پیام تو را به همه برساند، اگر آنان تو را پذیرفتند و به قرآن ایمان آوردند، خودشان سود کرده اند، اگر هم قرآن را انکار کردند، به خود ضرر زده اند.

در روز قیامت، هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید، هرگز کسی را به گناه دیگری عذاب نمی کنند.

\*\*\*

این قانون توست: تا زمانی که پیامبری برای مردم نفرستی و راه حق را نشان آنان ندهی، آنان را عذاب نمی کنی.

آری، تو انسان را با اختیار آفریده ای، پیامبران را برای هدایت او می فرستی، تو راه حق و باطل را به او نشان می دهی و او را مجبور به پذیرفتن حق نمی کنی، این انسان است که راه خود را انتخاب می کند، اگر او راه باطل را انتخاب کرد و بر آن اصرار ورزید، آن وقت است که عذاب تو فرا می رسد.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۱۷ - ۱۶

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسِدُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (۱۶) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷)

تو هرگز مردم شهری را بدون اتمام حجّت به عذاب گرفتار نساختی، ابتدا

ص: ۳۰

پیامبری را به سوی بزرگان و پیشوایان آنان فرستادی تا آنان را به اطاعت و بندگی تو دعوت کنند، اما آنان مخالفت کردند و بر تبهکاری خود اصرار ورزیدند، مردم آن شهر نیز از رهبران خود پیروی کردند و سخن پیامبر تو را دروغ خواندند، آن وقت بود که عذاب تو فرارسید و همه آنان را نابود کردی و شهرشان را زیر و رو نمودی.

این قانون تو بود و بر امت های قبلی نیز جاری بود، قوم نوح، سخنان نوح(علیه السلام) را دروغ شمردند و در طوفانی سهمگین غرق شدند. قوم عاد سخنان هود(علیه السلام) را تکذیب کردند و گرفتار تندبادها شدند و از بین رفتند.

قوم «ثمود» هم پیامبری صالح(علیه السلام) را انکار کردند و شتر او را که معجزه ای آسمانی بود، کشتند و زلزله ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

آن عذاب ها نتیجه گناهان خودشان بود، تو بر گناهان بندگانت آگاه هستی، کافی است که برای مجازات آنان تصمیم بگیری، هیچ چیز نمی تواند مانع عذاب تو بشود و گناهکاران را از عذاب برهاند.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۲۰ - ۱۸

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصِيْلًا مَّا مَدْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعِيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹) كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰)

ص: ۳۱

تو انسان ها را به دو گروه تقسیم می کنی:

\* گروه اوّل:

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فقط به این دنیا فکر می کنند و در جستجوی لذّت ها و خوشی های دنیا هستند.

تو به بعضی از آنان به مقداری که بخواهی نعمت های دنیا را می دهی، البته بعضی از آنان هم در فقر به سر می برند. به هر حال، تو به آنان فرصت می دهی تا زندگی خود را داشته باشند، سرانجام مرگ آنان فرا می رسد، آنان در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند و با ذلّت و خواری به جهنّم می روند.

\* گروه دوم:

کسانی که آخرت را می خواهند و برای رسیدن به آن تلاش می کنند و ایمان درستی دارند.

تو به سعی و تلاش آنان ارج می نهی و به آنان پاداش بزرگی می دهی.

آری، تو به هر دو گروه از عطای خود یاری می رسانی و آنان را از فضل خود بهره مند می سازی، تو در این دنیا فضل خود را از هیچ کس دریغ نمی کنی. مؤمن و دنیاطلب، هر دو از نعمت های تو در این دنیا بهره مند می شوند.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۲۱

انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱)

از من می خواهی تا به زندگی مردم در این دنیا نگاه کنم، بعضی ثروت زیادی

ص: ۳۲

دارند، بعضی فقیرند. از روی مصلحت و حکمتی که خود می دانی، برخی را بر برخی دیگر برتری داده ای، این لازمه زندگی دنیاست، اگر همه مردم از هر جهت یکسان بودند، زندگی بشر فلج می شد.

اکنون به من خبر می دهی که در روز قیامت، همه انسان ها در یک مقام نخواهند بود، در آنجا هم بعضی بر بعضی دیگر برتری خواهند داشت.

البته اختلاف مقام انسان ها در روز قیامت، بسیار زیادتر از اختلاف مقام آنان در دنیا می باشد، یک انسان در اوج عزت و شکوه و در بهترین جایگاه بهشت خواهد بود، دیگری در جهنم و در پست ترین جای آن!

میان بهشت و جهنم، تفاوت بسیار زیاد است!

معلوم است که جایگاه پیامبران و دوستان تو نسبت به جایگاه یک مؤمن معمولی بسیار بالاتر است، همین مؤمن معمولی جایگاهش با جایگاه کافر قابل مقایسه نیست، مؤمن در بهشت از نعمت های زیبای تو بهره مند است و کافر در عذاب جهنم گرفتار!

\*\*\*

## اسراء: آیه ۲۲

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا (۲۲)

از من می خواهی تا برای تو شریک قرار ندهم که اگر چنین کنم به خاک خواری خواهم نشست. شرک به تو انسان را از کمال و سعادت باز می دارد و او را خوار می کند.

کسی که بتی را شریک تو می داند خود را در مقابل موجودی که از خودش

ص: ۳۳

پست تراست، کوچک می کند.

\* \* \*

خوشا به حال من !

من که هرگز در مقابل بُت سجده نمی کنم، من از همه بُت ها و بُت پرستان بیزار هستم.

این سخنی بود که من قبلاً با خودم می گفتم، امّا وقتی ماجرای گریه پیامبر را شنیدم، فهمیدم که خطر شرکِ کوچک مرا تهدید می کند.

شرکِ کوچک.

منظور از «شرکِ کوچک» چیست؟

باید این ماجرا را در اینجا بنویسم: پیامبر در مسجد بود، گروهی از مسلمانان دور او جمع شده بودند و سخنان او را می شنیدند، ناگهان پیامبر سخنان خود را قطع کردند، سکوت بر فضای مسجد حاکم شد، قطره های اشک از چشم پیامبر جاری شد. یکی از یاران رو به پیامبر می کند و می پرسد:

\_\_\_ ای پیامبر، چرا گریه می کنید؟

\_\_\_ برای امّت خود گریه می کنم، من برای آن ها نگران هستم، من می دانم که امّت من هرگز بُت پرست نخواهند شد، امّا خطر بزرگی آن ها را تهدید می کند.

\_\_\_ چه خطری؟

\_\_\_ خطر ریا و خودنمایی !

با شنیدن این سخن پیامبر همه به فکر فرو رفتند، آن ها فهمیدند که ریا همان شرکِ کوچک است و آفتِ ایمان مؤمن است.

(۳۲)

\* \* \*

ص: ۳۴

اگر انسان برای خودنمایی کاری را انجام دهد، ممکن است مردم از او تعریف کنند، اما در روز قیامت امید او ناامید می شود و به ذلت و خواری می افتد.

روز قیامت که فرا رسد، ریاکار برای حسابرسی به پیشگاه تو می آید، او انتظار پاداش دارد ولی تو به او چنین می گویی: «تو مردم را در این کار شریک من قرار دادی، من هم سهم خودم را به مردم بخشیدم، برو از آن ها پاداش خود را بگیر».

آری، تو فقط عملی را می پذیری که در آن اخلاص باشد، تو کاری را که بوی ریا و خودنمایی داشته باشد قبول نمی کنی. (۳۳)

بارخدایا! خودت مرا از ریا و خودنمایی نجات بده!

\* \* \*

### اسراء: آیه ۲۴ - ۲۳

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا (۲۴)

تو فرمان می دهی که جز تو کسی را نپرستم، یکتاپرست باشم و به پدر و مادر خود نیکی کنم، هرگاه یکی از آن ها یا هر دو به سن پیری رسیدند، به آنان کمترین ظلمی روا ندارم و با آنان تندی نکنم، آن ها را آزرده خاطر نسازم، با احترام و مهربانی با آنان سخن بگویم و از روی محبت نسبت به آنان فروتنی کنم و برای آنان چنین دعا کنم: «بارخدایا! پدر و مادر مرا رحمت کن زیرا

ص: ۳۵



آنان مرا در کودکی پرورش دادند و زحمت مرا کشیدند».

در اینجا نیکی به پدر و مادر را بعد از «یکتاپرستی» ذکر کرده‌ای، پس از شناخت تو، هیچ چیز مهم تر از احترام به پدر و مادر نیست. این درس بزرگی است که امروز از سخت فرا گرفتم.

وقتی پدر و مادر من جوان و سرپا هستند، مهربانی من با آنان هنر نیست، هنر این است که هنگام پیری، آنان را به خانه سالمندان نبرم!

تو از من می خواهی هنگامی که آنان از پا افتادند، به آنان مهربانی کنم، برایشان دعا کنم و در مقابلشان فروتنی کنم.

\* \* \*

پیامبر در جمع یاران خود نشسته بود و سخن از احترام به پدر و مادر به میان آمد، او به یاران خود رو کرد و فرمود: «وقتی فرزندی به پدر و مادر خود نیکی کند و به آن ها نگاه محبت آمیز نماید، خدا برای هر نگاه او، ثواب یک حج می نویسد».

همه تعجب کردند، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ یکی از آنان سؤال کرد:

\_\_\_ اگر فرزندی در یک روز، صد بار به صورت پدر و مادر خود نگاه کند، آیا خدا به او ثواب صد حج می دهد؟

\_\_\_ بله. (۳۴)

\* \* \*

سفر حج آن قدر ثواب دارد که اگر میلیون ها تومان ثروت داشته باشم و همه را در راه تو انفاق کنم به ثواب حاجی نمی رسم، اکنون می فهمم که ارزش نگاه

ص: ۳۶

محبت آمیز به پدر و مادر بالاتر از حج است.

باید قدری فکر کنم، اگر من می‌خواهم به تو نزدیک شوم، اگر آرزوی سفر حج و زیارت خانه تو را به دل دارم، می‌توانم به این سخن پیامبر عمل کنم.

جامعه ما معنای عرفان و معنویت را نفهمیده است، اگر ما این مطالب را می‌دانستیم آیا دیگر این قدر پدران و مادران این جامعه، در خانه سالمندان تنهایی می‌کشیدند؟

من چقدر از افراد را دیده‌ام که به مراسم مذهبی آمده‌اند با گریه و ناله، خدا را صدا زده‌اند، در حالی که ماه‌ها سراغ پدر و مادر خود نرفته‌اند.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۲۵

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵)

از من خواستی تا برای پدر و مادرم دعا کنم و از تو بخواهم آنان را ببخشی و رحمت را بر آنان نازل کنی.

وقتی پدر و مادر به سنّ پیری می‌رسند، بعضی فرزندان برای این که زودتر به ارث برسند، آرزوی مرگ آن‌ها را می‌کنند. اگر پدر و مادری در سنّ پیری، بیمار شوند، بعضی فرزندان در دل خود می‌گویند: «کی پدر و مادر ما می‌میرد تا ما راحت شویم؟».

آنان چیزی به زبان نمی‌آورند، اما تو از آنچه در دل آن‌ها می‌گذرد، باخبر هستی! تو چنین چیزی را نمی‌پسندی، پدر و مادری که این همه برای فرزندان خود زحمت کشیدند، شایسته چنین سخنانی نیستند.

ص: ۳۷

دستور تو نیکی به پدر و مادر است، اگر به آنان نیکی کنیم، به ما پاداش نیک می دهی و زندگی ما خیر و برکت می گیرد.  
اگر کسی دچار چنین لغزشی شده و به پدر و مادر خویش بی احترامی کرده، باید توبه کند و گذشته خود را جبران کند و به سوی تو بازگردد.

تو خدای مهربانی هستی و گناه او را می بخشی، او باید با مهربانی به پدر و مادر، گذشته اش را جبران کند.

اگر پدر و مادر او از دنیا رفته اند، او باید چه کند؟ او باید برای آن ها روزه بگیرد و نماز بخواند و به نیت آن ها کار خیر انجام دهد، در این صورت پدر و مادرش از او راضی می شوند. (۳۵)

ص: ۳۸

وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶)

«حقّ خویشاوندان خود را بده، نیازمندان و در راه ماندگان را دستگیری کن و اسراف نکن.»

این سخن تو با پیامبر درسی برای همه مسلمانان است، مسلمان باید از حال خویشان خود باخبر باشد و به نیازمندان و در راه ماندگان کمک کند.

نازل شدن این آیه ماجرای شنیدنی دارد:

سال هفتم هجری بود، پیامبر به خانه فاطمه (علیها السلام) آمد، او از دیدار دخترش خوشحال بود، او حسن و حسین (علیهما السلام) را در آغوش گرفت و آنان را بوسید.

در این هنگام، جبرئیل نازل شد و این آیه را برای او خواند: «ای محمد حقّ خویشان خود را بده...». پیامبر به فکر فرو رفت، به راستی منظور خدا از

این فرمان چه بود؟

— ای جبرئیل برایم بگو که من حقّ چه کسی را باید بدهم؟

— خدا از تو می خواهد که سرزمین فدک را به فاطمه (علیها السلام) بدهی، فدک از این لحظه به بعد مال فاطمه (علیها السلام) است. (۳۶)

\*\*\*

مدّتی پیش، یهودیان قلعہ خیبر دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند، اما پیامبر از تصمیم آن ها باخبر شد و با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کرد. قلعہ خیبر به محاصره نیروهای اسلام در آمد.

سپاه اسلام به قلعہ نزدیک شد، اما برق شمشیر «مَرَحَب» ، پهلوان یهود، همه را فراری داد. سپاه اسلام مجبور به عقب نشینی شد و سرانجام پیامبر تصمیم گرفت تا علی (علیه السلام) را به جنگ پهلوان یهود بفرستد. (۳۷)

جنگ سختی میان این دو پهلوان در گرفت و سرانجام «مَرَحَب» به قتل رسید. علی (علیه السلام) به قلعہ حمله کرد و آن را فتح کرد.

در نزدیکی های خیبر، گروهی دیگر از یهودیان، در فدک زندگی می کردند. آن ها نیز با یهودیان خیبر هم دست شده بودند، پیامبر منتظر بود تا سپاه اسلام استراحت کنند، سپس با روحیه بهتری به جنگ با یهودیان فدک بروند.

در این میان پیرمردی که فرستاده مردم فدک بود به سوی اردوگاه اسلام آمد و سراغ پیامبر را گرفت، یاران پیامبر، او را نزد آن حضرت بردند.

او به پیامبر گفت: «ای محمّد، مردم فدک مرا فرستاده اند تا من از طرف آن ها با شما پیمان صلح را امضاء کنم، آن ها حاضرند نیمی از سرزمین خود، فدک

ص: ۴۰

را به شما ببخشند تا شما از حمله به آن ها صرف نظر کنی» .

پیامبر لحظاتی فکر کرد و لبخندی بر لب های او نشست ، او با این پیشنهاد موافقت کرد . (۳۸)

پیمان صلح نوشته شد ، سپاهیان اسلام همه خوشحال شدند ، دیگر از جنگ و لشکرکشی خبری نبود ، آری ، سرزمین فدک بدون هیچ گونه جنگ و لشکرکشی تسلیم شد .

در این میان جبرئیل فرود آمد و آیه ششم سوره «حشر» نازل شد: «آن غنیمت هایی که در به دست آوردن آن ، لشکرکشی نکرده اید، از آن پیامبر است».

این حکم قرآن بود و هیچ کس با آن مخالف نبود و همه با دل و جان ، حکم خدا را پذیرفتند . (۳۹)

فدک هدیه خدا به پیامبر بود به پاس همه زحماتی که در راه او متحمل شده بود . پیامبر شخصی را در فدک به عنوان کارگزار خود قرار داد و به سوی مدینه بازگشت .

امروز هم خدا فدک را به فاطمه (علیها السلام) بخشید و پیامبر می خواهد همه مردم را از این ماجرا باخبر کند.

\*\*\*

پیامبر کنار فاطمه (علیها السلام) نشسته بود و به چهره دخترش نگاه می کرد، او به یاد خدیجه (علیها السلام) افتاد و اشک ریخت . (۴۰)

پیامبر از مهربانی های خدیجه (علیها السلام) یاد کرد: روزی که او به خواستگاری

ص: ۴۱

خدیجه(علیها السلام) رفت. دست پیامبر از مال دنیا خالی بود؛ اما خدیجه(علیها السلام)، زن ثروتمند آن روزگار بود، هیچ کس به اندازه او ثروت نداشت.

قرار شد پیامبر به خواستگاری خدیجه(علیها السلام) برود، عموی خدیجه(علیها السلام) مخالف این ازدواج بود. او مهریه سنگینی را تعیین کرد، اما پیامبر ثروت چندانی نداشت تا بتواند این مهریه را پرداخت کند، در آن روزگار، رسم بود که در همان اول ازدواج، مهریه را به زن پرداخت می کردند.

اینجا بود که خدیجه(علیها السلام) آن مقدار پول را به پیامبر داد تا به عنوان مهریه به خودش پرداخت کند! (۴۱)

خدیجه(علیها السلام) آن پول را به پیامبر بخشیده بود، ولی پیامبر همیشه خود را وام دار همسرش می دید، گویا او به این پول به چشم قرض نگاه می کرد. او دوست داشت یک زمانی این پول را به خدیجه(علیها السلام) برگرداند.

خدا بعد از فتح خیبر، فدک را به پیامبر داد. پیامبر اکنون می تواند بزرگواری خدیجه(علیها السلام) را جبران کند، اما افسوس که امروز خدیجه(علیها السلام) نیست؛ فاطمه(علیها السلام) تنها یادگار خدیجه(علیها السلام) است. او وارث خدیجه(علیها السلام) است. بعد از مرگ مادر، دختر از مادر ارث می برد. پس پیامبر آن پولی را که می خواست به خدیجه(علیها السلام) بدهد می تواند به فاطمه(علیها السلام) بدهد.

\*\*\*

فدک سالیانه هفتاد هزار دینار سرخ درآمد داشت، فاطمه(علیها السلام) با این پول می توانست به فقیران کمک زیادی کند. (۴۲)

درآمد فدک هفتاد هزار دینار بود، این یعنی تقریباً سیصد کیلو طلا!

ص: ۴۲

بعد از وفات پیامبر، مردم با ابوبکر بیعت کردند و با او به عنوان خلیفه بیعت کردند، اولین کاری که ابوبکر انجام داد این بود که فدک را از فاطمه (علیها السلام) گرفت.

ابوبکر تصمیم گرفت تا این پشتوانه بزرگ اقتصادی را از خط ولایت و امامت بگیرد. این ظلم بزرگی بود که پایه های حکومت ابوبکر بر روی آن بنا شد. (۴۳)



إِنَّ الْمَيْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷) وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸) وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (۲۹)

تو از من می خواهی تا مال خود را در راه باطل خرج نکنم، از اسراف پرهیز کنم، اسراف کنندگان برادران شیطان هستند، زیرا آنان از شیطان پیروی می کنند، تو به شیطان نعمت های زیادی دادی ولی او ناسپاسی کرد و از درگاه تو رانده شد، کسانی که اسراف می کنند، در واقع ناسپاسی می کنند.

گاهی پیش می آید که وضع مادی من خوب نیست و در آن شرایط شخص نیازمندی از من درخواست کمک می کند. از من می خواهی در این گونه موارد، با احترام با آنان سخن بگویم، با روی خوش و با سخنی آنان را به

رحمت تو امید دهم، اگر نمی توانم به آنان کمکی کنم، مبادا دل آن ها را بشکنم.

در کمک به دیگران باید متعادل رفتار کنم، نه خسیس باشم و نه بی اندازه بخشش کنم، اگر همه مال خود را به دیگران ببخشم، خودم محتاج و نیازمند می شوم، آن وقت با حسرت و پشیمانی، زانوی غم بغل می گیرم. در هر کاری، اعتدال خوب است. زندگی من باید بر مسیر اعتدال باشد.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۳۰

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰)

من باید بدانم که تو رزق و روزی را برای هر کس که بخواهی گشایش می دهی یا تنگ می گیری، تو به حال بندگان خود آگاه و بینا هستی، مقدار رزق و روزی هر کس از روی حکمت مشخص شده است، تو صلاح می دانی که بنده ای در فقر زندگی کند و روزی او اندک باشد، تو می دانی اگر او به ثروت برسد، طغیان می کند و خود را از سعادت محروم می کند.

گاهی صلاح بنده ای را در بیماری می دانی و برای همین سلامتی را از او می گیری، چه بسا اگر او سالم باشد، برای خود گرفتاری درست می کند.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۳۱

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا (۳۱)

ص: ۴۵

در روزگار جاهلیت مردم از ترس فقر، فرزندان خود را می کشتند، این انحراف بزرگی بود که آن مردم به آن مبتلا شده بودند.

در آن روزگار دو انحراف بزرگ میان عرب ها رواج داشت:

۱ - زنده به گور کردن دختران: گروهی از آنان دختر داشتن را ننگ می دانستند، از ترس این که مبادا دخترانشان در آینده به دست دشمنان بیفتند، آن ها را زنده به گور می کردند، افرادی که ثروت و پول زیادی هم داشتند به این کار دست می زدند. تو از پیامبر خود خواستی با این سنت غلط مبارزه کند و دختر را برکت و رحمت تو معرفی کند.

۲ - کشتن کودکان: عرب ها در سرزمین خشک و بی آب و علف زندگی می کردند و به خشکسالی زیادی مبتلا می شدند. وقتی آنان نشانه های قحطی را می دیدند، اول کاری که می کردند، کودکان بی گناه خود را می کشتند، آنان این کار را برای حفظ آبرو و عزت و احترام خود انجام می دادند تا مبادا برای غذای آنان مجبور به گدایی شوند!

این رسم غلط بیشتر در میان کسانی که دستشان از مال دنیا خالی بود، رواج داشت. در این آیه تو با آنان چنین می گویی: «چرا فرزندان خود را از ترس فقر می کشید؟ مگر قرار است شما به آن ها روزی دهید؟ مگر روزی شما به دست من نیست؟ روزی آن ها و روزی شما بر عهده من است، کشتن فرزندان گناه بزرگی است».

طبق آمار در سال ۲۰۰۸ میلادی، بیش از ۴۴ میلیون سقظ جنین در دنیا انجام شده است. (در یک سال ۴۴ میلیون سقظ جنین، عدد کمی نیست) در سال

۱۳۹۰ اعلام شد که در یک سال، بیش از هشتاد هزار سقط جنین در ایران انجام گرفته است. (۴۴)

پیشگیری از بچه دار شدن اشکالی ندارد، اما اگر جنین شکل گرفت و روح در آن دمیده شد، سقط کردن آن، قتل است و گناهی بزرگ است.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۳۲

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲)

«هرگز به عمل زنا نزدیک نشوید، زناکاری بسیار زشت است و راهی است که سرانجام بدی دارد».

زنا و داشتن رابطه نامشروع با زنان، سبب می شود پیوندهای خانوادگی از هم گسسته شود و جامعه را به تباهی می کشاند. در جامعه ای که زنا رواج دارد، میل و رغبت به ازدواج کمتر می شود، آمار طلاق زیاد می شود و روز به روز بر تعداد فرزندان نامشروع اضافه می شود.

سلامت جامعه به سلامتی خانواده بستگی دارد، اگر نهاد خانواده آسیب ببیند، جامعه روی سعادت را نخواهد دید.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۳۳

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳)

ص: ۴۷

از همه می خواهی انسانی که کشتن او را حرام اعلام کرده ای را به قتل نرسانند، فقط جهت اجرای عدالت می توانید کسی را که جنایتی کرده است قصاص کنید، هر کس مظلوم و بی گناه کشته شود، برای وارث او، حقّ قصاص را قرار دادی، اما وارث مقتول نباید در امر قصاص و انتقام زیاده روی کند و به شیوه جاهلیت عمل کند که چند نفر را در برابر قتل یک نفر بکشند، این قانون توست: در مقابل یک نفر، فقط یک نفر قصاص می شود، تو با این قانون، مظلومان را یاری می کنی و عدالت را برقرار می سازی.

\* \* \*

در زمان جاهلیت اگر کسی مثلاً رئیس قبیله ای را به قتل می رسانید، افراد آن قبیله، به مرگ قاتل راضی نمی شدند، بلکه آنان می گفتند باید برای قصاص، چند نفر کشته شوند. تو این رسم را باطل اعلام می کنی، برای قصاص فقط قاتل کشته می شود.

اگر سه نفر با هم یک نفر را بکشند، باز هم فقط یک نفر قصاص می شود. اینجا وارثان مقتول یکی از سه نفر را انتخاب می کنند و او اعدام می شود، اما تکلیف دو نفر دیگر چه می شود؟ آن ها هم که در قتل دست داشته اند؟ این دو نفر هر کدام باید یک سوم خون بها را پرداخت کنند، این خون بها به خانواده کسی داده می شود که اعدام شده است.

خلاصه قانون تو این است: در مقابل قتل یک نفر، فقط یک نفر کشته می شود، درست است که این سه نفر با هم در قتل دست داشته اند، اما یک نفر اعدام می شود و آن دو نفر با هم دو سوم خون بهای یک انسان را به خانواده

کسی که اعدام شده است، پرداخت می کنند.

\*\*\*

روزی امام باقر(علیه السلام) این آیه را خواند: «کسی که مظلوم و بی گناه کشته شود...». پس از آن، از شهادت امام حسین(علیه السلام) یاد کرد و از شهادت مظلومانه او به دست بنی امیه سخن گفت.

آری، وارث امام حسین(علیه السلام)، مهدی(علیه السلام) است، خدا امام حسین(علیه السلام) را با مهدی(علیه السلام) یاری می کند. (۴۵)

\*\*\*

وقتی این حدیث را می شنوم، به فکر فرو می روم: آن کسی که مظلومانه کشته شد، امام حسین(علیه السلام) است. آن کسی که خدا او را یاری می کند و او انتقام می گیرد، مهدی(علیه السلام) است، به راستی چه کسانی به دست مهدی(علیه السلام) کشته می شوند؟

قاتلان امام حسین(علیه السلام) و هفتاد و دو یار او، صدها سال پیش به دست مختار کشته شدند، وقتی مهدی(علیه السلام) ظهور کند، چه کسی را می کشد؟

چه کسی جواب این سؤال مرا می دهد؟

\*\*\*

وقتی مهدی(علیه السلام) ظهور کند دیگر زمان مهلت برای ستمکاران به پایان می رسد، روزگار عدل و داد فرا می رسد، در آن زمان هم نسل بنی امیه خواهند بود، آنان به کار پدران خود افتخار خواهند کرد و کشته شدن امام حسین(علیه السلام) را جشن خواهند گرفت، آنان به کار پدران خود راضی خواهند بود و برای

ص: ۴۹

نابودی حکومت مهدی(علیه السلام)دست به شورش خواهند زد و با مهدی(علیه السلام) و حکومت او دشمنی خواهند کرد، آن وقت است که مهدی(علیه السلام) آنان را به سزای اعمالشان می رساند.(۴۶)

\* \* \*

### اسراء: آیه ۳۵ - ۳۴

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵)

به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به گونه ای که مصلحت آنان باشد، مواظب باشید که مال یتیم حیف و میل نشود و وقتی که یتیم به حد رشد خود برسد، مال او را به او تحویل دهید.

به عهد و پیمان خود وفادار باشید، بدانید که در روز قیامت از وفای به عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

در خرید و فروش اجناس، اندازه ها را به طور کامل مراعات کنید تا حق کسی ضایع نشود، پیمانه ای که با آن جنس را می سنجید، به طور کامل پر کنید، کم فروشی نکنید، هنگام خرید و فروش، درست وزن کنید، این کار برای سلامت جامعه بهتر است و سرانجام خوبی دارد.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۳۶

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ

ص: ۵۰

وَالْفُؤَادَ كُلِّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶)

از آنچه به آن آگاهی ندارید، پیروی نکنید. به دیگران بدگمان نباشید، کاری را که به درست بودن آن مطمئن نیستید، انجام ندهید، چیزی را که نمی دانید، نگوئید، تهمت نزنید.

بدانید که در روز قیامت از گوش سؤال می شود: چه شنیدی و چرا شنیدی؟ از چشم سؤال می شود: چه دیدی و چرا دیدی؟

قلب، جایگاه اعتقادات انسان است، در روز قیامت درباره اعتقادات سؤال می شود، به چه چیزی اعتقاد داشتید و چرا؟

روز قیامت روز حسابرسی است و انسان ها باید جواب همه رفتارها و کردارهای خود را بدهند.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۳۷

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷)

از من می خواهی تا در زمین با غرور راه نروم، تکبر و غرور مایه بدبختی من می شود.

وقتی به غرور راه می روم، دچار توهم شده ام، اگر من قدری فکر کنم، می فهمم که چقدر ضعیف هستم، من با تمام نیرو نه می توانم زمین را بشکافم و نه در سربلندی به پای کوه ها می رسم و در برابر عظمت کوه ها، ذره ای بیش نیستم. (۴۷)

ص: ۵۱



هر وقت سوار هواپیما می شوم، دوست دارم کنار پنجره بنشینم و به زمین نگاه کنم، وقتی از آسمان به زمین نگاه می کنم، عظمت جهان را بهتر می بینم، وقتی هواپیما از روی شهری می گذرد، خوب نگاه می کنم، از آن بالا، کوچکی انسان به چشم می آید، انسان ها آن قدر کوچک هستند که اصلاً به چشم نمی آیند، بعضی از آنان با یک دنیا غرور راه می روند و خبر ندارند ذره ای بیش نیستند.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۳۹ - ۳۸

كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸) ذَلِكْ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ وَلَمَا تَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا (۳۹)

از آیه ۲۲ این سوره تا اینجا برایم گناهان بزرگ را ذکر کردی، من باید از همه گناهانی که گفتی، دوری کنم، همه آن ها نزد تو ناپسند است و انسان را از سعادت دور می کند.

این فهرست گناهانی است که از من خواستی از آن ها پرهیز کنم:

۱ - شرک و بُت پرستی و ریاکاری.

۲ - بی احترامی به پدر و مادر، بی توجهی به خویشاوندان و فقیران.

۳ - اسراف

۴ - کشتن فرزند و انسان بی گناه

۵ - زنا

ص: ۵۲

۶ - خوردن مال یتیم

۷ - کم فروشی

۸ - تهمت، بدگمانی، بدون علم و آگاهی سخن گفتن.

۱۰ - غرور و تکبر

تو مرا از این گناهان بزرگ نهی کردی، اگر من به این سخن تو عمل کنم، سعادت دنیا و آخرت را از آن خود کرده ام، این سخنان، حکمت هایی است که بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کردی تا برای مردم بیان کند.

بار دیگر از من می خواهی تا خدایان دروغین را نپرستم و از شرک دوری کنم، هر کس به تو شرک بورزد در روز قیامت از رحمت تو دور می شود و با خواری و ذلت وارد جهنم می شود.

ص: ۵۳

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰)

مردم در روزگار جاهلیت دوست داشتند که فرزند آنان پسر باشد و دختر را مساوی با خواری و ذلت می دانستند، ولی فرشتگان را دختران تو می دانستند و می گفتند فرشتگان شریک تو هستند.

اکنون تو به آنان می گویی: «شما دختر داشتن را ننگ و عیب می دانید، اگر واقعاً داشتن دختر عیب و ننگ است، چرا آن را به من نسبت می دهید؟ آیا من به شما پسر دادم و برای خود دختران را برگزیدم؟ این چه سخن بی جایی است که می گویند؟».

در اسلام، داشتن دختر نه تنها مایه عیب و ننگ نیست، بلکه مایه برکت و رحمت است، اما در اینجا با توجه به عقیده آن مردم با آنان سخن می گویی، از

آنان این سؤال را می‌پرسی و آنان جوابی ندارند: «اگر دختر داشتن، عیب و ننگ است، پس چرا برای من دخترانی قرار داده اید؟».

تو خدای یگانه ای، هیچ فرزندی نداری، نه پسر نه دختر، انسان که فرزند دارد، یک روزی از بین می‌رود و فرزندش جای او را می‌گیرد. این یک قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. تو هرگز فرزند نداری، برای همین هرگز پایانی نداری. تو همیشه بوده و خواهی بود. (۴۸)

\* \* \*

### اسراء: آیه ۴۱

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱)

تو در قرآن حقیقت را آشکار ساختی تا آنان هدایت شوند و دست از بُت پرستی بردارند، تو با هر زبانی با آنان سخن گفتی، گاهی تشویقشان کردی، گاهی آن‌ها را ترساندی، گاهی دلیل آوردی، گاهی از راه دل و نور فطرت با آنان سخن گفتی، اما آنان حقیقت را انکار کردند.

تو آنان را آزاد آفریدی، به آنان حق انتخاب دادی، آنان تصمیم گرفته بودند ایمان نیاورند، تو هرگز کسی را مجبور به ایمان نمی‌کنی، مهم این بود که سخن تو را بشنوند و پیام تو را درک کنند، پس از آن تو آنان را به حال خود رها کردی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند، این گونه بود که سخن تو جز بر نفرت آنان نیفزود، آنان حقیقت را دانستند و آشکارا با آن دشمنی کردند.

\* \* \*

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتِغَوْا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳)

بسیاری از آنان می گویند که بُت ها شریک تو هستند، بُت ها قطعه ای از چوب یا سنگ بیشتر نیستند، موجوداتی بی جان که هیچ کاری نمی توانند انجام دهند، به راستی اگر آنان شریک تو بودند، همواره سعی می کردند که بر قدرت خود بیفزایند و به سوی تو که خدای این جهان هستی، راهی پیدا کنند تا سهم بیشتری از تو بگیرند، تو صاحب عرش می باشی، جهان در دست قدرت توست، اگر بُت ها شریک تو هستند، چرا سکوت کرده اند؟ چرا نمی خواهند از فرمان تو خارج شوند؟

اگر آن ها در اداره این جهان نقش دارند و صاحب قدرت هستند، باید روز به روز بر قدرت خود بیفزایند، هر صاحب قدرتی دوست دارد که قدرت خود را زیاد و زیاده تر کند، این طبیعت قدرت است، به راستی چرا بُت ها این گونه خاموش افتاده اند؟

مگر بُت پرستان نمی گویند بُت ها در این جهان آفرینش قدرت دارند؟

پس چرا بُت ها برای زیاد شدن قدرت خود تلاشی نمی کنند؟

اگر واقعاً بُت ها قدرتی داشتند باید بر سر زیاد کردن قدرت با تو ستیز می کردند و این باعث می شد که در نظم جهان، اشکالی پیش آید، اما هر کس به جهان نگاه کند، در آن نظم را می بیند، این نشانه این است که بُت ها هرگز قدرتی نداشته اند و شریک تو نبوده اند.

تو از همه این سخنان پاک و منزّه هستی، تو بسی بالاتر از آن هستی که

شریک داشته باشی.

\* \* \*

## اسراء: آیه ۴۴

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴)

آسمان ها و زمین و هرچه در آن است، تو را تسبیح می کنند، ولی انسان ها از درک این حقیقت عاجز هستند، انسان ها به بُت پرستی رو می آورند و برای تو شریک قرار می دهند، تو به آنان مهلت می دهی و در عذاب آنان شتاب نمی کنی، شاید توبه کنند، اگر آنان توبه کنند، گناهشان را می بخشی که تو خدای بخشنده و مهربانی هستی.

آری، ذره ذره جهان فریاد می زند که تو هیچ شریکی نداری، اما مشرکان این فریاد را نمی شنوند و تسبیح آنان را درک نمی کنند، آنان دچار غفلتی بزرگ شده اند.

\* \* \*

تو بارها در قرآن از تسبیح و حمد موجودات بی جان سخن گفته ای، آسمان، زمین، ماه، خورشید، درختان، کوه ها... همه تو را حمد و ستایش می کنند.

هر موجودی دارای شعور است و در دنیای خود، به زبان خود و به اندازه شعور خود، تو را ستایش می کند، ولی من از درک حقیقت آن ناتوان هستم.

هر آنچه در جهان وجود دارد، مخلوق و آفریده توست. مخلوق یعنی نقص و کمبود!

ص: ۵۷

همه موجودات می فهمند که کمبود دارند و به تو نیاز دارند، وقتی موجودی نقص های خود را می فهمد، تنها تو را از آن نقص ها پاک می داند. در واقع، او درک می کند کمبود دارد و برای ادامه حیاتش به تو که بی نیاز هستی نیازمند است. این معنای تسبیح اوست.

وقتی موجودی، وجود خود را درک کرد، می فهمد که تو این وجود را به او داده ای و تو او را آفریده ای. او درک می کند که وجود او از تو سرچشمه گرفته است، این معنای حمد اوست.

\*\*\*

## اسراء: آیه ۴۵

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵)

قرآن تو آن قدر زیباست که حتی دشمنان را به شگفتی وا می دارد، پیامبر تو با صدای بلند قرآن می خواند، ابوجهل با گروهی از مشرکان برای شنیدن قرآن می آمدند، هدف آنان فقط شنیدن بود نه فهمیدن و پیروی از قرآن!

اکنون به پیامبر می گویی: «ای محمّد! وقتی تو قرآن می خوانی، من بین تو و آنانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده ای قرار می دهم که مانع می شود آنان قرآن را بفهمند». (۴۹)

این پرده ای که تو از آن سخن می گویی، چیزی جز لجاجت آن ها نیست، آنان حق را شناخته اند و از روی لجاجت، آن را انکار می کنند، تو انسان لجوج را به حال خود رها می کنی، او در طغیان و سرکشی خود گرفتار می شود و بین حق و او، فاصله ای می افتد، او نتیجه عمل خود را می بیند.

ص: ۵۸

## اسراء: آیه ۴۶

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶)

خواندن قرآن مهم ترین وسیله تبلیغ پیامبر بود، او هر زمان که فرصت می یافت برای مردم قرآن می خواند و دل های آماده به سوی او جذب می شدند.

ابوجهل و دوستان او برای شنیدن قرآن می آمدند، شنیدن داستان گذشتگان برای آنان جالب بود، داستان یوسف، داستان خلقت آدم، داستان بنی اسرائیل و... امّا قرآن تو، فقط کتاب داستان نیست، تو در قالب این داستان ها، پیام های مهمی را به مخاطب منتقل می کنی، تو انسان را به یکتاپرستی دعوت می کنی و از مخالفت و عصیان نهی می کنی. ابوجهل و دوستانش قرآن را گوش می کردند، امّا وقتی پیامبر آیات یکتاپرستی را می خواند، آنان از او رو برمی گرداندند و با ناراحتی می رفتند.

اکنون به پیامبر چنین می گویی: «ای محمّد! من بر دل و گوش آنان پرده ای افکنم تا قرآن را نفهمند، وقتی تو آیات قرآن را می خوانی و مرا به یگانگی یاد می کنی، آنان رو برمی گردانند و با نفرت می روند».

آری، آنان حقّ را شناخته اند و آن را انکار می کنند، تو چنین افرادی را به حال خود رها می کنی، آنان آن چنان گرفتار لجاجت خود می شوند که گویی دیگر سخن حقّ را نمی شنوند، این نتیجه اعمال خود آنان است. (۵۰)



## اسراء: آیه ۴۸ - ۴۷

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسِيحُورًا (۴۷) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸)

ابوجهل و دوستانش برای شنیدن قرآن می آمدند اما با یکدیگر مخفیانه سخن می گفتند. آنان شیفته زیبایی کلمات قرآن شده بودند اما نمی خواستند به آموزه های قرآن عمل کنند.

وقتی پیامبر قرآن می خواند، عده ای از مسلمانان اشک می ریختند، وقتی یاد تو و نعمت های تو به میان می آمد، تو را شکر می کردند، وقتی سخن از حمد و ستایش تو می شد، تو را حمد و ستایش می کردند، اگر سخن از بیزاری از بُت ها به میان می آمد، از بُت ها بیزاری می جستند.

ابوجهل و دوستانش وقتی این رفتار مسلمانان را می دیدند، تعجب می کردند، وقتی با یکدیگر خلوت می کردند به یکدیگر می گفتند: «آنان پیرو جادوگر شده اند، محمد (صلی الله علیه وآله) چگونه آنان را جادو کرده است.» (۵۱)

آنان به تو نسبت های ناروا می دهند، گاهی تو را جادوگر می خوانند، گاهی دیوانه خطابت می کنند، گاه می گویند شاعری هستی که با شعر مردم را به سوی خود جذب کرده ای، آنان گمراه شده اند و در نتیجه راه به جایی نمی برند و روی سعادت را نمی بینند.

وَقَالُوا أَتِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹) قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲)

بُت پرستان به روز قیامت ایمان نداشتند، آنان به محمد (صلی الله علیه وآله) گفتند:

\_\_\_ آیا هنگامی که استخوان ما در قبر پوسید و خاک آن پراکنده شد، بار دیگر زنده خواهیم شد؟

\_\_\_ چرا شما جمع شدن ذرات پراکنده خود را عجیب می دانید؟ بدانید اگر ذرات شما به سنگ و آهن یا به چیز سخت تر هم تبدیل شده باشد، بار دیگر زنده خواهید شد.

\_\_\_ ای محمد! چه کسی ما را زنده خواهد کرد؟

\_\_\_ همان خدایی که اول بار، شما را آفرید.

بُت پرستان تعجب می کنند، آنان قدرت تو را دست کم گرفته اند و خیال می کنند تو نمی توانی ذرات پراکنده شده آنان را جمع کنی و دوباره زنده شان کنی، آن ها از ناباوری سر خود را تکان می دهند و می گویند:

\_\_\_ ای محمد! این واقعه چه زمانی روی می دهد؟ خدا کی ما را زنده می کند؟

\_\_\_ شاید نزدیک باشد.

\*\*\*

به محمد (صلی الله علیه وآله) گفتی تا از نزدیک بودن قیامت سخن بگوید، آری، قیامت

نزدیک است زیرا با مرگ هر انسان، مهلت او در این دنیا تمام می شود، مرگ خبر نمی کند و ناگهانی می رسد. فاصله قبر تا قیامت زیاد نیست.

روز قیامت که بر پا شود همه سر از خاک برمی دارند، آن روز حقیقت آشکار می شود، پرده های غفلت و لجاجت کنار رفته است، همه به یگانگی تو اعتراف می کنند، مؤمنان و کافران تو را ستایش می کنند، ولی ستایش کافران پذیرفته نیست، زیرا دیگر کار از کار گذشته است، کافران در آن روز به عذاب سختی گرفتار خواهند شد.

وقتی انسان ها از قبر بیرون می آیند، خیال می کنند که جز زمان اندکی در قبر نبوده اند حال آن که بعضی از آن ها میلیون ها سال در قبر بوده اند، به راستی چرا آنان چنین احساسی دارند؟ روح انسان بعد از مردن از این دنیای مادی خارج می شود، در آن دنیا، دیگر از شب و روز و گذر روزگار خبری نیست.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۵۴ - ۵۳

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (۵۳) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُم أَوْ إِنْ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۵۴)

کافران مکه به پیامبر نسبت های ناروا می دادند و او را دیوانه و جادوگر می خواندند، بعضی از مسلمانان با شنیدن این سخنان عصبانی می شدند و با تندی به آنان می گفتند: «شما اهل جهنم هستید».

از مسلمانان می خواهی تا دیگر با آنان تندی نکنند و سخنی را که نیکوتر و

زیاتر است به زبان آورند، تندخویی نه تنها کافران را به راه نمی آورد، بلکه فرصتی به شیطان می دهد تا فتنه کند و دشمنی آنان را با مسلمانان زیادتر کند، آری، شیطان دشمن آشکار انسان است و تلاش می کند تا انسان ها را از راه هدایت دور کند.

تو دوست داری که مسلمانان به کافران چه بگویند و چه سخنی را به زبان آورند؟

به مسلمانان یاد می دهی تا با کافران چنین سخن بگویند: «خدا شما را بهتر می شناسد، اگر بخواهد به شما رحم می کند و اگر بخواهد شما را عذاب می دهد».

و این گونه به مسلمانان ادب در گفتار را آموزش می دهی.

نکته مهم این است که آن زمان، تعداد مسلمانان بسیار کم بود و نباید مسلمانان دشمنی کافران را زیادتر می کردند، باید با آنان مدارا می کردند، چند سال بعد که پیامبر به مدینه هجرت کرد و حکومت تشکیل داد، از او خواستی تا به جنگ کافران برود و بُت پرستی را نابود سازد و کعبه را از همه بُت ها پاک نماید.

\*\*\*

اکنون با پیامبر سخن می گویی: «ای محمد! من تو را برای هدایت مردم فرستادم، من از تو نمی خواهم آنان را مجبور به ایمان کنی، بگذار آنان به راه خود بروند، وظیفه تو تنها هدایت کردن است».

\*\*\*

## اسراء: آیه ۵۵

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ

ص: ۶۳

مسلمانان دیگر با ادب و احترام با کافران رفتار می کردند، این باعث شد تا لحن کلام کافران عوض شود، آنان با مهربانی به مسلمانان می گفتند:

\_\_\_ ای مردم! ما شما را دوست داریم، اما چرا دست از دین پدران و نیاکان خود برداشته اید و از محمد پیروی می کنید؟

\_\_\_ محمد پیامبر خداست، خدا او را برای هدایت ما فرستاده است.

\_\_\_ چگونه می شود انسانی مانند محمد که از مال دنیا چیزی ندارد، پیامبر خدا بشود؟ چرا خدا یکی از ثروتمندان را به پیامبری نفرستاد؟ ما از یهودیان شنیده ایم که بعد از موسی (علیه السلام) هیچ پیامبری نخواهد آمد.

اکنون تو در این آیه جواب آنان را می دهی: «من به هر کس در آسمان ها و زمین است، شناخت دارم، می دانم چه کسی شایستگی پیامبری را دارد، چرا شما برتری انسان ها را به ثروت دنیا می دانید، برتری انسان ها به علم و دانشی است که من به آن ها داده ام، من بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادم، به داوود کتاب زبور عطا کردم».

آری، تو از داوود (علیه السلام) می گویی تا به کافران مکه بفهمانی سخن یهودیان باطل است، یهودیان به «زبور» که کتاب آسمانی داوود (علیه السلام) است ایمان داشتند، به راستی اگر بعد از موسی (علیه السلام) هیچ پیامبری نیامده است، پس چرا یهودیان به داوود (علیه السلام) اعتقاد دارند؟ داوود (علیه السلام) بیش از پنج قرن، پس از موسی (علیه السلام) به دنیا آمده است.

وقتی محمد (صلی الله علیه و آله) این آیه را برای کافران خواند، باید کافران به سراغ یهودیان می رفتند و به آنان می گفتند که چرا به ما دروغ گفتید؟ شما می گفتید بعد از

موسی (علیه السلام) خدا هیچ پیامبری نفرستاده است، شما داوود را پیامبر می دانید حال آن که او پنج قرن بعد از موسی (علیه السلام) به دنیا آمده است، این تناقض آشکاری است!

\* \* \*

### اسراء: آیه ۵۷ - ۵۶

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷)

گروهی از انسان ها برای تو شریک قرار دادند، یهودیان «عزیر» را پسر تو خواندند و او را شریک تو گرفتند، عزیر یکی از پیامبران تو بود که تو او را برای هدایت یهودیان فرستاده بودی.

مسیحیان هم عیسی (علیه السلام) را پسر تو دانستند و او را شریک تو گرفتند، بُت پرستان هم فرشتگان را دختران تو دانستند و آن ها را شریک تو قرار دادند.

اکنون از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «کسانی را که گمان می کنید شریک من هستند، نمی توانند سختی ها و مشکلات را از شما دور کنند و یا از شدت آن کم کنند، آنان همه محتاج من هستند و در جستجوی راهی به سوی من هستند تا مقامی نزدیک تر به من پیدا کنند، آنان به رحمت من امیدوارند و از عذاب من می ترسند، به راستی که عذاب من ترس آور است، اگر آنان شریک من هستند، چرا باید از من این گونه بترسند؟».

ص: ۶۵

**اسراء: آیه ۵۸**

وَإِنْ مِنْ قَوْمٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸)

هر شهر و دیاری قبل از روز قیامت از بین می رود، وقتی روز قیامت برپا می شود، همه انسان ها نابود شده اند، این نابودی انسان ها یا به صورت مرگ طبیعی است یا این که عذاب سخت تو دامن گیر آنان می شود: مؤمنان به مرگ طبیعی می میرند و کافران به عذاب تو گرفتار می شوند.

آری، این قانون توست: همه انسان ها، طعم مرگ را خواهند چشید، هیچ کس برای همیشه زنده نمی ماند. مرگ، سرانجام همه انسان ها (چه مؤمن، چه کافر) می باشد.

**اسراء: آیه ۵۹**

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹)

بُت پرستان از پیامبر معجزه های عجیبی طلب می کردند، به او می گفتند: اگر تو پیامبری آن کوه را تبدیل به طلا کن، چشمه های آب را در این سرزمین خشک جاری کن و...

این سخنان آنان چیزی جز بهانه نبود، اگر آنان واقعاً در جستجوی حقیقت بودند، معجزه قرآن برای آن ها کفایت می کرد، محمد (صلی الله علیه وآله) بارها این سخن را به آنان گفته بود: اگر در این قرآن شک دارید، اگر مرا پیامبر نمی دانید، یک سوره

هیچ کس نتوانست حتی یک آیه مانند قرآن بیاورد، هر کس که در قرآن تفکر کند، می فهمد قرآن، نوشته بشر نیست.

تو از روی مهربانی، خواسته آنان را اجابت نکردی، زیرا اگر به سخن آنان گوش می دادی و آن معجزات را به محمد(صلی الله علیه و آله) می دادی و آنان ایمان نمی آوردند، عذاب فوراً نازل می شد.

این قانون توست، اگر معجزه ای به درخواست کسانی نازل شود و آنان ایمان نیاوردند، نابودی آنان حتمی است، مانند قوم ثمود که از پیامبرشان صالح(علیه السلام) تقاضای شتری کردند که از دل کوه بیرون بیاید، این معجزه اتفاق افتاد، باز هم آنان ایمان نیاوردند، پس عذاب تو نازل شد و همه آنان نابود شدند، آری، تو آن معجزات را فرستادی تا بر مردم اتمام حجت کنی و آنان را از عذاب خود بیم دهی، اما آنان راه کفر را در پیش گرفتند و ایمان نیاوردند.

\* \* \*

من با خود فکر می کنم، قرآن بزرگترین معجزه توست، اما آنان به قرآن ایمان نیاوردند، پس چرا عذاب بر آنان نازل نشد؟

قانون تو این بود: اگر خود مردم معجزه ای را به پیامبر پیشنهاد بدهند و آن معجزه نازل شود، باز ایمان نیاورند، عذاب فوراً فرا می رسد، اما نازل شدن قرآن، پیشنهاد آنان نبود، تو خودت قرآن را معجزه محمد(صلی الله علیه و آله) قرار دادی و آن را نازل کردی، مردم درخواست چنین پیشنهادی را نداشتند، پس اگر آن را انکار کنند، باز به آنان مهلت می دهی و در عذاب آنان شتاب نمی کنی.



وَإِذْ قُلْنَا لِمَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحْيَا بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰)

پیامبر به مدینه هجرت کرده است، گروه زیادی از مسلمانان در این شهر زندگی می کنند، روز به روز بر عظمت اسلام افزوده می شود.

شبِ پیامبر خوابی پریشان دید، او در خواب دید که میمون ها وارد مسجد شدند و به سوی منبر او رفتند و از منبر بالا رفتند، آنان مردم را به گمراهی کشاندند و از دین خدا دور کردند. (۵۳)

پیامبر از خواب بیدار شد، او بسیار غمگین شد، این چه معنایی دارد؟ چه کسانی دین را به بازی خواهند گرفت؟

اکنون تو این آیه را بر او نازل می کنی: «ای محمد! من از پنهان و آشکار همه

باخبرم، من رویایی را در خواب به تو نشان دادم، آن خواب امتحانی برای مردم است، در قرآن، درخت لعنت شده ای را ذکر کردم، آن درخت هم امتحانی برای مردم است، من مردم را از عذاب بیم می دهم اما سخن من، جز بر طغیان آنان نمی افزاید».

پیامبر با شنیدن این آیه قلبش آرام شد، اما به راستی ماجرای این خواب چیست؟ درخت لعنت شده ای که در قرآن ذکر شده است، چیست؟ ارتباط آن خواب و این درخت چیست؟

\*\*\*

درخت لعنت شده!

من باید قرآن را بررسی کنم، ببینم که تو در آن چه کسانی را لعنت کرده ای؟

یهودیان، بُت پرستان، منافقان.

این ها سه گروه از انسان ها هستند که در قرآن لعنت شده اند و در زمان نازل شدن این آیه بودند، اما کدام یک از آن ها وسیله امتحان مسلمانان هستند؟

مسلمانان از بُت پرستان و یهودیان بیزار هستند، فقط منافقان هستند که می توانند مردم را فریب بدهند و آنان را در فتنه اندازند، منافقانی که همراه با مردم نماز می خوانند، روزه می گیرند، اما دل های آنان از نور ایمان خالی است. منافقان همان درخت لعنت شده می باشند، چرا تو از آنان به عنوان درخت یاد کردی؟ زیرا آنان گروهی یکپارچه می باشند، هدفشان یکی است و آن هدف، نابودی اسلام است، آنان شاخ و برگ دارند، یکی رهبر آنان می شود و دیگران از او پیروی می کنند، آنان دودمانی هستند که امت اسلام به وسیله آن ها امتحان می شوند، هر خانواده ای از آنان که در میان مردم زندگی کنند،

ص: ۶۹

دین و دنیای آن مردم را فاسد می کنند.

\*\*\*

تو از راز دل منافقان خبر داشتی، می دانستی که آنان برای آینده برنامه هایی دارند، آنان منتظرند تا پیامبر از دنیا برود تا نقشه های خود را عملی کنند.

آنان می خواهند مسیر این دین آسمانی را عوض کنند، تو علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین پیامبر معرفی کردی، اما آنان می خواهند با علی (علیه السلام) دشمنی کنند و حق او را غصب کنند، آنان یکی را از میان خود به عنوان خلیفه مشخص خواهند کرد و همه با او بیعت خواهند نمود.

آن خلیفه از منبر پیامبر بالا خواهد رفت و مردم را از راه مستقیم که همان راه ولایت علی (علیه السلام) است، دور خواهد کرد، این تعبیر خواب پیامبر است.

تو پیامبر را دلداری می دهی که ای محمّد! ناراحت مباش! این چیز تازه ای نیست، من می خواهم این گونه مردم را امتحان کنم، این سنت من است، همه امت هایی که قبل از تو بودند نیز امتحان شدند.

قوم موسی (علیه السلام) را به یاد آور! آنان ادّعی ایمان می کردند ولی وقتی موسی (علیه السلام) چهل شب به کوه طور رفت، شخصی به نام سامری برای آنان مجسمه ای به شکل گوساله ساخت و آنان گوساله پرست شدند. در امت تو هم سامری ها وجود دارند، آنان فتنه ای بر پا می کنند و مردم را به گمراهی فرا می خوانند.

این مردم حق را می شناسند و ادّعی ایمان می کنند، آنان باید امتحان شوند، باید معلوم شود که راست می گویند یا دروغ؟ آیا آنان به راه حق و حقیقت پایبند می مانند یا بار دیگر سنت های جاهلی را زنده می کنند؟

\*\*\*

ص: ۷۰

پیامبر فهمید که بعد از مرگ او، خواب او تعبیر خواهد شد، بالا رفتن از این منبر، یعنی مقام خلافت!

کسانی مانند یزید خلیفه مسلمانان خواهند شد و جامعه را به سوی تباهی خواهند برد: بنی امیه، بنی عباس و حکومت های ظلم و ستم، یکی پس از دیگری روی کار خواهند آمد.

تو دوازده امام را برای هدایت این مردم انتخاب کردی، آنان همانند درخت پاکی بودند که اطاعت از آنان، میوه سعادت را برای جامعه به همراه داشت، اما مردم از آنان اطاعت نکردند و به گمراهی افتادند، این ماجرا ادامه پیدا می کند تا زمانی که مهدی(علیه السلام) ظهور کند.

\* \* \*

ولایت علی(علیه السلام)، نعمت بزرگی برای امت اسلامی بود، در سایه ولایت او، وحدت در جامعه شکل می گرفت و رستگاری جامعه حتمی بود، اما پس از وفات پیامبر، مردم از ولایت علی(علیه السلام) سرپیچی کردند، آنان سنت های جاهلی را دوباره زنده کردند و با ابوبکر بیعت کردند و گفتند چون او از همه ما پیرتر است، پس او را خلیفه خود می کنیم!

آیا سنّ زیاد، می توانست ملاک انتخاب خلیفه باشد؟ چرا آنان به دنبال سنت های غلط روزگار جاهلیت رفتند؟

وقتی علی(علیه السلام) با آنان از حقّ خود سخن گفت، مردم به او گفتند: «می دانیم که تو از همه ما به پیامبر نزدیک تر بودی، اما تو هنوز جوانی! وقتی که پیر شدی نوبت تو هم می رسد، آن روز، هیچ کس با خلافت تو مخالفت نخواهد کرد». (۵۴)

ص: ۷۱

علی (علیه السلام) آن روز، حدود سی سال داشت، مردم می دانستند که علی (علیه السلام) همه خوبی ها و کمال ها را دارد ،  
اما برای آنان ارزش ریش سفید از همه خوبی ها بیشتر بود !

با رحلت پیامبر، مردم از پندارهای بی اساس جاهلیت پیروی کردند، کسانی روی منبر پیامبر نشستند که شایستگی خلافت را  
نداشتند و جامعه را از رستگاری دور کردند، این حوادث، امتحانی برای مردم بود، فقط گروه اندکی در این امتحان سرفراز  
شدند، افرادی مثل سلمان، مقداد، ابوذر و عمار.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۶۵ - ۶۱

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ  
أَخْرَجْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْفَيْئَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۲) قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳) وَاسْتَفْرَزَ  
مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بَخِيلِكَ وَرَجَلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا  
(۶۴) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (۶۵)

تو به پیامبر خبر دادی که پس از او، مردم گرفتار فتنه منافقان می شوند و فریب آنان را می خورند، منافقان از شیطان پیروی  
می کنند و جامعه را از سعادت محروم می کنند، اکنون به سرگذشت شیطان اشاره می کنی.

تو آدم (علیه السلام) را آفریدی و از فرشتگان خواستی تا بر او سجده کنند، همه فرشتگان سجده کردند، اما شیطان عصیان  
کرد و به تو گفت: «آیا بر کسی

سجده کنم که او را از خاک آفریدی؟ آیا آدم را بر من برتری دادی؟».

تو او را از درگاه خود راندی، وقتی او فهمید که از رحمت تو دور شده است، چنین گفت: «خدایا! اگر به من تا روز قیامت فرصت بدهی، من فرزندان او را گمراه خواهم ساخت، فقط گروه اندکی از آنان از نیرنگ من نجات پیدا خواهند کرد».

تو به او فرصت دادی و به او چنین گفتی: «ای شیطان! از درگاه من دور شو! بدان هر کس از تو پیروی کند او را همراه تو به جهنم می فرستم، بدان که شما برای همیشه در جهنم خواهید بود. هر کس را که می توانی با صدای خویش تحریک کن، لشکر سواره و پیاده ات را بر آن ها گسیل کن، تمام توان و نیروی خود را به کار گیر! در ثروت و فرزندانشان با آنان شریک باش، آنان را با وعده های دروغین سرگرم کن، آری، وعده های تو چیزی جز دروغ نیست. بدان که تو هرگز بر بندگان خوب من سلطه نمی یابی و آنان به دام تو گرفتار نمی شوند».

این حکایت شیطان و سخن تو با او بود، اکنون به محمد(صلی الله علیه و آله) می گویی: «ای محمد! بندگان من وقتی با دسیسه های شیطان روبرو می شوند به من توکل می کنند و از من می خواهند تا آن ها را نجات بدهم، همین که من آنان را یاری و حمایت کنم برایشان کافی است، شیطان هر کاری بکند نمی تواند بر بندگان خوب من مسلط شود، من آنان را حمایت و یاری می کنم».

\*\*\*

تو هرگز به شیطان آن قدرت را ندادی که بر بندگان مسلط باشد، شیطان فقط می تواند انسان را وسوسه کند، این خود انسان است که به شیطان جواب

ص: ۷۳

مثبت می دهد، کار شیطان فقط وسوسه است، انسان قدرت انتخاب دارد، می تواند سخن شیطان را نپذیرد، تو این توانایی را به او داده ای.

آری، تو شیطان را در وسوسه گری آزاد گذاشتی، امّا انسان را در مقابل او بی دفاع نگذاشتی، به انسان نعمت عقل دادی و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی و فرشتگانی را مأمور کردی که الهام بخش او باشند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت کنند.

\*\*\*

به شیطان گفتی: «در ثروت و فرزندانشان با آنان شریک باش!»

معنای این جمله چیست؟

شیطان انسان را وسوسه می کند تا از راه حرام به ثروت دست یابد یا با ضایع کردن حق دیگران پولی به دست آورد، هر کس که به این وسوسه های شیطان گوش کند، شیطان در ثروت او شریک شده است.

غریزه شهوت یکی از راه های نفوذ شیطان است، شیطان انسان را به گناه زنا تشویق می کند، اگر کسی به این گناه آلوده شود و فرزندى متولد شود، آن فرزند حرام زاده است، این گونه شیطان شریک فرزندان انسان می شود. اگر کسی فرزند خود را خوب تربیت نکند و او را به گناه و معصیت تشویق کند، باز هم شیطان را شریک خود نموده است.

\*\*\*

**سائراء: آیه ۷۰ - ۶۶**

رَبُّكُمُ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْمَكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۶) وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ

ص: ۷۴

الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷) أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخَسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَمَّا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹) وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰)

تو آن خدایی هستی که در لحظه های بی کسی انسان را یاری می کنی، تو کشتی ها را روی دریا به حرکت در می آوری تا از فضل و بخشش تو طلب روزی کنند که تو بر بندگانت مهربان هستی، گاهی دریا طوفانی می شود و انسان دچار ترس و وحشت می شود، او مرگ را جلوی چشمان خود می بیند، اینجاست که همه خدایان دروغین را فراموش می کند و فقط تو را صدا می زند و از تو یاری می خواهد.

تو در حق او مهربانی می کنی و او را نجات می دهی، اما وقتی او به ساحل می رسد، بار دیگر تو را فراموش می کند و از تو روی برمی گرداند، به راستی که انسان همواره ناسپاس است.

چرا انسان با خود فکر نمی کند که همواره خطرهای حتی در خشکی کنار اوست، آیا او از زلزله در امان است؟ زلزله ای که او را در زمین فرو ببرد، یا این که تندبادی سهمگین فرا برسد یا طوفان شن که همه چیز را نابود کند، اگر این عذاب ها فرا رسد، انسان هیچ یار و یآوری برای نجات خود نخواهد داشت.

چرا او فکر نمی کند، اگر یک بار دیگر سوار کشتی شود آیا از طوفان در امان است؟ طوفانی سهمگین که او را به خاطر کفر و نافرمانی اش، غرق کند.



انسان هرگز در برابر این عذاب ها در امان نیست، کسی را هم ندارد تا از او دفاع کند و به تو اعتراض کند که چرا عذاب را نازل کردی، تو خدای این جهان می باشی، این خواست و اراده توست که بر جهان حاکم است، وقتی بندگانت راه کفر را در پیش می گیرند، به آنان مهلت می دهی، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی و هیچ کس حقّ اعتراض ندارد.

تو انسان را گرمی داشتی و مورد لطف و کرامت قرار دادی و در خشکی و دریا وسایل حمل و نقل برای او فراهم نمودی، از روزی های حلال و پاک به او دادی و او را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادی.

تو به انسان قدرت فکر و اندیشه دادی، به او استعداد های زیادی دادی که می تواند به وسیله آن در طبیعت تصرف کند و برای خود زندگی بهتری بسازد.

\* \* \*

آیا به نعمت هایی که به من دادی فکر می کنم؟ آیا شکر نعمت های تو را به جا می آورم؟

برایم از کشتی و دریا و خطر غرق شدن سخن گفتی، به فکر فرو رفتم، یادم آمد که این داستان زندگی من است!

کشتی زندگی، دریای بلا و قصّه محبّت تو!!

من بر کشتی زندگی سوارم و به سوی هدف خود پیش می روم، هدف من ثروت بیشتر، قدرت بیشتر، شهرت بیشتر و...

من فقط و فقط به دنیا فکر می کنم، تو را فراموش می کنم و از یاد می برم، همه چیز من دنیا و ثروت دنیا می شود، برای خود بُت هایی می سازم، به پول،

ص: ۷۶

شهرت و قدرت خود اعتماد می‌کنم. خیال می‌کنم این‌ها به کار من می‌آیند.

ناگهان بلایی می‌رسد که اگر همه ثروت دنیا را هم داشته باشم، برایم فایده‌ای ندارد. کشتی زندگی من به خطر می‌افتد، خطر غرق شدن در دریای بلاها!

با چشم می‌بینم که دارم غرق می‌شوم، از همه جا ناامید می‌شوم، می‌فهمم که فقط تو می‌توانی گره از کارم بگشایی، به سوی تو می‌آیم و تو را می‌خوانم.

با این که مدّت‌ها با تو قهر بودم، تو را صدا می‌زنم، با تو عهد می‌بندم که اگر مشکلم را برطرف کنی، بندگی تو کنم و از گناه دوری کنم.

تو با مهربانی پاسخم را می‌دهی، مرا از غرق شدن در میان دریای بلا نجات می‌دهی و کشتی زندگی من آرام می‌شود، به ساحل سلامت می‌رسم. چند روزی به یاد تو هستم، اما بار دیگر دنیا برایم همه چیز می‌شود، عهد خود را با تو فراموش می‌کنم. تو در قرآن بارها مرا به یاد عهد و پیمانی که با تو بستم می‌اندازی، از من می‌خواهی به عهد خود با تو وفادار بمانم، خودت مرا یاری کن.

اکنون از تو می‌خواهم تا محبت دنیا را از دلم بیرون کنی، دیگر نگذاری شیفته دنیا شوم، قلب مرا از آن خود کن و محبت خودت را روزیم کن! (۵۵)

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَقْرءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۷۱)

وقتی روز قیامت برپا شود همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، در آن روز تو هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانی، پس از آن به هر کس پرونده اعمالش را می دهی.

بندگان خوب تو پرونده خود را به دست راست می گیرند، آنان نگاه به پرونده خود می کنند خوشحال می شوند، زیرا می بینند که همه کارهای خوب آن ها ثبت شده است، در آن روز به اندازه سر سوزنی به آنان ستم نمی شود. بهشت در انتظار آنان است.

این سرگذشت بندگان خوب توست، امّا خطاکاران چه حالی خواهند داشت! پرونده اعمال آنان به دست چپشان داده می شود، آنان با شرمندگی

آرزو می کنند که ای کاش میان آن ها و این پرونده فاصله زیادی بود. جهنم در انتظار آن ها می باشد.

\* \* \*

تو در این آیه چنین گفتی: «روز قیامت هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم».

به راستی منظور تو از این سخن چیست؟

شعیب هم همین سؤال را داشت، او اهل کوفه بود و در بازار کوفه خرما می فروخت، یک سال به مدینه سفر کرد و به خانه امام صادق (علیه السلام) رفت و چنین گفت:

\_\_\_ آقای من! من در یک آیه از قرآن خیلی فکر کردم و به نتیجه ای نرسیدم، دوست دارم شما آن را برایم معنا کنید.

\_\_\_ ای شعیب! کدام آیه را می گویی؟

\_\_\_ آنجا که خدا می گوید: «روز قیامت هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم».

\_\_\_ ای شعیب! خدا هر نسلی از این امت را با رهبر و امامش فرا می خواند.

\_\_\_ یعنی کسانی که در زمان پیامبر بودند، با پیامبر فرا خوانده می شوند، کسانی که در زمان علی (علیه السلام) بودند، با علی (علیه السلام) و کسانی که در زمان حسن (علیه السلام) بودند، با حسن (علیه السلام) فراخوانده می شوند، همین طور مردم هر زمانی با امام زمان خویش محشور می شوند.

\_\_\_ آری. (۵۶)

\* \* \*

ص: ۷۹

بندگان خوب تو همراه با امام یا پیامبر زمان خود به پیشگاه تو می آیند و همراه با آنان از روی پل صراط عبور می کنند و به بهشت می روند.

اما کسانی که در دنیا از رهبران باطل پیروی می کردند، همراه آنان فراخوانده می شوند، فرشتگان آنان را همراه با رهبرانشان به جهنم می برند، آری، سرانجام کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند، چیزی جز آتش سوزان نیست.

این قانون توست: سرنوشت انسان را پیروی او از رهبران معین می کند، خوشا به حال کسی که از رهبران آسمانی اطاعت می کند.

تو را سپاس می گویم که به من توفیق دادی و نور ایمان را در قلب من قرار دادی و مرا پیرو محمد و آل محمد (علیهم السلام) قرار دادی، من ولایت علی (علیه السلام) و یازده امام بعد از او را قبول کردم، امامت، ادامه نبوت است، امروز هم ولایت مهدی (علیه السلام) را باور دارم.

\* \* \*

به راستی چرا پیروی از امام این قدر مهم است؟ چرا سرنوشت هر انسانی را پیروی انسان از امام زمانش تعیین می کند؟

به یاد خاطره ای افتادم: قطار به سوی مشهد در حرکت بود و من روی صندلی خود نشسته بودم و مطالعه می کردم. وقتی کتاب تمام شد از کوپه بیرون آمدم تا به سایر کوپه ها سر بزنم. می خواستم با مردم گفتگویی داشته باشم.

شبِ جالبی بود. با افراد زیادی گفتگو کردم، فضای هر کوپه با دیگری فرق داشت. مثلاً در یک کوپه بحث داغ سیاسی بود و در کوپه دیگر، سخن از بازی

فوتبال بود.

در کوپه ای هم عده ای مشغول دیدن فیلم بودند و در جای دیگر، گروهی مباحث دینی داشتند. آن شب به ده کوپه سر زدم، در آخرین کوپه، همه خوابیده بودند.

نگاه به ساعت کردم، دیدم که ساعتی است در میان مسافران پرسه زده ام، دیگر باید به کوپه خود بازگردم.

وقتی به کوپه خود آمدم به فکر فرو رفتم. هر کدام از مسافران کاری می کردند؛ امّا در عین حال، آن ها همه به سوی یک هدف در حرکت بودند.

مقصد همه ما مشهد بود، مهم این نبود که چه می کردیم، مهم این بود که همه ما در قطاری بودیم که به مشهد می رفت.

در آن لحظه بود که فهمیدم چرا تو از ما خواستی در راه ولایت باشیم، از مهدی (علیه السلام) پیروی کنیم، تو از ما خواسته ای سوار قطار ولایت شویم، اگر در قطار ولایت باشیم، خواب و تفریح و غذا خوردن ما هم زیبا می شود.

امان از آن وقتی که سوار قطار رهبری باطل شویم! اگر در آن قطار، تمام شبانه روز هم مشغول عبادت باشیم، فایده ای ندارد.

وقتی سوار چنین قطاری شده باشم، دیگر شیطان کاری به نماز و عبادت من ندارد، زیرا من در قطار هر کاری کنم، سرانجام به جهنم می رسم، شیطان می داند این قطار به کجا می رود.

اکنون می فهمم چرا تو درباره ولایت سفارش ویژه ای کرده ای، اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا

ص: ۸۱

آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت مهدی (علیه السلام) را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد، زیرا او پیرو رهبران دروغین شده است و برای حسابرسی همراه آنان فرا خوانده خواهد شد. (۵۷)

\* \* \*

### اسراء: آیه ۷۲

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲)

«هر کس در این دنیا کور است، در آخرت هم کور خواهد بود و هم گمراه تر».

منظور از «کوری» در این دنیا «کوری دل» است، تو انسان را آزاد آفریدی، راه حق و باطل را به او نشان دادی، هر کس در این دنیا حق را انکار کند و چشم خود را بر روی حقیقت ببندد و از آن پیروی نکند، در آخرت روی سعادت و رستگاری را نمی بیند و راه به سوی بهشت نمی برد.

کسانی که حق را انکار می کنند در روز قیامت گمراه تر خواهند بود، زیرا آنان در این دنیا راهی برای توبه دارند و می توانند گذشته خود را جبران کنند، اما در روز قیامت هرگز توبه آنان پذیرفته نمی شود و هیچ راهی برای نجات آنان نیست، آتش در انتظار آنان است.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۷۵ - ۷۳

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ وَإِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَاتَّخَذُوكَ حَلِيلًا (۷۳) وَلَوْلَا أَنْ تَبَتْنَاكَ لَعَدَدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴) إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ

ص: ۸۲

کافران مکه برای مبارزه با اسلام از هر راهی وارد شدند، آنان مدتی پیامبر و یارانش را اذیت و آزار کردند، به پیامبر سنگ پرتاب کردند و او را جادوگر و دیوانه خطاب کردند، مسلمانان را شکنجه های سخت دادند، اما هرگز موفق نشدند به هدف خود برسند، پیامبر با تمام نیرو به رسالت خود می پرداخت و روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شد.

سرانجام آن ها تصمیم گرفتند با پیامبر گفتگو کنند، آن ها از پیامبر خواستند تا در بعضی موارد سخت گیری نکند و به بُت ها احترام بگذارد.

پیامبر که از هر فرصتی برای هدایت مردم استفاده می کرد، به فکر فرو رفت، او با خود اندیشید که اگر پیشنهاد کافران را بپذیرد، شاید در امر تبلیغ دین اسلام موفق تر شود و بتواند مردم بیشتری را به سوی اسلام جذب کند.

اینجا بود که تو به یاری پیامبر خود آمدی و نگذاشتی او به کافران گرایش مصلحتی پیدا کند. این سخن تو با پیامبر است: «ای محمد! نزدیک بود که کافران تو را فریب دهند، من از تو خواسته بودم که به بُت ها اعتنا نکنی، اما کافران می خواستند تو را از این سخن من غافل کنند و تو به آنان سخنی بگویی که من نگفته ام و آن وقت آنان تو را به دوستی خود می گرفتند، اگر من تو را ثابت قدم نمی ساختم، نزدیک بود به سوی آنان گرایش پیدا کنی، اگر چنین می کردی، تو را در دنیا و آخرت، دو برابر دیگران مجازات می کردم و تو در برابر خشم من هیچ یار و یآوری برای خود نمی یافتی».

آری، تو پیامبر را یاری کردی و نگذاشتی به کافران علاقه مند شود، این مطلب ضربه ای به عصمت او نمی زد زیرا تو او را از این کار حفظ کردی و



معنای عصمت هم همین است.

عصمت یعنی تو پیامبر را از گناه و معصیت، دور می کنی !

یک فکر و اندیشه ای به ذهن پیامبر رسیده بود. تو پیامبر را از آن فکر دور کردی و خطر آن را برای او بیان کردی.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۷۷ - ۷۶

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سُنَّهٗ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷)

ای محمد! نزدیک بود که کافران مکه تو را با توطئه از زندگی در این شهر مأیوس کنند و به اخراج تو همت گمارند، اگر آن ها چنین کاری می کردند، پس از بیرون کردن تو، دیگر مدت زیادی زنده نمی ماندند و با عذاب من نابود می شدند.

این مطلب، قانون من است و قانون من تغییر نمی کند: هرگاه امّتی، پیامبر خود را از شهر خود بیرون کنند یا او را به قتل برسانند، آن امّت دوامی نخواهد داشت و به عذاب من گرفتار می شود.

\*\*\*

از قانون خود سخن گفتم، اگر مردم شهری پیامبر خود را از شهر بیرون کنند، مدت زیادی زنده نمی ماندند، وقتی من تاریخ را می خوانم، سؤالی به ذهنم می رسد، محمد(صلی الله علیه و آله) وقتی به پیامبری رسید، سیزده سال در مکه ماند، پس از آن، پیامبر به مدینه هجرت کرد و حدود ده سال آنجا ماند، در این ده سال، چرا

ص: ۸۴

عذابی آسمانی بر مردم مکه نازل نشد؟ مگر مردم مکه باعث نشدند که پیامبر از مکه بیرون برود، پس تو به قانون خود عمل نکردی؟ چرا عذاب را بر آنان نازل نکردی؟

وقتی مطالعه و تحقیق می‌کنم متوجه می‌شوم که پیامبر با علاقه و خواست خود به مدینه رفت، قبل از هجرت پیامبر، مردم مدینه از پیامبر دعوت کردند که به شهر آنان برود، آن‌ها با پیامبر بیعت کرده بودند که تا پای جان از پیامبر دفاع کنند.

وقتی شرایط زندگی بر پیامبر فشار آورد، پیامبر تصمیم گرفت تا از مکه به مدینه هجرت کند. آری، پیامبر بعد از خارج شدن از مکه، آواره کوه و بیابان نشد، بلکه به شهری رفت که مشتاقان زیادی در انتظار او بودند.

کاری که کافران مکه کردند این بود که آنان می‌خواستند مانع هجرت پیامبر شوند، آنان تصمیم گرفته بودند که پیامبر را به قتل برسانند، اما موفق به این کار نشدند، در شب هجرت پیامبر، علی (علیه السلام) جای پیامبر خوابید و پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد.

\* \* \*

## اسراء: آیه ۷۸

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸)

ای محمد! نماز را وقتی که خورشید به وسط آسمان می‌آید تا تاریکی کامل شب بخوان، نماز صبح را هم بخوان، بدان که نماز صبح همراه با حضور فرشتگان است.

ص: ۸۵

در این آیه به نمازهای پنج گانه اشاره کرده ای، وقتی که خورشید به وسط آسمان می رسد، وقت خواندن نماز ظهر و عصر فرا می رسد، این دو نماز را تا قبل از غروب آفتاب باید خواند.

بعد از آن وقت نماز مغرب و عشاء فرا می رسد، این دو نماز باید در شب خوانده شود، از وقت غروب آفتاب تا نیمه شب وقت خواندن این دو نماز است.

هنگامی که سپیده در افق می دمَد و شب به پایان می رسد، وقت خواندن نماز صبح است. (در این آیه از نماز صبح به «قرآن سپیده» تعبیر کردی، منظور از آن، نماز صبح است زیرا در نماز، قرآن خوانده می شود، در رکعت اول و دوم، سوره حمد و یک سوره دیگر قرآن خوانده می شود).

نماز صبح از سپیده دم تا طلوع آفتاب وقت دارد، اما بهتر است من وقتی نماز صبح را بخوانم که سپیده صبح در افق می دمَد، در آن وقت فرشتگان شب به آسمان می روند و فرشتگان روز به سوی زمین می آیند، اگر من در آن وقت نماز صبح را بخوانم، هم فرشتگان شب و هم فرشتگان صبح مرا در حال عبادت می بینند و این فضیلت بزرگی است. (۵۸)

### اسراء: آیه ۷۹

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹)

ای محمد! پاسی از شب را بیدار باش و نماز شب بخوان! این وظیفه تو

است، نماز شب را بخوان، باشد که من «مقام محمود» را به تو عطا کنم!

\*\*\*

تو خواندن نماز شب را بر پیامبر واجب کردی، پیامبر باید هر شب از خواب بیدار می شد و نماز شب را می خواند، اما تو خواندن این نماز را بر من مستحب کردی.

تو به پیامبر وعده دادی که به او مقام محمود عطا کنی، به راستی منظور از مقام محمود چیست؟

مقام محمود، یعنی مقام شایسته، مقامی بزرگ که تو به پیامبر می دهی، منظور از آن، همان مقام شفاعت است.

ماجرای شفاعت پیامبر در روز قیامت شنیدنی است:

\*\*\*

روز قیامت فرا می رسد و همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، کوه ها متلاشی شده است، همگان را ترس و اضطراب فرا گرفته، مردم در صحرای قیامت جمع شده اند و تشنگی بر همه غلبه کرده است. گرمای شدید به گونه ای است که نفس کشیدن بر همه سخت شده است.

هر کس با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟ آیا خواهم توانست به سلامت از پل صراط عبور کنم؟

مردم به سوی آدم(علیه السلام) می روند تا برای آن ها شفاعت کند اما آدم(علیه السلام) نمی پذیرد، نزد نوح(علیه السلام) می روند او آن ها را به پیامبران بعد از خود راهنمایی می کند.

سرانجام نزد عیسی(علیه السلام) می روند، از او می خواهند آن ها را شفاعت کند، عیسی(صلی الله علیه وآله) به آنان می گوید: «نزد محمد(صلی الله علیه وآله) بروید، او برای همه شفاعت می کند.

ص: ۸۷

مردم نزد محمّد (صلی الله علیه وآله) می روند و از او طلب شفاعت می کنند، محمّد (صلی الله علیه وآله) به آنان می گوید: همراه من بیاید!.

از دور بهشت هویداست، درهای بهشت بسته است، محمّد (صلی الله علیه وآله) مقابل درِ رحمت، به سجده می افتد، زمانی می گذرد، صدایی به گوش همه می رسد: «ای محمّد! من خدای تو هستم، سرت را از سجده بردار و هر کس را می خواهی شفاعت کن که من امروز شفاعت تو را می پذیرم، من به تو وعده مقام محمود را داده بودم». (۵۹)ش

\*\*\*

خواندن نماز شب را بر من مستحب کردی، می دانم خیلی دوست داری من شب ها از بستر برخیزم و این نماز را بخوانم، اما نماز شب را چگونه باید بخوانم؟

ساده ترین راه خواندن نماز شب این است:

اول: چهار نماز دو رکعتی می خوانم، مثل نماز صبح. (به این نمازهای چهارگانه نافله شب می گویند).

دوم: دو رکعت نماز دیگر مثل نماز صبح می خوانم. (اسم این نماز، نماز شفع است).

سوم: اکنون یک رکعت نماز می خوانم. نمازی که یک رکعت بیشتر ندارد. (به این نماز، نماز وتر می گویند).

اما چگونه این نماز یک رکعتی را بخوانم؟

۱ - الله اکبر می گویم و حمد و سوره می خوانم.

۲ - قنوت می گیرم و چهل مؤمن را دعا می کنم، البتّه منظور از مؤمن، کسی

است که به خدا و پیامبر و امامان اعتقاد دارد. من می توانم به زبان فارسی نیز چنین بگویم: «خدایا! پدرم، مادرم، پدربزرگم، مادر بزرگم، عمویم، برادرم، خواهرم.... را ببخش» و اسم برادران، خواهران و دوستان خود را ببرم و برای آنان از خدا طلب بخشش می کنم. بعد برای همه مؤمنان دعا کنم، مثلاً بگویم: «خدایا همه مؤمنان را ببخش».

اگر فرصت من کم بود، فقط همین جمله را می گویم: «خدایا همه مؤمنان را ببخش».

۳ - هفتاد بار «اَسْتَغْفِرُ الله» می گویم، (می توانم هفت بار هم بگویم).

۴ - سیس سیصد مرتبه «الهی العفو» بگویم، به جای آن می توانم سیصد مرتبه به فارسی بگویم: «خدایا! مرا ببخش». اگر فرصت نداشتم می توانم فقط سه بار بگویم.

۵ - بعد از قنوت به رکوع و سجده می روم، بعد از سجده دوم، تشهد و سلام می دهم، حالا به سجده می روم و ذکر «استغفر الله» را تکرار می کنم. بهتر است هفتاد بار این ذکر را بگویم.

\*\*\*

چند تذکر لازم را در اینجا می نویسم:

۱ - اگر فرصت کمی دارم، می توانم به جای یازده رکعت، فقط سه رکعت نماز بخوانم. (یک نماز دو رکعتی و یک نماز یک رکعتی).

۲ - وقت خواندن نماز شب از نیمه شب شروع می شود، اگر عادت دارم، شب ها دیر می خوابم، می توانم همان نیمه شب، قبل از خواب نماز شب را بخوانم. (اگر به اذان ظهر، دقیقاً یازده ساعت و پانزده دقیقه اضافه کنم، زمان

نیمه شب را به دست آورده ام).

۳ - کسی که می داند وقتی شب بخوابد، به راحتی بیدار نمی شود، می تواند نماز شب را همان اول شب بخواند.

۴ - نماز شب هر چه به وقت سحر نزدیک تر باشد، ثواب بیشتری دارد.

۵ - شما می توانید جزئیات بیشتر نماز شب را در کتاب های دیگر مطالعه کنید، اما همه این جزئیات، مستحب است، مهم این است که شما در دل شب یازده رکعت نماز بخوانید و با خدا خلوت کنید.

\* \* \*

نماز شب آثار زیادی دارد، در اینجا اشاره ای کوتاه به آثار آن می کنم:

نماز شب انسان را از گناه باز می دارد و توفیق ترک گناه می دهد، باعث بخشش گناهان می شود، مشکلات و گرفتاری ها را رفع می کند، سبب رضایت خدا می شود، قلب را نورانی می کند، دعا را مستجاب می کند، رزق و روزی را زیاد می کند، عمر را طولانی می کند و بلاها را دور می گرداند، سبب می شود تا در روز قیامت بتوان به سلامت از پل صراط عبور کرد. (۶۰)

ص: ۹۰

وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (۸۰)

در سال هشتم هجری پیامبر با لشکر ده هزار نفری به سوی مکه حرکت کرد تا این شهر را از وجود بُت ها پاک گرداند. بُت پرستان داخل و اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند، کعبه یادگار ابراهیم (علیه السلام) بود، باید از وجود بت ها پاک می شد. پیامبر پیامی را برای مردم مکه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه اش را ببندد، در امان است».

لشکر پیامبر به سوی مکه پیش می رفت، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در دست گرفت و سوار بر اسب به سوی شهر رفت و فریاد برآورد: «امروز، روز انتقام است».



پیامبر از این ماجرا باخبر شد، او از علی (علیه السلام) خواست تا زود خود را به مکه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است».

درست است که مردم این شهر به پیامبر بارها سنگ زدند، او را جادوگر و دیوانه خواندند و بر سرش خاکستر ریختند و یارانش را شکنجه کردند، اما او پیامبر مهربانی است، اگر آنان پشیمان شوند و از دشمنی با حق دست بردارند، او همه را می بخشد.

آری، امروز روز مهربانی است.

پیامبر به نزدیکی مکه رسید، او می خواهد وارد شهر مکه شود، تو این آیه را بر او نازل کردی، این دعایی است که تو به او یاد می دهی تا در این لحظات حساس بخواند: «خدایا! مرا به شایستگی وارد این شهر کن و با شایستگی از این شهر خارج کن! خدایا! به من نیرویی عطا کن تا در این کار مرا یاری کند».

\*\*\*

من در زندگی باید این دعا را بخوانم، وقتی می خواهم کار مهمی را آغاز کنم چنین بگویم: «بارخدایا! از آغاز تا پایان این کار به من شایستگی عطا کن، لطف خودت را بر من نازل کن تا این کار من، سبب رضایت و خشنودی تو گردد، نگذار هوای نفس و شیطان بر من غلبه کنند، نگذار این کار من، مایه خوشحالی شیطان باشد! به من نیرویی ببخش که مرا یاری کند».

\*\*\*

## اسراء: آیه ۸۱

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)

ص: ۹۲

سپس پیامبر وارد شهر مکه شد و کنار کعبه آمد، بُت ها را با عصای خویش به زمین افکند بعد از آن وارد کعبه شد، همه بُت های آنجا را هم واژگون ساخت.

اکنون نوبت بُتی بزرگ بود که بر بالای بام کعبه ایستاده بود!

«هَبِل!»!

بزرگ ترین و مهم ترین بُت شهر مکه!

این بُت به شکل انسان بود و از سنگ «یاقوت سرخ» درست شده بود.

این بُت همان بُتی است که در جنگ «احد» مشرکان نام او را می بردند، آن جنگ در سال سوم هجری روی داد، مسلمانان ابتدا پیروز میدان بودند، اما در مرحله دوم جنگ شکست خوردند، آن روز وقتی ابوسفیان احساس پیروزی کرد فریاد برآورد: «ای هبل! سربلند و سرافراز باشی».

امروز روز سرنگونی این بُت است!

پیامبر بر بالای بام کعبه رفت، این بُت آن قدر بزرگ بود که پیامبر به تنهایی نمی توانست آن را سرنگون کند.

علی (علیه السلام) کجاست؟

او علی (علیه السلام) را صدا زد، علی (علیه السلام) به بالای بام کعبه آمد، پیامبر نشست و از علی (علیه السلام) خواست روی شانه های او قرار گیرد.

پیامبر از جا بلند شد، علی (علیه السلام) روی شانه های پیامبر ایستاد و بُت «هبل» را به پایین انداخت، همان لحظه جبرئیل نازل شد و این آیه را برای پیامبر خواند: «ای محمد! بگو حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل سرانجام نابودشده است».

پیامبر با صدای بلند این آیه را خواند، همه مردم نگاه کردند، هبل جلو

چشمشان قطعه قطعه شد، این مردم سال های سال این بُت را پرستیده بودند، بزرگان مکه آنان را از خشم او ترسانده بودند، این مردم چقدر فرزندان خود را به پای این بُت قربانی کرده بودند! اکنون قطعه های این بُت روی زمین افتاده است، مسلمانان می آیند و به آن لگد می زنند.

پیامبر دستور داد تا قطعه های این بُت را نزدیک چاه زمزم، کنار دری که به «درِ بنی شیبه» نام داشت دفن کنند تا وقتی مسلمانان در طول تاریخ برای طواف کعبه می آیند، این بُت را لگد مال کنند. (در ساخت و ساز مسجد الحرام، درِ بنی شیبه از جای قبلی خود خیلی عقب تر رفته است، اگر من جای اصلی چاه زمزم را پیدا کنم، بعد رو به کعبه بایستم، تقریباً ده متر به سمت چپ بروم، آنجا محلّ دفن هبل است).

هر بار که به مکه می روم، دوستان خود را به جایی می برم که این بُت دفن شده است و همه آنجا را لگد می زنیم، شاید بیدار شویم، شاید بُت های درون خود را هم لگد مال کنیم، شاید از ثروت و شهرت و... که بُت ما شده است، جدا شویم و به سوی تو رو کنیم.

\* \* \*

روزی نزد استاد خود رفته بودم، او به من رو کرد و گفت: «آیا می دانی بر روی بازوی مهدی (علیه السلام) چه نوشته شده است؟». من نمی دانستم، اما استاد هم به من جواب نداد، او دوست داشت من خودم جواب را پیدا کنم.

مطالعه کردم و به جواب پی بردم، بر روی بازوی مهدی (علیه السلام) همین آیه ۸۱ سوره اسرا نوشته شده است: «حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل، نابود شدنی است». می دانستم که این یک معجزه آسمانی است، اما

می خواستم بدانم چرا از میان همه آیه های قرآن، این آیه انتخاب شده است؟

باید به مطالعه و تحقیق ادامه می دادم...

\*\*\*

امام عسکری (علیه السلام) در زمان حکومت عباسی زندگی می کرد، حکومت عباسی می دانست که فرزند امام عسکری (علیه السلام)، همان مهدی موعود است و مهدی (علیه السلام) روزی به همه حکومت های باطل پایان خواهد داد.

حکومت دستور داده است تا هر طور شده است از تولد مهدی (علیه السلام) جلوگیری شود و به همین منظور، زنان زیادی را به عنوان جاسوس استخدام کرده بود. این جاسوسان هر روز به خانه امام عسکری (علیه السلام) می رفتند و همسر او را زیر نظر داشتند. همسر امام عسکری (علیه السلام)، نرجس نام داشت. وظیفه جاسوسان این بود که اگر اثری از حاملگی در نرجس دیدند سریع گزارش بدهند.

این جاسوسان، زنان معمولی نبودند، آن ها زنان قابله بودند، زنانی که فقط با نگاه کردن به چهره یک زن می توانستند تشخیص بدهند که نرجس حامله است یا نه. آن ها می توانستند حتی هفت ماه قبل از تولد یک نوزاد، حاملگی مادر او را بفهمند.

حکومت نقشه هایی در سر داشت و می خواست هر وقت نرجس حامله شد هرچه زودتر او را همراه با فرزندش به قتل برساند. حکومت می خواست نقش فرعون را بازی کند، مگر فرعون هفتاد هزار نوزاد پسر را به قتل نرساند؟ فرعون وقتی خبردار شد موسی (علیه السلام) به زودی به دنیا می آید و حکومت او را نابود می کند، هر پسری را که از بنی اسرائیل به دنیا می آمد، به قتل می رساند.

ص: ۹۵

وقتی تو بخواهی کاری را انجام بدهی، هیچ کس نمی تواند مانع بشود، شب نیمه شعبان مهدی (علیه السلام) به دنیا آمد، تو وعده آمدن او را به همه پیامبران داده بودی، وعده تو هرگز دروغ نمی شود.

حکیمه، خواهر امام عسکری (علیه السلام) بود، او مهدی (علیه السلام) را در آغوش گرفت تا او را نزد امام عسکری (علیه السلام) ببرد، حکیمه به بازوی راست مهدی (علیه السلام) نگاه می کند، می بیند که با خطی از نور آیه ۸۱ سوره «اسرا» بر آن نوشته شده است: «حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل، نابودشدنی است.» (۶۱)

حکیمه در فکر فرو رفت، به راستی چه رازی در این آیه است که بر بازوی مهدی (علیه السلام) نوشته شده است؟

وقتی بُت هُبَیل از بالای کعبه بر زمین افتاد، پیامبر این آیه را خواند، مهدی (علیه السلام) همان کسی است که روزی همه بُت های جهان را نابود می کند، بُت هایی که بشر با دست خود ساخته یا با ذهن خود آفریده است و آن ها را پرستش می کند.

تو فرمان دادی تا فرشتگان این آیه را بر بازوی مهدی (علیه السلام) بنویسند تا همه بدانند که این دست و بازو با همه دست ها فرق می کند، این دست، همان دستی است که پایان همه سیاهی ها را رقم خواهد زد. (۶۲)

## اسراء: آیه ۸۲

وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)

اکنون از قرآن سخن می‌گوییم، تو قرآن را مایه شفا و رحمت برای مؤمنان قرار دادی. انسان در زندگی این دنیا دچار غفلت می‌شود و راه هدایت و رستگاری را گم می‌کند، قرآن پرده‌های غفلت را از روی قلب و جان آدمی برمی‌دارد و سبب هشیاری او می‌شود و راه سعادت را به او نشان می‌دهد. آرامش را که گم‌شده بشر است به او عطا می‌کند.

قرآن قلب آدمی را از جهل و نادانی شفا می‌دهد، قرآن برای زندگی فردی و اجتماعی برنامه دارد، جامعه‌ای که به دستورات قرآن عمل کند، از آسیب‌ها و بی‌عدالتی‌ها به دور می‌ماند، آری، قرآن مایه شفا و رحمت برای کسانی است که به آن ایمان بیاورند و به دستورات آن عمل کنند.

البته همین قرآن برای کافران و ستمکاران جز زیان چیزی نمی‌افزاید، تو به آنان حقّ انتخاب دادی، آنان تصمیم گرفته‌اند که راه کفر را پیش گیرند، تو هرگز کسی را مجبور به ایمان نمی‌کنی، مهم این بود که سخن تو را بشنوند و پیام تو را درک کنند، پس از آن تو آنان را به حال خود رها کردی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند، این گونه بود که سخن تو جز بر خسران آنان نیفزود، آنان حقّ را شناختند و با آن دشمنی کردند.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُتُوسًّا (۸۳)

من باید خودم را بهتر بشناسم، وقتی تو به من نعمتی عطا می کنی در اثر خوشی و راحتی از تو دور می شوم و تو را فراموش می کنم، ناسپاسی می کنم، اما وقتی که گرفتاری و مشکلات به من رو می آورد، از رحمت و مهربانی تو ناامید می شوم.

آری، وقتی تو به من نعمتی می دهی، تو را فراموش می کنم، خیال می کنم که با هوش، استعداد و تلاش خود آن نعمت را به دست آورده ام، خودشیفته می شوم، به جای آن که تو را ستایش کنم، خودم را می ستایم.

مدّتی می گذرد، من شاد و خوشحالم، خودم را خدایِ دنیایِ خودم می بینم، اما تو خدایِ مهربانی هستی، می دانی که اگر در آن حالت بمانم به طغیان رو

خواهم آورد، بلا و سختی ها را برایم می فرستی، آن نعمت ها را از من می گیری و من ناامید می شوم، من خودم را همه کاره می دانستم، حالا می بینم که هیچ کاری نمی توانم انجام بدهم، همه اسباب ظاهری از کار افتاده اند، پول، شهرت و قدرت دیگر نمی توانند به من کمک کنند، ناامید از همه جا می شوم و افسرده و ناراحت در گوشه ای می نشینم.

این ماجرای من است، غرور و فراموشی در هنگام نعمت ها، یأس و ناامیدی در هنگام سختی ها.

اما اگر بنده مؤمن تو باشم، اگر دلم به نور ایمان روشن شده باشد، وقتی تو نعمتی را به من می دهی، هرگز آن را از خود نمی دانم، همچون سلیمان(علیه السلام) که تو، به او پادشاهی بزرگی دادی، من نیز می گویم: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي: این ها همه از فضل و رحمت خدای من است».(۶۳)

من شکر نعمت های تو را به جا می آورم، سر به سجده شکر می گذارم، به کوچکی و ناتوانی خود اعتراف می کنم.

و وقتی تو آن نعمت ها را از من می گیری، ناامید نمی شوم، افسرده نمی گردم، می دانم تو مرا دوست داشتی، تو مصلحت و خیر مرا بهتر از من می دانی، به رضای تو راضی می شوم، لبخند می زنم، باور دارم که خودم روزی می فهمم که راز این بلا و سختی چه بوده است.

می دانم که من فقط در کوره بلا است که می توانم از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شوم و به اصلاح آن ها بپردازم، بلا بد نیست، بلا باعث می شود تا از دنیا دل بکنم و بیشتر به یاد تو باشم و به درگاہت رو آورم و تضرع کنم.

اگر بلا نباشد دل من برای همیشه اسیر دنیا می شود، ارزش من کم و کم تر



می شود، این بلاست که دل مرا آسمانی می کند.

شاید امروز نعمتی را از من گرفتی، امّا در عوض، یادِ خودت را به من عطا کردی، تو می خواهستی من غافل نشوم، مرا این گونه بیدار کردی.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۸۴

قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴)

مردم به کارهای من نگاه می کنند، آن ها وقتی می بینند من کار خوبی انجام می دهم از من تعریف می کنند، آیا تو هم به کارهای من نگاه می کنی و بر اساس آن به من امتیاز می دهی؟

نه.

تو فقط به نیت من نگاه می کنی، اگر نیت من خالص باشد به آن امتیاز می دهی. فقط تو از نیت من باخبر هستی، اگر کاری انجام دهم که در آن اخلاص نباشد، آن را نمی پذیری.

در این آیه چنین می گویی: «هر انسانی بر اساس نیت خود عمل می کند و فقط من می دانم که چه کسی به راه هدایت نزدیک تر است». (۶۴)

هر کاری که من انجام می دهم، از یک نیت شروع می شود، نیت مرا فقط تو می دانی، مردم ظاهر کار مرا می بینند و بر آن قضاوت می کنند.

نیت می تواند نردبانی باشد که با آن به آسمان بروم یا چاهی باشد که مرا به سقوط بکشاند، چه بسا من عملی کوچک را با نیتی بزرگ و مقدّس انجام می دهم و تو آن را با قیمت بالایی از من خریداری می کنی و بهشت را به من

ص: ۱۰۰

ارزانی می کنی. گاهی هم عملی بزرگ و زیبا را من با نیت غیر تو انجام می دهم، تو هرگز آن عمل را از من قبول نمی کنی.

\*\*\*

اکنون می خواهم دو ماجرا را نقل کنم:

ماجرای اول برای کسی است که نیت او خالص نیست و تو عمل او را نمی پذیری: روز قیامت فرا می رسد، موقع حسابرسی است، نوبت به حسابرسی شهدا می رسد. عدّه زیادی از شهدا که به خاطر تو جهاد کرده اند به سوی بهشت می روند، آن ها می توانند دوستان خود را شفاعت کنند، تو به آنان مقامی بس بزرگ عطا می کنی.

در این میان اسم شخصی را می خوانند تا برای حسابرسی بیاید، تو به او می گویی: «در دنیا چه کردی؟ چه عمل و کار خیری انجام داده ای؟».

او تعجب می کند، اسم او در فهرست شهدا است اما چرا تو با او این گونه سخن می گویی؟

او با کمال افتخار می گوید:

\_\_\_ بارخدایا! من در راه تو مبارزه نمودم و جان خویش را در این راه فدا کردم.

\_\_\_ ای دروغگو! آیا تو برای من به جبهه رفتی؟ آیا به خاطر من جنگیدی؟ من که از دل تو آگاه بودم، تو در هنگام جنگ و مبارزه، می خواستی شجاعت خود را به رخ همزمان خود بکشی، تو می خواستی تا همه از تو با بزرگی یاد کنند، تو به خاطر اسم و رسم جنگ کردی.

اینجا است که آن شخص شرمنده می شود، آبروی او پیش همه رفت، همه از

ص: ۱۰۱

او به نام شهید یاد می کردند، چقدر از او احترام کرده بودند، اما امروز تو او را دروغگو خطاب می کنی. آری، او شهید راه نام و شهرت بوده است نه شهید راه تو!

تو به فرشتگان می گویی: «او را به جهنم بیندازید». (۶۵)

\*\*\*

ماجرای دوم درباره کسی است که تو از نیت او آگاه هستی و کار او را قبول می کنی، هر چند مردم کار او را ناپسند بدانند: مردی که زیاد به مسافرت می رفت، او با دوستانش به شهرهای مسیحی نشین برای تجارت سفر می کرد. وقتی به آن شهرها می رسید، جایی برای نماز خواندن پیدا نمی کرد. یک بار او موقع نماز به کلیسا رفت، کلیسا پر از جمعیت بود، آن ها مشغول عبادت خود بودند و به سوی قبله خود (بیت المقدس در فلسطین) دعا می خواندند. او گوشه خلوتی را پیدا کرد و به سوی کعبه نماز خواند.

وقتی او از کلیسا بیرون آمد، دوستانش طور دیگر به او نگاه کردند، تصوّر کردند او دست از دین اسلام برداشته است و مسیحی شده است، او به آن ها گفت من برای خواندن نماز به آنجا رفتم، آن ها سخن او را باور نکردند، آخر چه کسی برای خواندن نماز به کلیسا می رود؟

مدتی گذشت، آنان به مدینه بازگشتند، او نزد امام صادق (علیه السلام) رفت و از او درباره این ماجرا سؤال کرد. امام در جواب چنین فرمودند: «در آنجا نماز بخوان».

همه از شنیدن این سخن تعجب کردند، یکی پرسید:

\_\_\_ آقای من! وقتی مسیحیان در کلیسا هستند و دارند دعا می خوانند، آیا من

می توانم نماز خودم را بخوانم؟

\_\_\_ مگر قرآن را نخوانده ای؟ جواب تو در آیه ای از قرآن آمده است؟

\_\_\_ کدام آیه را می گویند؟

\_\_\_ آیه ۸۴ سوره اسراء، آنجا که خدا می گوید: «هر انسانی بر اساس نیت خود عمل می کند»، به کلیسا برو و به سوی کعبه نماز بخوان و آن ها را رها کن!

وقتی این سخن امام صادق (علیه السلام) را خواندم به فکر فرو رفتم، وقتی من به جایی می روم که مسجدی وجود ندارد، می توانم به کلیسا بروم و نماز بخوانم، دوستان از کلیسا رفتن من تعجب می کنند، شاید بگویند که من می خواهم مسیحی شوم، اما تو که از قلب من آگاه هستی، تو که می دانی نیت من چیست، تو به نیت من نگاه می کنی و مردم به عمل من! (۶۶)

\*\*\*

### اسراء: آیه ۸۵

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)

روح انسانی چیست و از کجا آمده است؟ می دانم که روح من از این دنیا نیست، جسم من از این دنیای خاکی است، اما روح من از دنیای دیگری است.

به راستی تو انسان را چگونه آفریدی؟

در قرآن (سوره حجر آیه ۲۹ و سوره صاد آیه ۷۲) چنین گفتی: «به فرشتگان گفتم وقتی روح خود را در آدم دمیدم، بر او سجده کنید».

تو جسم آدم (علیه السلام) را از خاک آفریدی و سپس روح خود را در آن دمیدی. این روحی که در جسم انسان دمیدی، چیست؟ می دانم که جسم من، آفریده

ص: ۱۰۳

توست، قبلاً نبوده است، تو جسم را آفریدی، امّا آیا روح من، همیشه بوده است؟ اگر روح تو در من دمیده شده است، آیا روح من جاودانه است؟ آیا همیشه بوده است؟ آیا روح من مانند تو ابدی است؟

\*\*\*

اکنون جواب این سؤال مرا در جمله ای کوتاه می دهی: «ای محمّد! درباره روح از تو می پرسند، به آنان بگو که روح از امر من است، من فرمان دادم و روح خلق شد، روح، مخلوق و آفریده من است. مقدار کمی از دانش شناخت روح به شما داده شده است.»

\*\*\*

به این سخن تو فکر می کنم، می فهمم که تو ابتدا جسم آدم (علیه السلام) را از گل آفریدی، سپس «روح آدم» را خلق نمودی تو این «روح» را بر همه مخلوقات خود برتری دادی، در واقع روح انسان بود که سرآمد همه آفرینش شد. تو این روح را در جسم آدم قرار دادی.

این روح، قبل از خلقت آدم (علیه السلام) وجود نداشت. یعنی هزاران سال، تو بودی و این روح نبود.

در سوره حجر آیه ۲۹ چنین گفتی: «به فرشتگان گفتم وقتی روح خود را در آدم دمیدم، بر او سجده کنید». در اینجا می گویی روح انسان را آفریدی. برای من سؤال پیش می آید: اگر تو روح خودت را در انسان دمیدی، دیگر این روح نمی تواند به دست تو خلق شده باشد! این روح باید جاودانه و همیشگی باشد! آیا کسی می تواند به من کمک کند تا مفهوم این دو آیه را بهتر بفهمم؟

\*\*\*

اسم او محمد بن مسلم بود، روزی او از امام صادق (علیه السلام) چنین پرسید:

\_\_\_ آقای من! برایم بگو که خدا آدم (علیه السلام) را چگونه آفرید؟

\_\_\_ خدا اول، جسم آدم را از گل آفرید، سپس «روح آدم» را خلق نمود.

\_\_\_ یعنی این روح، قبل از خلقت آدم وجود نداشت. یعنی هزاران سال، خدا بود و این روح نبود، پس این روح، روح خدا نیست. این روح آدم است. اگر این روح، روح خدا بود، باید همیشه باشد، در حالی که این روح را خدا بعداً آفرید.

\_\_\_ بله. همین طور است. خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای آدم خلق کرد و بعداً در جسم آدم قرار داد.

\_\_\_ آقای من! چرا خدا در قرآن می گوید: «و از روحم در آدم دمیدم».

\_\_\_ برای تو مثالی می زنم. خدا در قرآن، کعبه را خانه خود می خواند، او به ابراهیم (علیه السلام) می گوید: «خانه ام را برای طواف کنندگان آماده کن». معنای «خانه خدا» چیست؟ یعنی خانه ای که خدا آن را به عنوان خانه خود برگزیده است. همین طور خدا وقتی «روح آدم» را خلق کرد، این روح را برگزید، زیرا این روح خیلی باشکوه بود، برای همین خدا از آن این گونه تعبیر کرد. (۶۷)

\*\*\*

اکنون می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، من در این سخن فکر کردم، آری، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا.

معلوم است که خانه خدا، غیر از خداست! خانه خدا را ابراهیم (علیه السلام) به دستور خدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد.

روح انسان را هم خدا آفریده است، خدا روح انسان را انتخاب کرده است،

آن را خیلی دوست می دارد، روحی که گلِ سرسبد جهان هستی است. این روح، آفریده خداست.

در تاریخ می خوانم که عدّه ای از یهودیان همین سؤال را از پیامبر نمودند، آن ها می خواستند بدانند که آیا روح انسان را خدا خلق کرده است یا نه؟ پس این سؤال را از پیامبر کردند و این آیه نازل شد و به زیبایی جواب آنان را داد: «ای محمّد! درباره روح از تو می پرسند، به آنان بگو که روح از امر من است، من فرمان دادم و روح خلق شد، روح، مخلوق و آفریده من است، مقدار کمی از دانش شناخت روح به شما داده شده است».

آری، هیچ کس نمی تواند حقیقت روح انسان را درک کند، تو این روح را از این دنیا خلق نکردی، تو روح را از دنیای ملکوت آفریدی. از دنیایی که انسان نمی تواند آن را درک کند، دنیای ملکوت از جنس دنیای فرشتگان است!

انسان تصوّر می کند که فقط همین جسم کوچک است، او نمی داند که درون او دنیای بزرگی است، انسان تا در این دنیای مادی اسیر است، فقط مقدار کمی از حقیقت روح خود را کشف می کند. اگر انسان عظمت و بزرگی روح خود را درک می کرد، هرگز شیفته این دنیای خاکی نمی شد، هرگز خود را بنده این دنیا نمی کرد، این دنیای خاکی در برابر عظمت دنیای ملکوت، ذرّه ای ناچیز است.

افسوس و صد افسوس که من اسیر دنیا می شوم و سرمایه ای بزرگ را که تو، به من دادی، تباه می کنم! (۶۸)

\*\*\*

**اسراء: آیه ۸۷ - ۸۶**

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا

ص: ۱۰۶

تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)

از روح انسان برایم سخن گفتمی، فهمیدم که روح انسان از دنیای ملکوت است، اکنون می خواهی از قرآن و عظمت آن برایم بگویی، حقیقت قرآن هم از دنیای ملکوت است، قرآن از وحی سرچشمه گرفته است. وحی، راه ارتباطی این دنیای خاکی با دنیای ملکوت است. قرآن، بزرگ ترین اتفاق این جهان است، آیا کسی عظمت و بزرگی آن را درک می کند؟

تو از فضل و کرم خویش این قرآن را بر قلب پیامبر نازل کردی تا ما انسان ها بهره ای از دنیای ملکوت داشته باشیم، برای همین است که وقتی قرآن می خوانیم آرامشی بزرگ را تجربه می کنیم، روح ما که اسیر دنیای خاکی شده است، پنجره ای می یابد و از آن به دنیایی که از آنجا آمده است، نگاه می کند.

آیا انسان ها قدردان قرآن خواهند بود؟ افسوس قرآن را جادو و دروغ خواندند!

محمد(صلی الله علیه و آله) قرآن را برای مردم مکه می خواند و آنان به او سنگ می زدند و خاکستر بر سرش می ریختند. آیا این کار آنان سبب می شود تا تو بشر را از قرآن محروم کنی؟ آیا تو قرآن را از قلب پیامبر باز می گیری و بار دیگر به ملکوت آسمان ها می بری؟ اگر تو تصمیم به این کار بگیری، هیچ کس نمی تواند مانع تو بشود.

تو با محمد(صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گویی: «ای محمد! اگر من بخواهم، آنچه را که بر تو وحی کرده ام از تو می گیرم و کسی نمی تواند آن را به سوی تو برگرداند. ای محمد! بدان که من رحمت خود را از این مردم نمی گیرم، این رحمت و



بخشش من است که قرآن را از قلب تو نمی برد، فضل من بر تو بسیار است».

\*\*\*

## اسراء: آیه ۸۸

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)

قرآن سخن توست، تو آن را بر قلب محمد (صلی الله علیه وآله) وحی کردی، می دانی که عده ای در آن شک دارند، تو با آنان چنین سخن می گویی: «اگر همه انسان ها و جن ها جمع شوند، هرگز نمی توانند مانند این قرآن بیاورند. آنان قدرت بر این کار ندارند، هر چند همدیگر را یاری نمایند».

قرآن معجزه محمد (صلی الله علیه وآله) است، کسانی که در این معجزه شک دارند و محمد (صلی الله علیه وآله) را پیامبر تو نمی دانند، پس تلاش کنند تا همانند این قرآن را بیاورند.

سال های سال از این سخن تو می گذرد، دشمنان اسلام برای نابودی اسلام چه کارها کرده اند، ابوسفیان، رئیس کافران مکه، سه بار به جنگ پیامبر آمد، او هزینه های زیادی برای این جنگ ها خرج کرد، بهترین سربازانش در این جنگ ها کشته شدند، به راستی اگر او می توانست مانند قرآن بیاورد، آیا لازم بود این همه برای جنگ هزینه کند؟

اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام می گذرد، دشمنان زیادی برای نابودی اسلام تلاش نموده اند، چرا آنان به جای این همه زحمت، کتابی همانند قرآن نمی آورند؟

\*\*\*

## اسراء: آیه ۸۹

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

ص: ۱۰۸

تو در قرآن سخن های فراوان ذکر کردی تا حقیقت برای انسان ها آشکار شود.

تو قرآن را فرستادی شاید انسان ها هدایت شوند و دست از بُت پرستی بردارند!

تو از هر دری با آنان سخن گفتی، گاهی تشویقشان کردی، گاهی آن ها را ترساندی، گاهی دلیل آوردی، گاهی از راه دل و نور فطرت با آنان سخن گفتی، اما آنان حقیقت را انکار کردند.

چرا آنان که حق را شناختند به آن ایمان نیاورند؟

تو حقیقت را آشکار ساختی و به آنان فرصت انتخاب دادی!

تو هرگز کسی را مجبور به ایمان نمی کنی، مهم این بود که سخن تو را بشنوند و پیام تو را درک کنند، پس از آن تو آنان را به حال خود رها کردی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند، این گونه بود که سخن تو جز بر کفر و دشمنی آنان نیافزود.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۹۳ - ۹۰

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱)  
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ  
نُؤْمِنَ لِرُفْيِكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳)

ص: ۱۰۹

بزرگان مکه می دانستند هرگز نمی توانند یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورند، حقّ برای آنان آشکار شده بود، می دانستند محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر توست، اما آن حقیقت را انکار کردند. آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، برای همین مردم را به بُت پرستی تشویق می کردند و با محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنی می کردند.

یک روز آنان نزد محمد (صلی الله علیه و آله) آمدند و از او خواستند تا برای آنان معجزه بیاورد، آنان به دنبال بهانه بودند. اگر واقعاً به دنبال معجزه بودند، معجزه قرآن که بود، قرآن حقّ را برای آنان آشکار کرده بود.

\*\*\*

آنان با محمد (صلی الله علیه و آله) چنین سخن گفتند:

ای محمد! ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که تو از سرزمین خشک و سوزان، چشمه های آب برای ما جاری سازی. اگر نمی توانی چشمه های آب جاری کنی، پس برای خود باغی از درختان انگور و خرما ایجاد کن که زیر درختان آن، نهرها جاری باشند.

ای محمد! اگر بر آن کارها توانایی نداری، پس عذابی سهمگین از آسمان بر ما نازل کن.

ای محمد ما وقتی به تو ایمان می آوریم که تو خدا و فرشتگان را به روی زمین بیاوری تا ما آن ها را ببینیم. تو باید خانه ای داشته باشی که نقش و نگارش همه از طلا باشد.

ای محمد! به آسمان برو و از آنجا نوشته ای بیاور که ما آن را بخوانیم و بعد از آن ما به تو ایمان می آوریم.

ص: ۱۱۰

محمد (صلی الله علیه و آله) در جواب آنان چه بگوید؟ آنان چنین خواسته هایی را مطرح کرده اند، او در انتظار وحی تو می ماند، سرانجام جبرئیل می آید و به او می گوید که در جواب آنان چنین بگو: «سبحان الله! من جز بشری که خدا مرا به سوی شما فرستاده است، نیستم!».

این جوابی کوتاه بود، امّا معنای عمیقی داشت، در این جواب به دو نکته اشاره شده است که خوب است درباره این دو نکته توضیح بدهم:

\* نکته اول: سبحان الله.

محمد (صلی الله علیه و آله) چنین می گوید: «خدای من از این سخنانی که شما گفتید، پاک و منزّه است».

کافران از پیامبر خواستند تا خدا را برای آنان به روی زمین آورد تا آن ها خدا را ببینند!

آن ها بُت های خود را می دیدند و در مقابل آنها سجده می کردند، آن ها فکر می کردند که خدا هم مانند بُت های آنان با چشم دیده می شود.

سبحان الله!

اگر خدا را می شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هرچه با چشم دیده شود، مخلوق است و یک روز از بین می رود و خدا هرگز از بین نمی رود.

خدا صفات و ویژگی های مخلوقات را ندارد، اگر او یکی از این صفات را می داشت، حتماً می شد او را درک کرد و می شد او را با چشم دید، امّا دیگر او نمی توانست همیشگی باشد، گذر زمان او را هم دگرگون می کرد.

ص: ۱۱۱

خدای یگانه هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، پس هرگز نمی توان او را حس کرد و یا دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی تواند خدا را با چشم سر ببیند.

\* نکته دوم: من فقط پیامبر هستم.

به راستی وظیفه یک پیامبر چیست؟ آیا او وظیفه دارد هر معجزه ای را که مردم خواستند، برای آنان بیاورد؟ مگر او خدا می باشد؟ او انسان است.

وظیفه پیامبر این است: به مردم ثابت کند که او پیامبر و فرستاده خداست!

وقتی محمد(صلی الله علیه وآله) قرآن را به عنوان معجزه آورده است و به آنان گفته است که اگر یک سوره مانند آن بیاورید، معلوم می شود که من پیامبر نیستم، دیگر حق آشکار شده است، چرا آنان یک سوره مانند قرآن نمی آورند؟ اگر می خواهند حق را بفهمند، معجزه قرآن کفایت می کند.

خداوند قدرت دارد که چشمه آب جاری سازد و باغی باشکوه به محمد(صلی الله علیه وآله) بدهد یا خانه ای از طلا به او عطا کند، اما کارهای خدا همه از روی حکمت و مصلحت است، این طور نیست که خدا کارهای خود را بر اساس گفته های بی اساس این مردم تنظیم کند.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۹۵ - ۹۴

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴) قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵)

ص: ۱۱۲

دوست دارم بدانم چه چیزی مانع ایمان آوردن کافران به پیامبران می شد؟

راز ایمان نیاوردن آنان چه بود؟

کافران دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی، سؤال آنان این بود که چرا خدا یکی از ما را به پیامبری فرستاده است؟ اگر خدا فرشته ای به پیامبری می فرستاد، ما قطعاً به او ایمان می آوردیم.

اکنون تو می خواهی از قانون خود سخن بگویی: پیامبران که برای هدایت مردم آمده اند، باید از جنس خود آنان باشند.

اگر روی زمین به جای انسان ها، فرشتگان زندگی می کردند تو برای هدایت آنان فرشته ای را می فرستادی، اما حال که همه کسانی که روی زمین زندگی می کنند، انسان هستند، پیامبر آنان هم باید انسان باشد.

حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری رساندی و آنان را الگوی همه قرار دادی، کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد، یوسف (علیه السلام)، پیامبر تو بود و وقتی زنی نامحرم او را به سوی خود فراخواند، تقوا پیشه کرد و برای همه انسان ها، الگوی عملی تقوا شد، اگر یوسف (علیه السلام)، فرشته بود، هرگز غریزه شهوت نداشت و تقوای او، برای انسان، الگو نبود.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۹۷ - ۹۶

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكَمًّا وَصُمًَّّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)

ص: ۱۱۳

تو قرآن را معجزه جاوید محمد (صلی الله علیه و آله) قرار دادی، محمد (صلی الله علیه و آله) قرآن را برای کافران می خواند، اما آنان به او می گفتند: «ای محمد! تو پیامبر و فرستاده خدا نیستی، تو دروغ می گویی و جادوگری می کنی».

اکنون از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «خدا برای گواهی بین من و شما کافی است، او بر حال بندگانش آگاه است، او دانا و بیناست».

هر کس که به دنبال هدایت باشد، تو زمینه هدایت را برای او فراهم می کنی و هر کس هم به دنبال گمراهی باشد، تو به او مهلت می دهی و او را به حال خود رها می کنی و مانع کارش نمی شوی.

آری، تو راه خوب و بد را به انسان نشان می دهی و این انسان است که باید به اختیار خود، راه خود را برگزیند. اگر کسی از زمینه هدایتی که تو برایش فراهم کرده ای، بهره برد، او هدایت شده واقعی است.

کسی هم که راه گمراهی را انتخاب می کند، تو او را به حال خود رها می کنی و این گونه است که او به گمراهی خود سرگرم می شود و از زیانکاران می شود و در روز قیامت هیچ یار و یابوری نخواهد داشت تا او را از آتش جهنم نجات دهد.

آنان در روز قیامت کور و گنگ و کر خواهند بود، نه جایی را می بینند، نه صدایی را می شنوند، تا زمانی که تو اجازه نداده ای نمی توانند سخنی بگویند.

فرشتگان آنان را به صورت روی زمین می کشند و به سوی جهنم می برند، پاهای آنان از کار افتاده است، نمی توانند فرار کنند، جایگاه آنان جهنم است، همان جهنمی که هرگاه آتش آن فروکش کند، فرشتگان به فرمان تو بر شعله های آن می افزایند.

تو برای مؤمنان، بهشت را آماده کرده ای، کسانی که در مسیر هدایت تو گام بردارند، در بهشت جای خواهند گرفت، اما کسانی که راه گمراهی را در پیش گیرند، در جهنم گرفتار عذاب خواهند شد.

گروه زیادی از انسان ها و جن ها به جهنم خواهند رفت، جهنم نتیجه اعمال خود آنان است، تو همه انسان ها را پاک آفریده ای و زمینه های سعادت و رستگاری را در اختیار آنان قرار دادی، اما برخی از آنان از چشم و گوش و عقل خود استفاده نمی کنند و راه سقوط و جهنم را در پیش می گیرند.

آنان دل هایی دارند که با آن حق را در نمی یابند، چشم هایی دارند که با آن راه راست را نمی بینند، گوش هایی دارند که با آن سخن حق را نمی شنوند، آنان خود را به کری و کوری زده اند، راه دشمنی با حق را پیش گرفته اند، پس مانند چهارپایان هستند، بلکه از آنان گمراه ترند. کسی که از استعدادهایی که تو به او داده ای استفاده نکند و فقط به فکر خوراک و خواب و شهوت خود باشد، از حیوان، پست تر است. آنان از عذابی که در انتظارشان است، غافل هستند.

### اسراء: آیه ۹۹ - ۹۸

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوَلَسْمَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹)

به راستی چرا کافران به چنین کیفری مبتلا می شوند، وقتی آنان می شنیدند که



قرآن از روز قیامت سخن می گوید، می گفتند: «وقتی ما می میریم، استخوان های ما در قبر می پوسد و تبدیل به خاک می شود و در همه جا پراکنده می گردد، چگونه ممکن است ما بار دیگر زنده شویم؟».

آنان قدرت تو را نشناختند، کسی که آسمان ها و زمین با این عظمت را آفریده است می تواند همانند روز اول، آنان را بیافریند، آفریدن دوباره آنان از خلقت اولیه آنان سخت تر نیست. (۶۹)

آنان قرآن را انکار می کنند، پیامبر را دروغگو می خوانند، تو به آنان فرصت می دهی، زمان مرگ آنان را قبلاً معین کرده ای و تا آن زمان آنان فرصت دارند، کاش آنان از این فرصت برای توبه استفاده می کردند و خود را از عذاب نجات می دادند، اما هرچه زمان بیشتری از عمر آنان می گذرد، آنان ظلم بیشتری به خود و دیگران می کنند، سرمایه های وجودی خویش را نابود می کنند و جز راه کفر را نمی پیمایند.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۱۰۰

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)

سخن از این بود که چرا بزرگان مکه راه کفر را در پیش گرفتند، دلیل اول این بود که آنان به روز قیامت ایمان ندارند و می گفتند ما بعد از مرگ با مшти خاک فرقی نداریم و برای همیشه نابود می شویم.

اما دلیل دوم چه بود؟ چرا بزرگان مکه از ایمان آوردن امتناع می کردند؟

بخل زیاد.

ص: ۱۱۶

آنان شیفته مال دنیا شده بودند، محبت و عشق به دنیا همه وجود آنان را پر کرده بود، آنان ثروت زیادی جمع کرده بودند و می دانستند اگر مسلمان شوند باید مقداری از آن ثروت ها را به فقیران و نیازمندان بدهند. تو در قرآن از کمک به دیگران سخن گفته بودی، از مؤمنان خواسته بودی تا نیازمندان را در مال خود سهیم کنند.

بزرگان مکه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن ها دوست نداشتند از ثروت خود به دیگران بدهند، این دلیل دوم برای ایمان نیاوردن آنان بود.

در این آیه به محمد(صلی الله علیه و آله) چنین می گویی: «ای محمد! به آنان بگو اگر همه خزانه های رحمت خدا از آن شما بود، باز از ترس فقر از بذل و بخشش خودداری می کردید و به درستی که انسان بخیل و تنگ نظر است».

\*\*\*

این آیه پرده از حقیقت انسان برمی دارد، انسانی که قلبش از نور ایمان به تو خالی است، همیشه از فقر می ترسد، اگر او همه خزانه های تو را هم داشته باشد، باز از فقر می ترسد و بخل میورزد.

خزانه های تو، همان اراده توست! هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ فاصله ای به وجود می آید. هرچه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش!» و آن، خلق می شود.

اگر انسان چنین قدرتی داشت که هرچه در دنیا اراده می کرد، همان خلق می شد، باز هم این انسان بخل میورزید و از فقر می ترسید!

این چه راز بزرگی است که تو از آن سخن می گویی!

من باید در این سخن تو فکر و اندیشه کنم. اگر من همه دنیا را طلا می کردم و

همه آن را برای خودم قرار می دادم، باز هم از فقر می ترسیدم.

تو با این سخن چه درسی می خواهی به من بدهی؟

من که شب و روز به فکر دنیا هستم، باید بدانم دنیا هرگز مرا به آرامش نمی رساند، اگر کسی همه دنیا را طلا کند و آن را برای خود قرار دهد، باز هم روی آرامش را نخواهد دید.

\*\*\*

دلی که در جستجوی دنیا می باشد و شیفته دنیا شده است همواره در ترس از فقر به سر خواهد برد، این قانون توست و قانون تو هرگز تغییر نمی کند.

چرا چنین است؟

تو روح انسان را بزرگ تر از همه دنیا آفریده ای، روح انسان از دنیای ملکوت است، همه دنیا در مقابل دنیای ملکوت، ذره ای بیش نیست، روح انسان گمشده ای دارد، کسی که به دنبال دنیا است، فکر می کند که دنیا گمشده اوست، اما او اشتباه می کند، او اگر همه دنیا را هم به دست آورد، باز هم آرامش ندارد، چون گمشده اش را پیدا نکرده است، او فکر می کند باید ثروت بیشتری به دست آورد، اما زهی خیال باطل، هیچ کس با دنیا به آرامش نرسید و هرگز دنیا هم به کسی وفا نکرد.

فقط یک چیز به انسان آرامش می دهد آن هم یاد توست، برای همین است که یاد تو از دنیا و هرچه در دنیاست بهتر است.

کسی که به تو ایمان دارد، از فقر نمی ترسد، چرا؟

زیرا او خدایی همچون تو دارد، خدای مهربان و بخشنده!

کافران برای این که ثروت خود را از دست ندهند به قرآن ایمان نمی آورند،

ص: ۱۱۸

آنان به ثروت خود دل بسته اند و به همین خاطر همیشه ترس از فقر را تجربه خواهند کرد، اما مؤمنان به دنیا دل نبسته اند، تو دستور دادی تا به نیازمندان کمک کنند، زکات بدهند، آنان این کار را با علاقه انجام می دهند، دل های آنان شیفته دنیا نیست، بلکه شیفته توست و تو هم به آنان آرامش را هدیه می کنی.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۱۰۲ - ۱۰۱

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَجْبُورًا (۱۰۲)

سخن از کافرانی بود که به قرآن ایمان نیاوردند، قرآن معجزه محمد (صلی الله علیه وآله) بود و او با همین قرآن مردم را به سوی تو فرا می خواند.

اگر کسی بخواهد راه درست را انتخاب کند، یک معجزه هم برای او کفایت می کند، اما اگر کسی تصمیم بگیرد که حقیقت را نپذیرد، هر چقدر هم معجزه برای او بیاید، او باز انکار می کند.

تو موسی (علیه السلام) را با نه معجزه به سوی فرعون فرستادی، بنی اسرائیل این نه معجزه را به یاد دارند، همه این معجزات برای فرعون و طرفداران او بود، اما آن ها به موسی (علیه السلام) ایمان نیاوردند.

\*\*\*

این فهرست نه معجزه موسی (علیه السلام) است:

۱ - طوفان های شدید که قصر فرعون و خانه طرفداران او را ویران کرد. آنان

ص: ۱۱۹

مجبور شدند که از شهر بیرون بروند و در بیابان ها خیمه بزنند.

۲ - ملخ ها هجوم آوردند و محصولات آنان را از بین بردند.

۳ - زندگی آنان پر از قورباغه شد و قورباغه ها از در و دیوار و لباس های آنان بالا می رفتند.

۴ - نوعی آفت گیاهی به نام «شپش» به گیاهان آنان ضربه زد و نیز بر سر و صورت آنان می چسبید و زندگی آنان را مختل می کرد.

۵ - وقتی آنان می خواستند آبی بیاشامند، فوراً آن آب، تبدیل به خون می شد.

۶ - قحطی شدید و گرسنگی.

این شش بلا در یک سال اتفاق نیفتاد، بلکه آنان هر سال به یکی از این بلاها گرفتار شدند. سال جدید، بلای جدید!

فرعون وقتی این بلاها را می دید، می فهمید که این نشانه ای از طرف توست، از موسی (علیه السلام) می خواست تا دعا کند و این بلاها برطرف شود، او قول می داد اگر بلا برطرف شد، ایمان بیاورد، اما وقتی بلا برطرف می شد به قول خود عمل نمی کرد.

۷ - موسی (علیه السلام) عصای خود را به زمین انداخت و آن عصا تبدیل به اژدهایی شد و دوباره تبدیل به عصا شد.

۸ - موسی (علیه السلام) دست خود را از گریبان بیرون آورد، همه دیدند که دست او نورانی و درخشنده شد طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

۹ - وقتی موسی (علیه السلام) عصای خود را به رود نیل زد، رود نیل شکافته شد و یاران او وارد آب شدند.

\* \* \*

موسی (علیه السلام) نزد فرعون رفت و به او گفت:

\_\_\_ ای فرعون! من فرستاده خدای جهانیان هستم.

\_\_\_ به نظر من تو جادوگر هستی. (۷۰)

\_\_\_ ای فرعون! تو خوب می دانی که این معجزات را خدا فرستاده است، این ها نشانه های روشنی بر پیامبری من می باشد، اما تو باز حقیقت را انکار می کنی، من تو را جاهل و لایق هلاکت می دانم.

\_\_\_ چه حرف ها می زنی! چه کسی می تواند مرا نابود کند؟

\*\*\*

### اسراء: آیه ۱۰۴ - ۱۰۳

فَأَرَادَ أَنْ يَنْفِرَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَقُلْنَا مَنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴)

قوم بنی اسرائیل سال های سال گرفتار ظلم و ستم فرعون بودند، تو موسی (علیه السلام) را برای نجات آنان فرستادی، موسی (علیه السلام) بارها از فرعون خواست تا به او اجازه دهد تا بنی اسرائیل را با خود به فلسطین ببرد، وقتی بلایی نازل می شد، فرعون به موسی (علیه السلام) قول می داد که به او اجازه این کار را بدهد، اما وقتی بلا برطرف می شد، به عهد خود وفا نمی کرد.

چند سال گذشت، یک شب تو به موسی (علیه السلام) فرمان دادی که بنی اسرائیل را به سوی بیت المقدس حرکت بدهد، موسی (علیه السلام) فرمان تو را اطاعت کرد، فرعون از این ماجرا باخبر شد و با سپاه بسیاری پشت سر آنان حرکت کرد تا آنان را به قتل برساند.

ص: ۱۲۱

موسی (علیه السلام) با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی (علیه السلام) خواستی عصای خود را به آب بزندی، وقتی موسی (علیه السلام) چنین کرد، رود نیل شکافته شد و موسی (علیه السلام) و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت و آن ها در آب غرق شدند.

بعد از غرق شدن فرعون به بنی اسرائیل گفتی که اکنون روی زمین زندگی کنید، دشمن شما را نابود کردم و نعمت های فراوان به شما داده ام، اکنون نوبت شماست که امتحان شوید، بدانید که همه شما در روز قیامت به پیشگاه من حاضر خواهید شد. (۷۱)

اما افسوس که آنان قدر نعمت های تو را ندانستند، تو موسی (علیه السلام) را چهل شب به کوه طور بردی، آنان گوساله پرست شدند و دین تو را به بازی گرفتند.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۱۰۶ - ۱۰۵

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵) وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶)

تو قرآن را معجزه محمد (صلی الله علیه و آله) قرار دادی، امّا کافران مکه از او تقاضای معجزات دیگر کردند، آن ها به محمد (صلی الله علیه و آله) گفتند خدا و فرشتگان را از آسمان برای ما نازل کن، تو باید خانه ای از طلا داشته باشی و... همه سخنان آنان باطل بود.

ص: ۱۲۲

تو اراده کردی که قرآن را بر اساس حق نازل کنی و این اتفاق هم روی داد و همه قرآن بر اساس حق نازل شد.

تو محمد(صلی الله علیه و آله) را به سوی مردم فرستادی تا آنان را به بهشت بشارت بدهد و از عذاب روز قیامت بترساند، وظیفه اوست که پیام تو را به مردم برساند، او فقط مأمور به وظیفه است، نه ضامن نتیجه!

از او می خواهی تا قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی حق راهنمایی کند، اگر در این میان، عده ای از قبول حق سر باز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز محمد(صلی الله علیه و آله)مسئول آنان نیست، آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده اند و سزای آن را هم خواهند دید.

تو قرآن با این عظمت را آیه به آیه بر پیامبر نازل کردی تا پیامبر آن را با درنگ و آرامش لازم برای مردم بخواند تا این قرآن جذب دل های مردم شود، تو قرآن را به تدریج و در مراحل مختلف در طی بیست و سه سال نازل نمودی.

\*\*\*

نزول قرآن بر قلب پیامبر به دو صورت بوده است:

\* اول: نزول یکپارچه. قرآن به طور کامل به قلب پیامبر (از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس) نازل شد.

\* دوم: نزول مرحله به مرحله. قرآن در مدت بیست و سه سال به مناسبت های مختلف بر پیامبر نازل می شد، این مناسبت ها باعث می شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر رسوخ کند و قرآن در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود.

\*\*\*

ص: ۱۲۳



در زبان عربی واژه «نَزَلَ» به معنای نزول و فرود آمدن چیزی می باشد، این واژه در اینجا به دو صورت مختلف ذکر شده است.

الف. در آیه ۱۰۵ به صورت «أَنْزَلْنَاهُ». معنای آن چنین می شود: «یکباره نازل کردن».

ب. در آیه ۱۰۶ به صورت «نَزَّلْنَاهُ». معنای آن چنین می شود: «مرحله به مرحله نازل کردن».

در واقع در این دو آیه به هر دو صورت نازل شدن قرآن اشاره شده است.

\*\*\*

### اسراء: آیه ۱۰۹-۱۰۷

قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَيَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَسْكُونُ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹)

بزرگان مکه فکر می کردند که اگر ایمان نیاورند به قرآن ضربه می زنند و پیامبر در کارش موفق نخواهد شد، اما زهی خیال باطل!

ایمان یا عدم ایمان آنان هیچ اهمیتی برای تو ندارد، تو نیازمند ایمان آوردن آن ها نیستی، کسانی که اهل علم و فهم باشند، به قرآن ایمان می آورند.

کافرانی که به قرآن ایمان نیاوردند، اهل علم و فهم نیستند، آنان شیفته دنیای خود هستند و غفلت تمام وجودشان را فرا گرفته است، آنان از فهم و دانش فاصله گرفته اند، امّا کسانی که اهل علم و فهم هستند به حَقَائِیت قرآن پی می برند، وقتی قرآن برای آنان خوانده می شود، با کمال فروتنی به خاک می افتند و سجده می کنند و چنین می گویند: «پاک و منزّه است خدای ما! او به

همه وعده های خود وفا می کند».

آری، تو در قرآن از بهشت و نعمت های جاودان خود سخن گفتی، از باغ هایی که نهرهای آب از زیر درختانش جاری است. تو در قرآن از رضایت و خشنودی خودت از مؤمنان در روز قیامت سخن گفتی، مؤمنان به وعده های تو ایمان دارند و می دانند که تو به وعده های خود وفا می کنی.

آنان وقتی قرآن را می شنوند، با چشم گریان سر بر سجده می گذارند، تلاوت قرآن بر خشوع و فروتنی آنان می افزاید.

\* \* \*

### اسراء: آیه ۱۱۰

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)

سخن از این به میان آمد که کافران اهل فهم و دانش نیستند، آنان روزی دیدند پیامبر سر به سجده گذاشته و چنین می گوید: «یا الله و یا رحمان». وقتی پیامبر سر از سجده برداشت به او گفتند: «ای محمد! تو ما را به یکتاپرستی فرا می خوانی اما خودت دو خدا را می پرستی! تو در سجده هم الله را صدا می زنی و هم رحمان! این یعنی دو خدایی!».

در این آیه به آنان می گویی: «فرقی نمی کند مرا با نام «الله» بخوانید یا نام «رحمان» زیرا من صاحب نام های نیکو و زیبا هستم».

آری، نام های نیکو و زیبایی برای تو وجود دارد، تو از ما خواسته ای تا تو را با آن نام ها بخوانیم.

\* \* \*

ص: ۱۲۵

تو در قرآن ۹۹ نام خود را ذکر کرده ای، همه این نام ها زیبا و نیکو هستند، تو دوست داری که انسان ها تو را با این نام های زیبا بشناسند. (۷۲)

در اینجا بعضی از نام های تو را ذکر می کنم:

الله، پروردگار، مهربان، بخشنده، آفریننده،

عزت دهنده، عادل، قدردان، یکتا، بینا،

شنوا، دانا، توانا، توبه پذیر، یگانه، قدرتمند،

بزرگ، بی نیاز، آگاه، پیروز، یاری کننده، روزی دهنده،

نزدیک به بندگان، بی نیاز کننده، راهنما...

\*\*\*

هنگامی که نماز می خوانم با تو سخن می گویم، نام های زیبای تو را بر زبان می آورم، حمد و ستایش تو را می کنم. من نباید نماز را با داد و فریاد بخوانم، تو از من دور نیستی! از خودم به من نزدیک تری!

آری، لازم نیست در نماز فریاد بزنم، البته نباید خیلی هم آهسته بخوانم، باید طوری نماز بخوانم که خودم صدای خود را بشنوم، باید نماز را با صدای متوسط بخوانم، نه خیلی آهسته و نه خیلی بلند.

اکنون یاد گرفتم تا در رکوع، سجده، قنوت، تشهد نماز این گونه با تو سخن بگویم، البته تو از من خواسته ای که در نماز ظهر و عصر، حمد و سوره را آهسته بخوانم. من نباید این را فراموش کنم. همچنین می دانم حمد و سوره در نماز صبح و مغرب و عشاء را باید بلند خواند.

\*\*\*

**اسراء: آیه ۱۱۱**

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ

ص: ۱۲۶

شَرِيكَ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

از من می خواهی تا تو را حمد و ستایش کنم، حمد و ستایش از آن توست که فرزندی نداری، در پادشاهی و حکومت خود بر جهان شریکی نداری، تو هرگز خوار و ذلیل نمی شوی تا نیاز به یار و یآوری داشته باشی، از من می خواهی تا تو را بسیار بزرگ بشمارم.

\* \* \*

در پایان این سوره چهار نکته مهم را به من می آموزی، این نکات در اوج زیبایی، معمای توحید را بیان می کنند:

۱ - حمد و ستایش مخصوص توست: «الحمد لله».

تو سرچشمه همه خوبی ها و زیبایی ها هستی، تو مهربان و بخشنده ای! زیبایی! گناهان مرا می بخشی! هرگز مرا ناامید نمی کنی... هرچه زیبایی به ذهنم می آید درباره تو می گویم. این معنای حمد و ستایش توست.

۲ - تو فرزندی نداری!

هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. وقتی من می گویم تو فرزند نداری، یعنی تو هرگز پایانی نداری، من تو را می پرستم که مثل و همانندی نداری و پایانی هم نداری، تو همیشه بوده ای و خواهی بود.

۳ - تو شریکی در اداره جهان نداری و هرگز خوار و ذلیل نمی شوی تا نیاز به یار و یآوری داشته باشی.

قدرت تو بی اندازه است، هیچ کس نمی تواند برای قدرت تو اندازه ای در نظر بگیرد، تو به انجام هر کاری توانا هستی، برای همین تو شریکی نداری، هرگز نیاز به یاری کسی نداری.

ص: ۱۲۷

۴ - تو بزرگ تر هستی: «الله اکبر»

به راستی تو بزرگ تر از چه می باشی؟

من در نماز خود بارها این ذکر را می گویم: «الله اکبر: خدا بزرگ تر از همه چیز است».

این ترجمه ای است که یک عمر شنیده ام، اما آیا این ترجمه درست است؟ تو بزرگ تر از همه چیز می باشی، همه چیز یعنی چه؟ هرچه در جهان می بینم، آفریده های تو هستند. تو همه آن ها را آفریده ای.

پس معنای «الله اکبر» این می شود: «خدا بزرگ تر از همه آفریده ها می باشد».

خوب، این که چیز واضحی است !! معلوم است که ارزش خالق از مخلوق بیشتر است، روشن است که آفریننده باید از آفریده شده بزرگ تر باشد. این ذکر باید معنای بهتری داشته باشد.

باید مطالعه و تحقیق کنم...

\*\*\*

روزی امام صادق (علیه السلام) درباره توحید سخن می گفت، آن حضرت رو به یکی از یاران خود کرد و فرمود:

\_\_\_ آیا می دانید معنای «الله اکبر» چیست؟

\_\_\_ آقای من ! معنای این جمله این است: «خدا از همه چیز بزرگ تر است».

\_\_\_ اگر این چنین بگویی، تو خدا را محدود فرض کرده ای ! این سخن تو درست نیست.

\_\_\_ آقای من ! پس منظور از «الله اکبر» چیست؟

\_\_\_ خدا بزرگ تر از این است که به وصف بیاید. (۷۳)

\*\*\*

ص: ۱۲۸

وقتی من این سخن را می شنوم، به فکر فرو می روم: «خدا بزرگ تر از این است که به وصف بیاید».

وقتی می گویم تو از همه چیز بزرگ تر می باشی، معنای آن این است که تو را با چیز دیگری مقایسه کرده ام، ولی تو نامحدود می باشی، حقیقت تو قابل درک نیست.

من می گویم درخت کاج از درخت سیب بزرگ تر است. من این دو درخت را می بینم، اندازه آن ها را با هم مقایسه می کنم و می گویم یکی بزرگ تر از دیگری است، پس من باید درخت کاج و درخت سیب را درک کنم، بینم و این دو درخت را کاملاً احساس کنم و بعد بگویم کدام بزرگ تر از دیگری است.

حالا- من می خواهم بگویم: «خدا از همه هستی، بزرگ تر است»، شاید من بتوانم همه هستی را درک کنم، همه هستی را بینم، اما آیا می توانم تو را هم بینم؟

آیا می توانم بزرگی تو را احساس کنم؟ آیا می توانم حقیقت تو را در ذهن خود تصوّر کنم؟

وقتی من نمی توانم حقیقت تو را حس کنم و بینم، چگونه می توانم بگویم تو از همه جهان بزرگ تر می باشی؟

وقتی من می گویم: «خدا از همه هستی، بزرگ تر است»، در واقع با زبان بی زبانی می گویم: «من خدا را با هستی مقایسه نموده ام و خدا را بزرگ تر از همه هستی یافته ام».

اکنون می فهمم چرا تو از ما خواسته ای پیرو اهل بیت (علیهم السلام) باشیم، این سخن امام صادق (علیه السلام) چقدر دقیق است.

الله اکبر!

حقیقت تو بالاتر و والاتر از این است که در فهم و درک من بگنجد. هیچ کس نمی تواند حقیقت تو و چگونگی تو را درک کند. این معنای واقعی این ذکر است.

هرچه از خدا در ذهن خودم تصوّر کنم، باید بدانم که تو غیر از آن می باشی، من فقط می توانم با فکر کردن به آنچه تو آفریده ای، به گوشه ای از عظمت تو پی ببرم، اما نمی توانم حقیقت تو را بشناسم. هیچ کس نمی تواند تو را وصف کند، زیرا ذهن بشر فقط می تواند چیزی را وصف کند که آن را با حواس خود درک کرده باشد، تو را هرگز نمی توان با حواس بشری درک کرد.

تو بالاتر از این هستی که به وصف و درک بشر درآیی!

الله اکبر! (۷۴)

ص: ۱۳۰

...

سوره كهف

اشاره

ص: ۱۳۱



۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۸ قرآن می باشد.

۲ - «کَهِف» به معنای «غار» می باشد و در این سوره ماجرای جوانانی که از کفر و بُت پرستی فرار کردند و به غاری پناه بردند، ذکر شده است. آنان بیش از ۳۰۰ سال در خواب بودند و سپس از خواب بیدار شدند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سه سؤالی که کافران از پیامبر پرسیدند در این سوره آمده است، این سه سؤال، این است: ماجرای اصحاب کَهِف، ملاقات موسی (علیه السلام) با خضر (علیه السلام)، داستان ذوالقرنین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كَثِيرٌ فِيهِ آيَاتٌ (۳)

تو را ستایش می کنم که قرآن را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کردی و در آن هیچ نقص و انحرافی نیست.

تو قرآن را در نهایت درستی نازل کردی، قرآن، کتاب توست و برای همیشه ثابت و استوار است و از دستبرد شیطان و انسان ها به دور است.

قرآن ادامه دهنده کتاب های آسمانی قبل است و سعادت و رستگاری فرد و جامعه را به ارمغان می آورد.

تو قرآن را فرستادی تا کافران و گمراهان را از عذاب روز قیامت بیم دهد و

مؤمنان نیکوکار را به پاداش نیکو بشارت بدهد، مؤمنان در روز قیامت برای همیشه در بهشت خواهند بود و از نعمت های زیبای آن بهره خواهند برد.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۵-۴

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴) مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِابَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵)

مردم مکه بُت ها را دختران تو می دانستند، آنان بُت ها را می پرستیدند و در مقابل آن ها سجده می کردند، بعضی از آن ها حتی فرزندان بی گناه خود را در مقابل این بُت ها قربانی می کردند!

تو محمد (صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا آنان را از این گمراهی نجات دهد، آنان از روی جهل و نادانی چنین اعتقادی داشتند، این خرافه یادگاری از پدران و نیاکان آن ها بود و آن ها بدون هیچ دلیلی این خرافه را باور کرده بودند.

تو هرگز فرزندی نداری، همه کسانی که برای تو فرزندی قرار می دهند، دروغ می گویند، آن ها سخن و کفر بزرگی بر زبان می آورند. مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی. هرچه در آسمان ها و زمین است، از آن توست و همه آفرینش در برابر فرمانت تسلیم است.

این انسان است که نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولد فرزند است، از طرف دیگر، قدرت انسان محدود است، او در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبت است، برای همین دوست دارد فرزندی در کنارش

ص: ۱۳۴

باشد تا با او انس گیرد، اما تو بی نیاز از همه این ها هستی.

\* \* \*

### کَهِف: آیه ۸ - ۶

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مِثْرًا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)

محمد (صلی الله علیه وآله) با مردم سخن می گفت و آن ها را از عبادت بت ها باز می داشت و می فرمود: «این بت ها قطعه هایی از چوب و سنگ هستند، چرا آن ها را می پرستید، آن ها هرگز نمی توانند به شما نفع و ضرری برسانند»، ولی آنان محمد (صلی الله علیه وآله) را دیوانه و جادوگر می خواندند.

محمد (صلی الله علیه وآله) وقتی می دید آنان سخن حق را قبول نمی کنند، بسیار ناراحت می شد تا آن اندازه که نزدیک بود از شدت ناراحتی جان بسپارد.

تو در این آیه به او دلداری می دهی و او را از این همه اندوه برحذر می داری و می گویی: «ای محمد! چرا به خاطر آنان این قدر به خودت رنج و مشقت روا می داری؟ چرا این قدر بر ایمان نیاوردن آنان تأسف می خوری و جان خود را در خطر می اندازی؟ بدان که آنان شیفته دنیا شده اند، من آنچه روی زمین است زیبا، جلوه گر ساختم تا انسان ها را امتحان کنم و بینم کدامشان در عمل بهتر و نیکوترند، سرانجام روزی می آید که من زمین و زینت های آن را نابود می کنم».

\* \* \*

وظیفه محمد (صلی الله علیه وآله) این است که سخن حق را برای آنان بیان کند، ایمان آوردن

ص: ۱۳۵

آن‌ها به خود آن‌ها ارتباط دارد، تو آن‌ها را آزاد آفریدی، حقّ انتخاب به آنان دادی.

مهم این است که آن‌ها راه حقّ را بشناسند و حجت بر آنان تمام شود. کار تو همین است. تو انسان را به این دنیا آوردی، راه حقّ را به او نشان دادی و دنیا را برای او زیبا جلوه دادی و او را در معرض امتحان قرار دادی، تو بدون امتحان هم می‌دانی هر انسانی در چه سطحی از کمال است، امتحان گرفتن تو برای رفع ابهام نیست، تو از بندگان امتحان می‌گیری تا استعدادهای آنان شکوفا شود.

کسانی که به سخنان محمد(صلی الله علیه و آله) ایمان نیاوردند، شیفته دنیا شده بودند، عشق به دنیا مانع پذیرفتن حقیقت می‌شود، آنان منافع خود را در بُت پرستی می‌بینند، برای همین به قرآن ایمان نمی‌آورند.

اکنون از محمد(صلی الله علیه و آله) می‌خواهی دیگر غصه آنان را نخورد، آنان خودشان راه خود را چنین انتخاب کرده‌اند، آنان بنده دنیا و زیبایی‌های آن شده‌اند، اما به زودی می‌فهمند که چقدر ضرر کرده‌اند، روزی که تو همه دنیا و آنچه در دنیاست را نابود کنی، آن روز همه کسانی که دنیا را انتخاب کرده بودند، ناامید می‌شوند.

\*\*\*

## کَهْف: آیه ۹

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹)

در اینجا از «اصحاب کَهْف» سخن می‌گویی، واژه «اصحاب» به معنای

ص: ۱۳۶

«یاران» است.

واژه «کَهف» به معنای «غار» می باشد.

اصحاب کَهف، کسانی بودند که برای حفظ دین خود به غاری پناه بردند، پادشاه آن روزگار از آنان خواست تا بر بُت ها سجده کنند، اما آن ها از این کار سر باز زدند و از شهر فرار کردند و به غاری پناه بردند.

در این سوره از ماجرای پناه بردن آنان به غار سخن گفته شده است، به همین دلیل، این سوره را سوره «کَهف» نامیده اند.

\*\*\*

اصحاب کَهف نام دیگری هم دارند که تو در این آیه، آن نام را هم بیان می کنی: «اصحاب رَقیم».

«رَقیم» به معنای «نوشته شده» می باشد.

در فارسی می گوئیم: «سرنوشت من این گونه رقم خورد». «رقم خورد»، یعنی «نوشته شد».

وقتی اصحاب کَهف فرار کردند پادشاه آن زمان نام آنان را در کتیبه ای نوشت، به همین خاطر به آنان «اصحاب رَقیم» می گویند. (۷۵)

اصحاب کَهف و اصحاب رَقیم، یک گروه می باشند، گروهی که به غار پناه بردند و نام آن ها بر کتیبه ها نوشته شد.

\*\*\*

در این سوره از سه رویداد (که در زمان های دور اتفاق افتاده است)، سخن به میان آمده است.

بزرگان قریش وقتی دیدند در مقابل محمّد (صلی الله علیه وآله) شکست خورده اند به فکر

ص: ۱۳۷

آن‌ها چند سال محمّد (صلی الله علیه وآله) را آزار و اذیت کردند، اما هر روز که می‌گذشت بر پیروان او افزوده می‌شد، بزرگان مکه تصمیم گرفتند تا از محمّد (صلی الله علیه وآله) چند سؤال علمی بپرسند. آن‌ها فکر می‌کردند که محمّد (صلی الله علیه وآله) نمی‌تواند به این سؤالات پاسخ دهد.

بزرگان مکه سه نفر را به منطقه «نجران» فرستادند، (نجران نام سرزمینی در یمن بود). در آنجا یهودیان و مسیحیان زندگی می‌کردند. آن سه نفر از یهودیان و مسیحیان خواستند تا چند سؤال مهم و سخت را برای آنان طرح کنند تا از پیامبر بپرسند.

سرانجام آن سه نفر با سه سؤال به مکه بازگشتند، بزرگان مکه این سه سؤال را از پیامبر پرسیدند:

۱ - قصه جوانانی که سال‌ها قبل زندگی می‌کردند و به غار پناه بردند، چیست؟ (قصه اصحاب کهف)

۲ - قصه موسی (علیه السلام) و معلم او چیست؟ موسی (علیه السلام) از معلم چه چیزهایی آموخت؟ (قصه موسی و خضر علیهما السلام).

۳ - قصه کسی که شرق و غرب دنیا را پشت سر گذاشت و سدّ بزرگی ساخت، چیست؟ (قصه ذوالقرنین).

پیامبر این سه سؤال را شنید، به آن‌ها گفت صبر کنید من فردا پاسخ شما را می‌دهم، او منتظر بود تا جبرئیل پاسخ این سه سؤال را بر او نازل کند.

فردا که شد، جبرئیل نیامد، چند روز گذشت، باز خبری نشد، چهل روز گذشت. بعد از چهل روز جبرئیل پاسخ این سه سؤال را بر پیامبر نازل کرد، به همین دلیل است که مباحث اصلی این سوره، حول این سه موضوع می باشد: قصه اصحاب کهف، قصه موسی و خضر (علیهما السلام)، قصه ذوالقرنین.

به راستی چرا بعد از چهل روز این آیات نازل شد؟

وقتی بزرگان مکه از پیامبر سه سؤال خود را پرسیدند، پیامبر فرمود: «فردا جواب شما را می دهم». پیامبر جمله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» را به سخن خود اضافه نکرد، به همین خاطر نازل شدن جواب، چهل روز عقب افتاد!

چهل روز، جواب این سؤالات، نازل نشد!

پیامبر باید در جواب بزرگان مکه چنین می گفت: «ان شاء الله فردا جواب شما را می دهم».

معنای این جمله چیست؟

«اگر خدا بخواهد، من فردا جواب شما را می دهم»، «به امید خدا فردا جواب شما را می دهم».

اکنون وقت آن است تا من آیات ۱۰-۱۳ را توضیح بدهم، به امید خدا وقتی به آیه ۲۳ برسم، در این باره بیشتر توضیح می دهم.

\*\*\*

### کهف: آیه ۱۳ - ۱۰

إِذْ أَوْى الْفِئْتَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)

ص: ۱۳۹



من فکر می‌کنم که ماجرای اصحاب کهف چیز عجیبی است و از آن شگفت زده می‌شوم، اما این ماجرا در مقابل قدرت تو چیز عجیبی نیست، تو بر هر کاری توانایی داری و قدرت تو بی اندازه است.

آن جوانمردان از شر حکومت طاغوت به غار پناه بردند و چنین دعا کردند: «بارخدا یا! رحمتی از نزد خود به ما عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز تا از دست ستمکاران رهایی یابیم».

آن‌ها دعا کردند و تو دعای آنان را اجابت کردی و آنان را الگوی ایمان و مقاوت برای مردم قرار دادی، آن‌ها سال‌های طولانی در خواب فرو رفتند، سپس آنان را بیدار کردی.

وقتی آنان از خواب بیدار شدند، دو گروه شدند، برخی می‌گفتند: یک روز خواب بودیم، برخی دیگر می‌گفتند: نصف روز خواب بودیم.

\*\*\*

### کهف: آیه ۱۶ - ۱۴

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴) هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵) وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْجِبُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا (۱۶)

اکنون ماجرای آنان را با شرح بیشتری بیان می‌کنی: اصحاب کهف جوانمردانی بودند که به تو ایمان آوردند و تو بر آنان توفیق دادی که بر دین خود ثابت قدم بمانند و بر بینایی و دانایی آنان افزودی. به آنان قوت قلب عطا

ص: ۱۴۰

کردی و دل های آنان را استوار کردی.

سخن آنان این بود: «خدای ما، همان خدای آسمان ها و زمین است، ما خدایی غیر از او را نمی پرستیم، اگر ما خدای دیگری را پرستیم به راه خطا رفته ایم».

آنان وقتی به مردم روزگار خویش نگاه می کردند می گفتند: «چرا این مردم به جای پرستش خدای یگانه، بُت ها را می پرستند و آن ها را شریک خدا می دانند؟ چرا دلیل آشکاری برای این کار خود نمی آورند؟ آن ها می گویند خدا بُت ها را شریک خود قرار داده است و این سخن دروغ را به خدا نسبت داده اند. کسی که به خدا سخن دروغ نسبت دهد، از همه ستمکارتر است».

\* \* \*

اصحاب کهف در سرزمینی زندگی می کردند که همه مردم آنجا بُت پرست بودند، پادشاه آن سرزمین با یکتاپرستی بسیار مخالف بود و در دروازه شهر بت هایی را قرار داده بود و هر کس که می خواست از آنجا عبور کند باید بر بت ها سجده می کرد، اگر کسی این کار را نمی کرد به قتل می رسید.

شش نفر از کسانی که در دربار پادشاه بودند به خدای یگانه ایمان آورده بودند، آنان عقیده واقعی خود را مخفی می کردند. سرانجام جاسوسان به پادشاه گزارش دادند که این شش نفر بُت ها را نمی پرستند.

پادشاه آن ها را به حضور طلبید و از آن ها خواست تا بر بُت ها سجده کنند، آنان شجاعانه ایمان خود را آشکار کردند و بُت پرستی را کاری بیهوده و باطل خواندند. پادشاه با خود فکر کرد، دید کشتن این افراد در این شرایط به صلاح حکومت او نیست، زیرا این شش نفر از نزدیکان او بودند و اگر

ص: ۱۴۱

مردم می فهمیدند که در میان نزدیکان پادشاه، افرادی یکتاپرست پیدا شده اند، برای حکومت او خوب نبود. پادشاه به آنان یک شب فرصت داد تا فکر کنند و به دین بُت پرستی بازگردند. او به آن ها گفت که باید فردا نزد من بیایید و بر بُت ها سجده کنید.

اینجا بود که آنان تصمیم گرفتند از شهر فرار کنند، آنان همه زندگی خود را رها کردند و سوار بر اسب شدند و از آنجا گریختند. وقتی قدری از شهر دور شدند از اسب پیاده شدند و با پای پیاده به مسیر خود ادامه دادند، آنان نگران بودند که سربازان پادشاه از روی جای سم اسب ها بتوانند پیدایشان کنند.

آنان با پای پیاده راه زیادی رفتند، گرسنگی و تشنگی بر آنان غلبه کرد و کف پاهایشان زخم شد. در بین راه به چوپانی رسیدند، از او تقاضای آب و شیر کردند، چوپان به آنان گفت:

\_\_\_ از لباس شما مشخص است که شما افراد عادی نیستید. شما کیستید؟

\_\_\_ اگر به تو راست بگویم، در امان هستیم؟

\_\_\_ آری.

\_\_\_ ما از بُت پرستی دست کشیده ایم و به خدای یگانه ایمان آورده ایم، اکنون از شهر خود فرار کرده ایم.

\_\_\_ من هم مدّتی است فکر می کنم که پرستش بُت ها کاری بیهوده است، من هم به خدای یگانه ایمان می آورم. آیا اجازه می دهید من هم همراه شما بیایم؟

\_\_\_ آری.

\_\_\_ به من فرصت بدهید تا این گوسفندان را به صاحبانشان تحویل دهم و برگردم.

ص: ۱۴۲

آنان چند ساعتی صبر کردند تا چوپان رفت و بازگشت. آن‌ها آماده حرکت شدند، سگ چوپان نیز همراه آنان حرکت کرد. چوپان به آن منطقه، آشنایی کامل داشت. در آن نزدیکی کوهی به چشم می‌آمد، چوپان می‌دانست که در بالای آن کوه غاری وجود دارد، آن‌ها به سوی غار حرکت کردند. وقتی به غار رسیدند، چشمه آبی دیدند، از آب گوارای آن نوشیدند و از میوه درختان خوردند.

یکی از آنان چنین گفت: «اکنون که از مردم کناره گرفته ایم، به این غار برویم و در آن پنهان شویم، امید است خدا لطفش را شامل حال ما کند و در کار ما گشایشی فراهم سازد».

غروب خورشید فرا رسید، همه جا تاریک شد و آنان که خسته راه بودند به خواب رفتند.

\* \* \*

### کهف: آیه ۱۷

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷)

دهانه غار رو به جنوب بود، خورشید به هنگام طلوع، از سمت راست و در هنگام غروب از سمت چپ بر آنان می‌تابید، این گونه شعاع آفتاب غیرمستقیم بر بدن آنان می‌تابید و مانع پوسیدگی بدن هایشان می‌شد.

دهانه غار تنگ بود، اما قسمت داخلی آن وسعت بیشتری داشت، آن‌ها در

ص: ۱۴۳

قسمت داخلی غار خوابیده بودند، ماجرای آنان یکی از نشانه های قدرت تو می باشد، تو این گونه آنان را از دست ستمگران نجات دادی و در روز قیامت هم آنان را به بهشت راهنمایی می کنی و آنان را در بهشت مهمان می کنی، اما ستمکاران در آن روز کسی را نخواهند داشت تا به سوی رحمت تو راهنمایی شان کند، جایگاه آنان، جهنم خواهد بود. (۷۶)

\* \* \*

کهف: آیه ۱۸ وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا (۱۸)

آنان در خواب بودند و تو از آنان محافظت می کردی، خواب آنان، خواب معمولی نبود، اگر کسی پیش آنان می رفت، فکر می کرد که بیدارند، تو چشم های آنان را باز گذاشته بودی تا کسی جرأت نکند نزدیکشان شود.

برای این که بدن آن ها در این مدت طولانی نپوسد، فرشتگان خود را فرستادی تا بدن آنان را به سمت چپ و راست بگردانند. سگ آن ها در دهانه ورودی غار به حال نگهبانی خوابیده بود.

منظره آنان بسیار هراس انگیز بود، هر کس به سوی آنان می رفت، وجودش از ترس لبریز می شد و بی اختیار فرار می کرد. تو به این وسیله، آنان را حفظ کردی.

پادشاه وقتی فهمید آنان از شهر فرار کرده اند به جستجوی آنان پرداخت، سپاه او همه جا را جستجو کردند و اثری از اصحاب کهف نیافتند. بعضی از

ص: ۱۴۴

سپاهیان او تا نزدیکی غار آمدند، اما ترس و وحشت آنان را فرا گرفت و فرار کردند.

\* \* \*

### کَهِف: آیه ۲۰ - ۱۹

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَا لَهُمْ لِيَسِيَءَ لَوْلَا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰)

وقتی سیصد و نه سال گذشت، تو آنان را از خواب بیدار کردی، تو می خواستی به انسان ها قدرت خود را نشان بدهی که می توانی در روز قیامت هم مردگان را زنده کنی.

آنان نگاهی به اطراف خود کردند، همه چیز برایشان عجیب بود، یکی گفت:

\_\_\_ گویا خیلی وقت است ما خوابیده ایم!

\_\_\_ فکر می کنید چقدر خوابیده ایم؟

\_\_\_ یک روز، شاید هم نصف روز!

\_\_\_ خدا بهتر می داند که چه مدت خواب بوده ایم.

آن ها از غار بیرون آمدند تا از چشمه آب بنوشند و از میوه درختان بخورند، اما وقتی نگاه کردند دیدند هیچ اثری از درختان نیست و چشمه آبی هم وجود ندارد. با تعجب به هم نگاه کردند، چگونه می شود در مدت یک روز، درختان و چشمه آب ناپدید شده باشد؟

ص: ۱۴۵

آنان به شدت گرسنه بودند و هیچ غذایی هم همراه نداشتند، یکی از آنان چنین گفت:

\_\_\_ حالا با این پولی که داریم یک نفر از ما به شهر برود و غذایی پاکیزه و خوب تهیه کند.

\_\_\_ آیا رفتن به شهر خطر ندارد؟

\_\_\_ او باید کار خود را با احتیاط انجام دهد و مواظب باشد کسی او را شناسد، اگر ستمکاران خبری از ما به دست آورند، برای دستگیری ما می آیند.

\_\_\_ فکر می کنم اگر ما را دستگیر کنند، حتماً اعدام می کنند.

\_\_\_ آن ها اول از ما می خواهند به آیین بُت پرستی بازگردیم.

\_\_\_ ما هرگز به آیین بُت پرستی باز نمی گردیم.

\_\_\_ آری، هر کس بُت ها را بپرستد، هرگز سعادت مند نمی شود. اگر ما بُت پرستی را نپذیریم، سنگسارمان می کنند.

\* \* \*

قرار شد یکی از آنان با نام «تلمیخا» به شهر برود، او رو به چوپانی که همراهشان بود کرد و گفت: «لباس خود را به من بده تا به تن کنم، این طوری کسی مرا نمی شناسد».

تلمیخا به سوی شهر رفت، همه چیز به چشم او عجیب می آمد: راه ها، مردمی که به سوی شهر می رفتند.

او نزدیک شهر شد، دید که از آن بُت های کنار دروازه خبری نیست، همان بت هایی که مردم هنگام عبور از دروازه باید به آن سجده می کردند، وارد شهر شد، چقدر شهر عوض شده بود!

تلمیخا به مغازه ای رفت تا مقداری خرما بخرد، وقتی خرما را تحویل گرفت سکه های خود را تحویل داد، خرمافروش نگاهی به سکه ها کرد و گفت:

— ای مرد! تو گنج ارزشمندی پیدا کرده ای!

— گنج کدام است؟ این چه حرفی است که تو می زنی؟

— این سکه های سیصد سال پیش است، اگر گنج پیدا نکرده ای پس این سکه ها دست تو چه می کند؟

— من سه روز قبل جنسی را فروختم و به جای آن این سکه ها را گرفتم.

ماجرا بالا گرفت، مردم جمع شدند و به سکه هایی که دست خرمافروش بود نگاه می کردند، تلمیخا هرچه با آنان سخن گفت، فایده ای نکرد.

\* \* \*

ماجرا به گوش مأموران پادشاه رسید، مأموران تلمیخا را نزد پادشاه بردند.

پادشاه به او گفت: «ای مرد جوان! ما نمی خواهیم به تو ظلم کنیم، همه ما باید پیرو دستور خدا باشیم، او فرمان داده است که اگر کسی گنجی پیدا کند یک پنجم آن را باید به نیازمندان بدهد، تو یک پنجم گنج خودت را به ما بده تا به نیازمندان بدهیم، بقیه گنج مال خودت است.»

تلمیخا از شنیدن این سخن تعجب کرد، تا دیروز همه در این شهر بُت پرست بودند، امروز پادشاه از خدا و فرمان او سخن می گوید.

تلمیخا هنوز در فکر بود که پادشاه به او گفت:

— مرد جوان! به چه فکر می کنی؟ آیا یک پنجم گنج خود را می آوری؟

— ای پادشاه! من گنجی پیدا نکردم، من اهل این شهر هستم، این سکه ها را مدتی قبل از مردم همین شهر گرفته ام.



— تو می‌گویی اهل این شهر هستی، آیا در این شهر آشنایی هم داری؟

تلمیخا نام آشنایان و اقوام خود را برد، اما هیچ کس آن‌ها را نمی‌شناخت، همه این نام‌ها، غریبه بودند. پادشاه گفت:

— آیا در این شهر خانه ای هم داری؟

— بله. زن و بچه من در خانه هستند.

— پس با هم به خانه ات می‌رویم.

— برویم.

\* \* \*

همه به سوی خانه تلمیخا حرکت کردند، آنان از کوچه‌ها گذشتند، مردم زیادی به جمعیت اضافه شدند، تلمیخا به در خانه خود رسید، در زد، پیرمردی در را باز کرد، تلمیخا با تعجب به او نگاه کرد و سکوت کرد.

پیرمرد وقتی نگاهش به آن همه جمعیت افتاد، گفت: «چه خبر شده است؟ شما اینجا چه می‌خواهید؟».

پادشاه جلو آمد و گفت:

— ای پیرمرد! ما را ببخش! ماجرای عجیبی پیش آمده است.

— چه ماجرای؟

— این جوان امروز به شهر ما آمده است و می‌گوید این خانه، خانه اوست.

پیرمرد نگاهی به تلمیخا کرد و گفت:

— ای جوان! نام تو چیست؟

— من تلمیخا هستم.

ناگهان پیرمرد خودش را روی پاهای تلمیخا انداخت و گفت: «به خدا او

پدر بزرگ من است».

همه تعجب کردند، چگونه می شود پدر بزرگ از نوه خود این قدر جوان تر باشد؟

پیرمرد رو به پادشاه کرد و گفت: «سال ها پیش همه مردم شهر بُت پرست بودند، شش نفر به یکتاپرستی رو آوردند و از دست ستمگران فرار کردند، او یکی از آن شش نفر است».

وقتی مردم این سخن را شنیدند، همه به سوی تلمیخا آمدند و شروع به بوسیدن او نمودند، مردم چیزهایی از سرگذشت آنان قبلاً شنیده بودند. تلمیخا آن لحظه فهمید که ماجرا چه بوده است و خواب او و دوستانش بیش از سیصد سال طول کشیده است. آن پادشاه بُت پرست هم نابود شده و به عذاب جهنم گرفتار شده است.

\* \* \*

پادشاه هم از او احترام زیادی گرفت و به او گفت:

\_\_\_ دوستان تو الآن کجا هستند؟

\_\_\_ آنان بالای کوه، داخل غار هستند.

\_\_\_ از تو می خواهیم ما را نزد آنان ببری تا آنان را با احترام به شهر بیاوریم.

\_\_\_ چشم.

پادشاه و مردم دنبال تلمیخا به راه افتادند تا به بالای کوه رسیدند، تلمیخا به پادشاه گفت:

\_\_\_ ای پادشاه! همین جا بمانید و جلوتر نیایید.

\_\_\_ برای چه؟

ص: ۱۴۹

\_\_\_ دوستان من نمی دانند که روزگار ستمگران به پایان رسیده است، اگر آنان صدای شما را بشنوند، تصوّر می کنند که دشمنان برای کشتن آن ها آمده اند. شما اینجا بمانید، من می روم و ماجرا را برای آنان می گویم.

\* \* \*

تلمیخا وارد غار شد، همه از جا بلند شدند و او را در آغوش گرفتند و گفتند:

\_\_\_ خدا را شکر که به سلامت برگشتی، چقدر نگران تو بودیم.

\_\_\_ ای دوستان! آیا می دانید ما چقدر در این غار خواب بوده ایم؟

\_\_\_ معلوم است، یک روز، شاید هم نصف روز.

\_\_\_ نه. ما سیصد و نه سال در خواب بوده ایم، روزگار بُت پرستی به پایان رسیده است، پادشاه ستمگری که از دست او فرار کردیم، نابود شده است.

\_\_\_ اکنون چه کسی حکومت می کند؟

\_\_\_ پادشاهی که به خدا ایمان دارد، او همراه با مردم در همین نزدیکی هستند. آن ها می خواهند شما را به شهر ببرند.

آن ها وقتی ماجرا را شنیدند سجده شکر کردند، آن ها نمی دانستند چگونه از تو قدردانی بکنند. وقتی سر از سجده برداشتند، با هم سخن گفتند، وقتی فهمیدند تو به آنان نظر لطف و مهربانی داری، از تو خواستند تا مرگ آنان را برسانی، آنان دوست داشتند تا در بهشت مهمان مهربانی های تو باشند و روح آنان اسیر این دنیای فانی نشود، برای همین همگی دست به دعا برداشتند و مرگ را از تو طلب نمودند. تو هم دعای آنان را مستجاب کردی.

\* \* \*

## کَهِف: آیه ۲۱

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا

ص: ۱۵۰

وَأَنَّ السَّاعَةَ لَمَّا رَبَّ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْنَا رَبُّنَا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا (٢١)

تو این گونه مردم را از حال آنان مطلع ساختی تا همه بدانند که وعده تو حق است، تو وعده دادی که انسان ها را در روز قیامت زنده می کنی، در وعده تو هیچ شکی نیست.

آری، زنده شدن اصحاب کهف بعد از صدها سال، ایمان مؤمنان را قوی تر کرد، کسانی هم که در شک و تردید بودند به یقین رسیدند، مردم به قدرت تو پی بردند.

اصحاب کهف وارد غار شدند و ده ها سال در آنجا ماندند، در این مدت، بدن های آنان رشد نکرد، موی آنان سپید نشد، همان طور جوان ماندند، مریض نشدند، بدن و لباس های آنان نپوسید. این ها همه نشانه قدرت توست.

بدون شک خواب اصحاب کهف، مانند مرگ است و بیدار شدن آنان، همانند زنده شدن در روز قیامت است. وقتی تو قدرت داری آنان را بعد از سیصد سال بیدار کنی، حتماً قدرت داری که انسان ها را در روز قیامت زنده کنی.

\*\*\*

تو جان تلمیخا و یاران او را گرفتی و آنان را در بهشت خویش مهمان نمودی، اما مردم چشم انتظار آمدن آنان بودند.

پادشاه و مردم هرچه صبر کردند، دیدند خبری از تلمیخا نشد، چند ساعت گذشت، سرانجام یکی را به داخل غار فرستادند، او وقتی وارد غار شد دید که

ص: ۱۵۱

تلمیخا و دوستانش همگی از دنیا رفته اند، سریع به بیرون غار آمد و با چشمانی اشک آلود ماجرا را برای مردم تعریف کرد.

\* \* \*

وقتی مردم این سخن را شنیدند، بسیار ناراحت شدند و اشک ریختند. آن روز میان مردم اختلاف شد، بیشتر مردم می گفتند آنان مرده اند، اما گروهی می گفتند آن ها بار دیگر به خواب رفته اند و نمرده اند.

مردم می خواستند پیکر آنان را دفن کنند، اما گروهی که می گفتند آن ها به خواب رفته اند، مخالفت کردند، آن ها می گفتند: «باید دهانه غار را با دیوار ببندیم و کار آن ها را به خدا واگذار کنیم، خدا خودش می داند که آن ها زنده اند یا مرده!».

ولی بیشتر مردم نظرشان این بود که آن ها از دنیا رفته اند و می گفتند: «باید پیکر آنان را به خاک سپاریم و بر قبر آنان، مسجدی بسازیم». آن ها می خواستند آن مسجد یادبودی برای آنان باشد و مردم به زیارت آنان بیایند و این گونه اعتقاد خود به معاد را قوی تر سازند و در آن مسجد عبادت کنند.

آری، آن ها به خواب نرفته بودند، بلکه مرده بودند، سرانجام پادشاه نظر گروه دوم را تأیید کرد و دستور داد پیکر آن ها را دفن کنند و مسجدی در آنجا بنا کنند.

\* \* \*

پادشاه ستمگری که در روزگار اصحاب کهف حکومت می کرد، چه کسی بود؟

بعضی می گویند آن پادشاه «دقیانوس» بوده است که از سال ۲۸۵ تا ۳۰۵

ص: ۱۵۲

میلادی در «روم» حکومت می کرده است. او بر مسیحیان بسیار سخت گرفته بود و آنان را اذیت و آزار می کرد.

اما این مطلب را نمی توان پذیرفت، زیرا ماجرای اصحاب کهف را آقای «جیمس ساروغی» در کتاب خود ذکر کرده است. او این کتاب را در سال ۴۷۴ میلادی نوشته است. (۷۷)

او از رویدادی سخن گفته است که قبلاً اتفاق افتاده است، او زمان این اتفاق را ذکر نکرده است، من فرض می کنم که آن حادثه در همان سالی روی داده است که آقای «جیمس ساروغی» کتابش را می نوشته است.

بر اساس چنین فرضی به این نکات توجه می کنم:

۱ - کتاب جیمس در سال ۴۷۴ میلادی نوشته شده است.

۲ - قرآن خواب اصحاب کهف را ۳۰۹ سال می داند.

۳ - وقتی از سال ۴۷۴ عدد ۳۰۹ را کم می کنیم به سال ۶۵ میلادی می رسیم.

۴ - پس اصحاب کهف باید در سال ۶۵ میلادی فرار کرده باشند و دقیانوس هم در آن سال حکومت داشته باشد.

۵ - تاریخ می گوید حکومت دقیانوس در سال ۲۸۵ میلادی بوده است.

۶ - سال ۶۵ میلادی کجا و سال ۲۸۵ میلادی کجا؟ پس قطعاً پادشاه آن روزگار، دقیانوس نبوده است.

در کتاب های تاریخی فقط نام یک پادشاه روم به نام «دقیانوس» ذکر شده است، ثابت شد که قطعاً این شخص، پادشاه روزگار اصحاب کهف نبوده است.

شاید در زمان اصحاب کهف، شخص دیگری که نامش «دقیانوس» بوده

است حکومت می کرده است، یعنی او همانم دقیانوس مشهور بوده است. البتّه این فقط یک احتمال است. (۷۸)

\*\*\*

وقتی درباره اصحاب کهف تحقیق می کردم به حدیثی از علی (علیه السلام) رسیدم که در آن ماجرای اصحاب کهف شرح داده شده است.

در آن حدیث این نکته را خواندم: وقتی اصحاب کهف از خواب بیدار شدند، یکی از آنان به شهر رفت. وقتی او به غار بازگشت به دوستان خود گفت: «در این سال هایی که ما در خواب بودیم، خدا پیامبری به نام عیسی (علیه السلام) را برای هدایت مردم فرستاده است، اکنون آن پیامبر به آسمان رفته است».

با توجه به این حدیث می توان نتیجه گرفت که آنان قبل از تولد عیسی (علیه السلام) زندگی می کردند، (تقریباً دوست سال قبل از تولد عیسی (علیه السلام)).

\*\*\*

سؤال دیگری مطرح می شود: غار اصحاب کهف کجاست؟

عده ای معتقد هستند که این غار، همان غار افسوس است. افسوس شهری باستانی در ترکیه است و مسافت آن تا شهر «ازمیر» ۷۳ کیلومتر است.

در آیه ۱۶ سوره کهف بیان شده است که نور خورشید در هنگام طلوع بر طرف راست غار می تابد و در هنگام غروب بر طرف چپ غار.

با توجه به این نکته دهانه غار باید به سمت جنوب باشد نه در سمت شمال! اما دهانه غار افسوس به طرف شمال است.

همچنین در آیه ۲۱ سوره کهف از ساخته شدن مسجد (عبادتگاه) در کنار آن غار سخن گفته شده است. در غار افسوس، اثری از عبادتگاه یا مسجد نیست.

ص: ۱۵۴

به نظر می رسد که غار اصحاب کهف، غاری است که امروزه به نام غار «رَجیب» مشهور است.

این غار در ۸ کیلومتری «عمان» پایتخت کشور «اردن» واقع شده است. در نزدیکی آن غار، روستایی به نام «رَجیب» وجود دارد و به همین دلیل، آن غار به نام «غار رجیب» مشهور شده است.

دهانه این غار به سمت جنوب است، داخل غار چند صورت قبر وجود دارد.

شواهد نشان می دهد که در آنجا قبلاً صومعه ای بوده است که بعد از آن که مردم آن منطقه مسلمان شده اند، تبدیل به مسجد شده است.

اکنون آن مسجد دارای محراب می باشد و مردم برای عبادت به آنجا می روند.

وهابی ها ساختن هرگونه بنایی را بر روی قبر حرام می دانند و نماز خواندن کنار قبرها را حرام می دانند. آنان بارگاه ائمه بقیع را خراب کردند. آنان می گویند قبر نباید اصلاً از زمین بلندتر باشد. آن ها در کتاب های خود، از آرزوی خود سخن گفته اند، آرزوی بزرگ آنان این است که روزی گنبد سبز پیامبر در مدینه را خراب کنند.

روزی جوانی نزد من آمد، او کتابی از یک نویسنده وهابی خوانده بود و برای او سؤالی مطرح شده بود. او گفت:



\_\_\_ استاد! من دچار شک شده ام، نمی دانم چه کنم؟ اگر این بار به مشهد بروم، دیگر کنار قبر امام رضا(علیه السلام) نماز نمی خوانم.

\_\_\_ عزیزم! تو که کتاب آن وهابی را خواندی، کاش قدری هم قرآن می خواندی! اگر قرآن خوانده بودی این چنین دچار شک نمی شدی!

\_\_\_ استاد! مرا راهنمایی کنید.

\_\_\_ قرآن در پایان داستان اصحاب کهف می گوید که مؤمنان بر قبر آنان، مسجدی ساختند، قرآن به شایسته بودن این کار اشاره کرده است. وهابی ها نمی توانند این آیه قرآن را انکار کنند.

\_\_\_ نکته جالبی است، تا به حال به آن فکر نکرده بودم.

\_\_\_ بگو بدانم مقام پیامبر و امامان بالاتر است یا مقام اصحاب کهف؟

\_\_\_ معلوم است مقام پیامبر و امامان.

\_\_\_ اگر نماز خواندن کنار قبر اصحاب کهف جایز است، پس نماز خواندن کنار قبر پیامبر و امامان نیز جایز است. اگر ساختن بنا و مسجد بر قبر اصحاب کهف حرام نیست، پس ساختن بنا بر قبر پیامبر و امامان هم حرام نیست.

\*\*\*

## کَهف: آیه ۲۲

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲)

اصل سؤال درباره اصحاب کهف را مسیحیان مطرح کردند، بزرگان مکه

چند نفر را نزد مسیحیان یمن فرستادند و آن مسیحیان این سؤال را به بزرگان مکه یاد دادند. اکنون که این آیات نازل شده است، حتماً بزرگان مکه این آیات را برای آنان نقل می کنند، تو پیش بینی می کنی که وقتی آن ها این آیات را بشنوند، اختلاف خود را درباره تعداد اصحاب کهف بازگو خواهند کرد.

به راستی اصحاب کهف چند نفر بودند؟

مسیحیان یمن در این زمینه اختلاف داشتند، بعضی ها می گفتند: «آن ها سه نفر بودند، چهارمین آنان سگشان بود»، عده ای دیگر معتقد بودند: «پنج نفر بودند، ششمین آنان، سگشان بود». آنان از روی بی اطلاعی سخن می گویند.

اکنون سخن خود را چنین ادامه می دهی: «گروهی می گویند اصحاب کهف هفت نفر بودند و هشتمین آنان، سگشان بود، من بر تعداد آنان آگاه تر هستم».

تو با این سخن اشاره می کنی که این گروهی که اصحاب کهف را هفت نفر می دانند، حقیقت را می دانند ولی تو از آنان داناتری.

آری، اصحاب کهف هفت نفر بودند، در آن روزگار، عده کمی این حقیقت را می دانستند. تو می دانی که اگر محمد(صلی الله علیه وآله) به مسیحیان بگوید که اصحاب کهف هفت نفر بودند، عده زیادی از آنان قبول نخواهند کرد، برای همین به محمد(صلی الله علیه وآله) می گویی: «با مسیحیان در این موضوع بحث نکن، فقط این سخن مرا برای آنان بخوان و از آنان درباره تعداد اصحاب کهف سؤال نکن».

\* \* \*

چرا از پیامبر می خواهی درباره تعداد اصحاب کهف با مسیحیان وارد بحث و گفتگو نشود؟

چه درس مهمی را می خواهی به من بدهی؟

ص: ۱۵۷

قرآن، کتاب تاریخ نیست، کتاب تربیت است، من هم باید به دنبال نکات تربیتی این داستان باشم، چه فرقی می کند آن ها شش نفر بوده اند یا هفت نفر؟ دانستن این عدد، چه دردی از من دوا می کند؟

مهم این است که من بدانم آنان برای نجات دین خود، زندگی خود را رها کردند و به غاری پناه بردند و تو آن ها را از دست ستمکاران نجات دادی. من باید از این درس بگیرم.

انسان ها تاریخ می نویسند و تو هم در قرآن بحث های تاریخی مطرح می کنی، اما تاریخی که انسان ها می نویسند پر است از اعداد: سال تولد پادشاهان، مدت پادشاهی آنان، تعداد جنگ ها، تعداد سپاهیان، سال وقوع جنگ ها... اما تاریخی که تو برایم می گویی پر است از پند و درس هایی که برای زندگی امروز من مفید است، تو از قدرت خود برایم سخن گفتی، ایمان مرا به روز قیامت بیشتر کردی...

\* \* \*

### کَهِف: آیه ۲۷ - ۲۳

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ۚ عَمَّا (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۚ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسَيْتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (۲۵) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مَنْ وَلِيٌّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶) وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷)

ص: ۱۵۸

در ابتدای سوره نوشتم که بزرگان قریش چند نفر را نزد مسیحیان فرستادند و از آن ها سه سؤال مهم فرا گرفتند، بزرگان مکه از محمد (صلی الله علیه و آله) خواستند تا درباره قصه اصحاب کهف، قصه موسی و خضر (علیهما السلام)، قصه ذوالقرنین توضیح بدهد.

روز بعد فرارسید، اما تو جبرئیل را فرستادی، محمد (صلی الله علیه و آله) منتظر بود، چهل روز انتظار او طول کشید. بعد از چهل روز جبرئیل را همراه با این سوره فرستادی، اکنون با او این گونه سخن می گویی:

\*\*\*

ای محمد! هرگز نگو: «من حتماً فردا فلان کار را انجام می دهم»، بلکه چنین بگو: «ان شاء الله آن کار را انجام می دهم»، یعنی در صورتی که خدا بخواهد آن کار را انجام می دهم.

ای محمد! اگر فراموش کردی «ان شاء الله» بگویی، هر وقت به یاد آمد، آن را بگو. (۷۹)

ای محمد! به بزرگان مکه بگو: «این قدر درباره این سه سؤال خود بحث و جدل نکنید، شما دوست دارید که من نتوانم جواب سؤال شما را بدهم تا به مردم بگویید که من پیامبر نیستم، اما بدانید خدا برای اثبات پیامبری من، دلایل واضح تر از این نازل می کند».

ای محمد! به مردم بگو که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار ماندند، مسیحیان درباره این مدت با هم اختلاف دارند، من بهتر از همه می دانم آنان چند سال در آنجا بودند، من از پنهان و آشکار آسمان ها و زمین آگاه هستم، بینایی و شنوایی من مایه تعجب و شگفتی همه است، من چقدر بینا و چقدر

شنوا هستم! هیچ چیز از من مخفی نمی ماند، مردم هیچ یار و یآوری غیر از من ندارند و من هیچ شریکی ندارم.

ای محمد! آنچه از قرآن بر تو وحی کردم برای مردم بخوان، من در این جهان، قانون های زیادی قرار دادم و در قرآن از این قانون ها سخن گفته ام، هیچ چیز نمی تواند این قانون های مرا دگرگون سازد.

ای محمد! در گرفتاری ها و سختی ها به من توکل کن و از من یاری بخواه زیرا هیچ پناهی جز من نخواهی یافت.

\*\*\*

چه رازی در این کار تو بود؟ چرا چهل روز جبرئیل را نفرستادی تا جواب سؤال های بُت پرستان را بدهد؟

من فکر می کنم که این کار تو، بزرگترین جواب بود، این سکوت محمد(صلی الله علیه و آله)، بهترین جواب بود.

بُت پرستان همیشه به محمد(صلی الله علیه و آله) می گفتند: «تو قرآن را از پیش خودت می سازی»، آنان سه سؤال از محمد(صلی الله علیه و آله) پرسیدند، محمد(صلی الله علیه و آله) به آنان گفت که یک روز دیگر به آن ها جواب می دهد، اما این یک روز، چهل روز شد. آنان هر روز نزد محمد(صلی الله علیه و آله) می آمدند و به او می گفتند: «ای محمد! چرا جواب نمی دهی؟»

کافی بود آنان قدری فکر کنند، سکوت چهل روزه محمد(صلی الله علیه و آله)، دلیل بر آن بود که محمد(صلی الله علیه و آله) قرآن را از پیش خودش نمی سازد.

محمد(صلی الله علیه و آله) منتظر جبرئیل بود و هیچ جوابی نداشت که به آنان بدهد، این انتظار چهل روز طول کشید و سرانجام تو جواب را برایش فرستادی.

ص: ۱۶۰

به محمد (صلی الله علیه و آله) و پیروان او، درس مهمی می دهی، از آنان می خواهی تا هر وقت از انجام کاری در آینده خبر می دهند، «ان شاء الله» بگویند.

\* \* \*

«ان شاء الله را فراموش نکن، اگر فراموش کردی، هر وقت یاد آمد، آن را بگو».

چرا این دستور را به من می دهی؟ می خواهی چه چیزی به من یاد بدهی؟

من نباید به قدرت خود مغرور بشوم، باید همیشه به تو توکل کنم. اگر تو نخواهی، من نمی توانم هیچ کاری انجام بدهم. وقتی می خواهم فردا به سفر بروم، باید بگویم: «به خواست خدا فردا به سفر می روم».

اگر تو نخواهی من به سفر بروم، هرگز نمی توانم به سفر بروم، اگر تو بخواهی، می توانی مانع سفر من شوی.

آری، به من توانایی سفر رفتن را داده ای، اما هر وقت بخواهی می توانی این توانایی را از من بگیری.

برای یک لحظه هم بی نیاز از تو نیستم، هرگز موجودی مستقل نیستم، من نیازمند تو هستم، پس نمی توانم صددرصد از انجام کاری در آینده خبر بدهم.

باید به تو توکل کنم و برای آینده برنامه ریزی کنم، از تو یاری بطلبم و بدانم که همه کارهای جهان در دست توست، اگر بخواهی می توانی همه برنامه ها را به هم بریزی.

تو دوست داری من همیشه به نیاز خودم اعتراف کنم، هر کاری که می خواهم انجام دهم فریاد بزنم:

ص: ۱۶۱

«به خواست خدا»، «به امید خدا»، «ان شاء الله».

من این گونه فریاد نیاز برمی آورم، من دیگر هرگز دچار غرور نمی شوم، تو را فراموش نمی کنم، دیگر دنیا مرا فریب نمی دهد، دیگر خودم را همه کاره دنیای خود نمی بینم، من این گونه خود را به دریای لطف تو وصل می کنم، اگر لطف تو نباشد من قادر به انجام هیچ کاری نیستم، من بنده ای ناچیزم، به تو محتاج و نیازمندم.

\* \* \*

بزرگان مکه سه سؤال از پیامبر پرسیده بودند، در اینجا پاسخ سؤال اول به پایان می رسد. اکنون چند نکته تربیتی را بیان می کنی، جواب سؤال دوم و سوم را بعداً ذکر می کنی.

ص: ۱۶۲

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸) وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹)

چند نفر از ثروتمندان نزد محمد (صلی الله علیه و آله) آمدند و به او گفتند: «ای محمد! چرا بردگان و فقیران را دور خود جمع می کنی؟ اگر می خواهی ما به تو ایمان بیاوریم، آنان را از خود دور کن.»

پیامبر لحظه ای با خود فکر کرد، درست است که او دوست داشت همه ایمان بیاورند و رستگار شوند، اما این بزرگان خواسته ای دارند، آیا ایمان آن ها



آن قدر ارزش دارد که پیامبر مؤمنان فقیر را از خود دور کند؟

\* \* \*

پیامبر دوست داشت بداند دستور تو چیست، تو جبرئیل را می فرستی تا به محمد (صلی الله علیه و آله) چنین بگویی:

ای محمد! مبادا به خاطر سخن کافران از این مؤمنان فقیری که اطراف تو هستند، دست برداری! آنان به من ایمان آورده اند و هر صبح و شام مرا می خوانند و فقط رضای مرا می طلبند.

ای محمد! مبادا در پی جلوه های فریبنده دنیا آن ها را نادیده بگیری، از سخنان کافرانی که دل آنان را از یاد خود غافل ساخته ام، پیروی نکن، آن کافران اسیر هوای نفس خود شدند و تبهکار شدند.

ای محمد! این قرآن سخن حق است که به قلب تو نازل کردم، تو قرآن را برای همه خواندی، راه حق از باطل مشخص شد، من انسان را با اختیار آفریدم، او باید خودش راهش را انتخاب کند، تو وظیفه خود را انجام دادی پس دیگر به کافران ثروتمند فکر نکن، هر کس بخواهد ایمان می آورد و هر کس هم بخواهد کافر می شود.

من به کافران در دنیا مهلت می دهم، اما در روز قیامت به عذاب گرفتار می شوند، من برای آنان آتشی آماده کرده ام که مثل خیمه ای آنان را از هر سو فرا می گیرد، اگر از شدت تشنگی شربت آبی طلب کنند، فرشتگان به آنان آبی مانند مس گذاشته می دهند که صورت های آنان را می سوزاند، چه بد نوشیدنی و چه بد منزلگاهی در انتظار آنان است!!

\* \* \*

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰) أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱)

ای محمّد! من کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند، از یاد نمی برم، من هرگز پاداش نیکوکاران را تباه نمی کنم.

در روز قیامت بهشت جاودان برای آنان خواهد بود، همان بهشتی که زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، آنان در بهشت به زیورهای طلایی آراسته می شوند و لباس هایی از ابریشم نازک یا ضخیم بر تن می کنند که رنگ آن سبز است.

آنان زیر درختان بر تخت ها تکیه می زنند، چه پاداش خوبی و چه منزلگاه خوبی در انتظارشان است!

\*\*\*

کَهِف: آیه ۳۷ - ۳۲ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِاحِدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا (۳۲) كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳) وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا (۳۴) وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي

خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا (۳۷)

عده ای از ثروتمندان برای ایمان آوردن خود شرط گذاشتند و به پیامبر گفتند: «اگر می خواهی ما ایمان بیاوریم، فقیران و بیچارگان را از خود دور کن». تو به این ثروتمندان ثروت و نعمت دادی اما آنان دچار غرور شدند و چنین سخنی گفتند.

اکنون می خواهی برای «غرور و ثروت» مثالی زیبا بیان کنی: ماجرای دو مرد. یکی ثروتمند، دیگری فقیر.

این دو مرد، با هم برادر و از «بنی اسرائیل» بودند و صدها سال پیش از نازل شدن قرآن زندگی می کردند. (۸۰)

\* \* \*

تو به مرد ثروتمند دو باغ داده بودی که در آن انواع درخت انگور بود، اطراف آن باغ ها را با درختان خرما پوشانده بودی و در میان این دو، مزرعه ای بابرکت پدید آورده بودی.

هر کدام از این باغ ها میوه فراوانی می داد و نهر آبی را میان آن جاری کرده بودی.

مرد ثروتمند به هنگام گفتگو به مرد فقیر گفت: «من از تو ثروت بیشتری دارم، افراد زیادی برای من کار می کنند و من از این جهت هم از تو برتر هستم».

مرد ثروتمند روزی از روزها با کبر و غرور وارد باغ خود شد و گفت: «چه باغ باعظمتی! چه نهر زیبایی! گمان نمی کنم تا زمانی که من زنده ام این باغ از بین برود. فکر نمی کنم که قیامتی در کار باشد، بر فرض اگر قیامت راست

ص: ۱۶۶

باشد و خدا مرا بار دیگر زنده کرد، من به زندگی بهتری می رسم، در آنجا هم با تلاش و کوشش خود زندگی خوبی برای خود فراهم می سازم».

آری، غرور و خودخواهی مرد ثروتمند او را سرمست دنیا کرد و او این سخنان کفرآمیز را بر زبان جاری کرد.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۴۱ - ۳۸

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸) وَلَوْلَمَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرْنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا  
وَوَلَدًا (۳۹) فَعَسَىٰ رَبِّي أَنُ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰) أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا  
فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱)

مرد فقیر سخنان مرد ثروتمند را شنید و به او گفت:

آیا به خدا کفر میورزی؟ همان خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه ای آفرید و تو را به صورت مردی درآورد. من بر خلاف تو می گویم: «پروردگار من، آن خدای یگانه است و هرگز به او شرک نمیورزم».

چرا وقتی وارد باغ خود شدی نگفتی که این نعمتی است که خدا خواسته به من بدهد، چرا شکر آن را به جا نیاوردی؟ چرا به خود مغرور شدی؟

تو باید وقتی وارد این باغ می شوی، خدا را یاد کنی و چنین بگویی: «ما شاء الله! لا قوه الا بالله: آنچه خدا بخواهد، همان است، جز قدرت خدا هیچ قدرتی نیست».

چرا خدا را فراموش کرده ای؟ اگر خدا نمی خواست تو هیچ کدام از این

ص: ۱۶۷

نعمت ها را نداشتی.

اگر می بینی که من از نظر مال و فرزند از تو کمترم مهم نیست، من به لطف خدا امید دارم، خدا می تواند بهتر از باغ تو را به من عطا کند.

از کجا معلوم؟ شاید که خدا صاعقه ای از آسمان بر این باغ فرستد و در مدتی کوتاه این باغ را نابود و با خاک یکسان کند یا این که آب آن در اعماق زمین فرو رود آن چنان که هرگز نتوانی آن را به دست آوری.

\*\*\*

### کهف: آیه ۴۴ - ۴۲

وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲) وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا (۴۳) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا (۴۴)

سرانجام گفتگوی این دو نفر به نتیجه ای نرسید، مرد ثروتمند به خانه بازگشت، شب فرا رسید، تو صاعقه ای فرستادی و آن باغ را با خاک یکسان کرد.

خورشید که طلوع کرد، مرد ثروتمند از خانه اش بیرون آمد، وقتی به باغ خود رسید، با منظره وحشتناکی روبرو شد، دهانش از تعجب بازماند، درختان همه فرو افتاده بودند و زراعت ها همه زیر و رو شده بودند، از آن باغ جز خرابه ای باقی نمانده بود.

او از حسرت هزیننه ای که برای این باغ کرده بود، بر دست خود می زد و

ص: ۱۶۸

افسوس می خورد و می گفت: «ای کاش هیچ کس را شریک خدا قرار نمی دادم، ای کاش به مال دنیا اعتماد نمی کردم».

او به خرابه خود نگاه می کرد و افسوس می خورد، او همه ثروت خود را یک شب از دست داد.

او دوستان ثروتمند زیادی داشت که با هم رفت و آمد داشتند و اکنون دلش را به آن دوستان خوش کرد و پیش خود گفت: «آن ها به من کمک خواهند کرد و قسمتی از مال خود را به من خواهند داد».

اما زهی خیال باطل! ثروتمندان فقط با کسی دوست هستند که مانند آن ها ثروتمند باشند، آن مرد دیگر از مال دنیا هیچ نداشت، آن ها هم او را به حال خود رها کردند.

این چنین بود که او گرفتار فقر و بدبختی شد، او گرفتار عذاب تو شد و هیچ کس هم به او کمکی نکرد.

کاش او دچار غرور و غفلت نمی شد و این گونه به خاک ذلت نمی نشست.

آری، فقط تو می توانی بندگان خود را یاری کنی، همه چیز در دست توست، تو بهترین ثواب ها و بهترین عاقبت را به مؤمنان می دهی. وقتی دست انسان از همه جا کوتاه شد و به بلا گرفتار شد، آن وقت می فهمد که تو همه کاره جهان می باشی.

\*\*\*

مثال تو به پایان رسید، من با سرانجام «غرور و ثروت» آشنا شدم. در این مثال از «باغ، صاعقه و خرابه» سخن گفتمی:

باغ، مثال ثروتی است که انسان در دنیا جمع می کند.

ص: ۱۶۹

صاعقه، مثال مرگ انسان است.

خرابه، مثال حال انسان در قیامت است.

انسان در زندگی این دنیا دچار غفلت می شود و به ثروت اندوزی می پردازد، کم کم او شیفته دنیا می شود و غرور او را فرا می گیرد. او دلبسته ثروتش می شود و به آن تکیه می کند. ثروت او، باغ است.

او هر بار که ثروت خود را می بیند، از خودش تعریف می کند و خیال می کند که این ثروت به او وفا خواهد کرد، ناگهان مرگ او بی خبر را می رسد. مرگ او، صاعقه است.

روز قیامت برپا می شود، همه ثروت و دارایی او نابود شده است، او دستش خالی است، نگاه می کند از آن همه ثروت هیچ چیز نمی بیند، دست خالی او همان خرابه است. او با حسرت دست بر دست خود می زند و می گوید: «ای کاش این قدر دنبال دنیا نمی دویدم! ای کاش عمر خود را صرف جمع کردن مال دنیا نمی کردم».

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۴۵

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۴۵)

اکنون مثالی برای «زندگی دنیا» می زنی، تو از آسمان باران را فرو می فرستی و گیاهان زیبا رشد می کنند و منظره ای زیبا به وجود می آورند، هر کس به این منظره نگاه کند، به آن دل می بندد. مدتی بعد، گیاهان از بی آبی می خشکند و

ص: ۱۷۰

باد آن ها را پراکنده می کند.

این حقیقت زندگی دنیا است. مردم به زینت های دنیا دل می بندند، اما وقتی مرگ به سراغ آنان می آید، باید از دنیا جدا شوند و دست خالی به سوی قبر بروند، روز قیامت هم نگاه می کنند، همه ثروت خود را تباه شده می بینند.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۴۶

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أُمَّلًا (۴۶)

برایم می گویی که مال و فرزندان، زینت زندگی دنیا می باشند، تو به کارهای شایسته، بهترین پاداش را می دهی، امید به کارهای شایسته بهتر از امید به دنیا می باشد!

من باید در این سخن تو فکر کنم: «مال و فرزندان، زینت دنیا می باشند».

گل ها زینت می باشند، زیبا هستند، اما دوام ندارند، من نمی توانم به گل تکیه کنم، اگر به گل تکیه کنم فرو می افتد و من هم می افتم. من باید به درخت تنومند تکیه کنم.

من در دنیا ثروتی به دست می آورم و از آن در زندگی بهره می برم، فرزندی دارم که از دیدار او شاد می شوم، اگر به مال و فرزند مغرور و فریفته شوم، خطا کرده ام، زیرا ثروت دنیا برای من باقی نمی ماند.

دنیا به هیچ کس وفا نکرده است. مرگ در کمین من است، وقتی مرگ بیاید مرا فقط با یک کفن داخل قبر می گذارند، مال و فرزندانم همراه من نمی آیند، فقط عمل من تنها چیزی است که با من می ماند و همیشه همراه من است.

ص: ۱۷۱



هر کس به ثروت و فرزند تکیه کرد، پشیمان شد، خوشا به حال کسی که به اعمال نیک و ماندگار تکیه کرد و تا فرصت داشت کارهای شایسته انجام داد.

تو در این آیه، از کارهای شایسته به عنوان «باقیات و صالحات» نام می‌بری. «باقیات و صالحات» یعنی «اعمال نیکو و ماندگار».

نماز، روزه و کارهای خوبی که انجام می‌دهم، ثواب آن برای من باقی می‌ماند و از بین نمی‌رود. در واقع، همه کارهای خوب، «باقیات و صالحات» می‌باشند.

\*\*\*

به راستی چه کسی از همه زرننگ تر است: کسی که خانه‌ای دارد، اما خانه دومی برای خود می‌سازد یا کسی که مسجدی می‌سازد؟

به زودی، مرگ این دو نفر فرا می‌رسد، نفر اول دیگر هیچ بهره‌ای از خانه خود نمی‌برد، اما کسی که مسجدی ساخته است از آن کار بهره می‌برد. تا زمانی که آن مسجد باشد، هر کس در آن مسجد نماز بخواند، ثوابی هم به او می‌رسد. آری، ساخت مسجد، بهترین «باقیات و صالحات» می‌باشد.

این کارها هم از بهترین «باقیات و صالحات» می‌باشند: ساختن مدرسه، درست کردن راه، تربیت فرزندان با ایمان، راهنمایی و هدایت نسل جوان، نوشتن کتاب و نشر آن. (۸۱)

سخن از «باقیات و صالحات» را با این حدیث به پایان می‌برم: امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود چنین فرمود: «هرگز محبت ما اهل بیت (علیهم السلام) را کوچک بشمار، بدان که محبت ما، از باقیات و صالحات است.» (۸۲)

روز قیامت همه محبت‌ها از بین می‌رود، اما محبت اهل بیت (علیهم السلام) باقی می‌ماند،

ص: ۱۷۲

هر کس اهل بیت (علیهم السلام) را دوست داشته است از شفاعت آنان بهره مند خواهد شد.

\* \* \*

### کَهِف: آیه ۴۹ - ۴۷

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷) وَعَرَضُوا عَلَيَّ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَوَضِعَ الْكِتَابِ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹)

از من می خواهی روز قیامت را به یاد آورم، در آن روز کوه ها را از جای خود برمی کنی و به حرکت در می آوری و آنان را نابود می کنی، زمین بدون پستی و بلندی می شود، همه انسان ها را زنده می کنی و آنان از قبرها برمی خیزند.

هیچ کس به حال خود رها نمی شود، همه زنده می شوند و همه صف کشیده برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، تو به آنان می گویی: «ای انسان ها! دیدید همان گونه که بار اول شما را آفریدم، امروز هم شما را زنده کردم، اما شما به خیال باطل می پنداشتید که هرگز چنین روزی نخواهد بود».

پرونده اعمال هر کس، پیش روی او نهاده می شود، گناهکاران وقتی پرونده اعمال خود را می بینند، نگران و هراسان می شوند و می گویند: «ای وای بر ما! این چه پرونده ای است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را از یاد نبرده است و همه اعمال ما را ثبت کرده است».

آنان پرونده اعمال خود را می خوانند و همه کارهایی را که در دنیا انجام

داده اند به یاد می آورند گویی که آن را همان لحظه انجام داده اند.

آنان نتیجه اعمال خود را حاضر و آماده می بینند و تو هرگز به کسی ظلم و ستم نمی کنی، کسی که نیکوکار باشد به بهشت می رود و کسی که در راه کفر و گناه قدم گذاشت، به عذاب جهنم گرفتار می شود.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۵۱ - ۵۰

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱)

چرا عده ای از انسان ها به عذاب جهنم گرفتار می شوند؟ آنان در دنیا فریب شیطان و دسیسه های او را خوردند و به سخن او گوش دادند، تو به فرشتگان فرمان دادی تا به آدم (علیه السلام) سجده کنند، همه اطاعت کردند مگر شیطان!

شیطان در میان فرشتگان چه می کرد؟ او از گروه جن بود که پس از هلاکت جن ها در زمین، به آسمان ها آورده شده بود، او سالیان سال عبادتت را می کرد، اما در این امتحان بزرگ مردود شد و تو او را از رحمت خود دور ساختی.

شیطان قسم یاد کرد با کمک فرزندان و پیروانش، انسان ها را گمراه کند، اکنون تو با انسان ها چنین سخن می گویی: «آیا شیطان و فرزندان او را دوست و سرپرست خود قرار می دهید، من به شما گفته ام که آن ها دشمنان شما هستند». افسوس که بعضی ها راه شیطان را انتخاب می کنند، راه شیطان برای

سخن از شیطان به میان آمد، بعضی ها دچار خرافه ای شده اند و چنین می گویند: «شیطان قدرت عجیب و غریبی دارد و علم غیب را می داند، پس بر هر کاری که بخواهد، توانایی دارد».

این خرافه را کسانی درست کرده اند که از شیطان پیروی می کنند، سخن آنان این است که ما در مقابل شیطان هیچ کاری نمی توانیم بکنیم، چاره ای نیست باید فریب او را بخوریم، او قدرت عجیبی دارد، او علم غیب دارد و...

وقتی از آنان سؤال می شود که شیطان از کجا این همه قدرت را پیدا کرده است، آن ها در جواب می گویند: «وقتی خدا می خواست زمین و آسمان ها را خلق کند، شیطان و فرزندان او را شاهد کار خود گرفت و آنان چگونگی خلقت را دیدند، برای همین به همه اسرار آفرینش آگاهی دارند و به علم غیب دسترسی دارند».

اکنون تو این حقیقت را بیان می کنی و به همه می فهمانی که هرگز چنین نیست، شیطان و فرزندان او به هنگام آفرینش آسمان ها و زمین وجود نداشتند تا تو آن ها را شاهد خود بگیری، آنان از اسرار آفرینش هیچ اطلاعی ندارند، آن ها نه تنها از چگونگی آفرینش آسمان ها و زمین آگاه نیستند، بلکه حتی از لحظه آفرینش خود هم کوچک ترین اطلاعی ندارند!

تو خدای بی نیاز هستی، تو هرگز حتی به کمک مؤمنان نیاز نداری، تا چه رسد به کمک گمراهانی مثل شیطان و فرزندان او!

شیطان آن قدر قدرت ندارد که بتواند بر انسان ها مسلط باشد، شیطان فقط

می تواند وسوسه کند، این خود انسان است که به او جواب مثبت می دهد، انسان قدرت انتخاب دارد، می تواند سخن شیطان را نپذیرد.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۵۳ - ۵۲

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا (۵۲) وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳)

شیطان انسان ها را به بُت پرستی دعوت می کند و آنان را از عبادت تو باز می دارد. تو پیامبرانت را می فرستی تا حق و باطل را به انسان ها نشان دهند. اگر انسان فریب شیطان را خورد و به بُت پرستی رو آورد، تو به او مهلت می دهی تا مرگ او فرا رسد.

روز قیامت که فرا رسد، فرشتگان بُت پرستان را به سوی جهنم می برند، در آن لحظه تو به آنان می گویی: «آن بُت هایی را که شریک من قرار داده بودید، صدا بزنید تا شما را از عذاب نجات دهند».

بُت پرستان فریاد برمی آورند و بُت های خود را صدا می زنند، ولی هیچ جوابی نمی شنوند. آنان عمر خود را در راه پرستش این بُت ها سپری کرده اند، اما در آن روز بُت ها نمی توانند جواب آنان را بدهند، تا چه رسد که بخواهند به آنان کمک کنند.

آن روز میان آنان و بُت ها، پرده ای قرار می دهی، آنان دیگر بُت های خود را نمی بینند، فرشتگان آنان را به سوی جهنم می برند، وقتی آنان جهنم را می بینند، یقین می کنند که در آن سرنگون می شوند و هیچ راه نجاتی ندارند،

آن روز، آتش آنان را در برمی گیرد و هیچ راه فراری هم ندارند. (۸۳)

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۵۴

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴)

در قرآن حقیقت را آشکار ساختی تا انسان هدایت شود، از هر دری با او سخن گفتی، گاهی تشویق کردی، گاهی او را ترساندی، مثال های مختلف بیان کردی، اما انسان بیش از هر چیز دیگر، با سخن حقّ به جدال برمی خیزد، او دوست دارد بحث و ستیزه کند.

آری، انسان در برابر سخن دیگران ایستادگی می کند و زود سخنی را قبول نمی کند، او در همه چیز چون و چرا می کند.

این روحیه برای پیشرفت انسان خوب است، اما گاهی انسان در این حالت، بیش از اندازه زیاده روی می کند و لجاجت می کند.

بُت پرستان مکه حقّ داشتند برای کشف حقیقت سؤال کنند و با پیامبر گفتگو کنند، اما وقتی حقّ بر آنان ثابت شد باید ایمان بیاورند.

روحیه پرسشگری تا مرحله ای خوب است که انسان حقیقت را نشناخته است، اما وقتی او حقّ را شناخت، باید آن را بپذیرد، اگر باز هم چون و چرا آورد، این دیگر نشانه لجاجت است. اگر کسی دچار لجاجت شود، تو او را به حال خود رها می کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان بماند.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۵۵

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى

ص: ۱۷۷

وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵)

محمد(صلی الله علیه وآله) قرآن را برای بُت پرستان می خواند و آنان را به راه راست دعوت می کرد، امّا آنان به گمراهی خود ادامه می دادند و از گناهانشان توبه نمی کردند.

به راستی چرا آنان ایمان نمی آوردند؟ آنان منتظر بودند تا به سرنوشتی مانند گذشتگان دچار شوند یا عذاب آسمانی را در برابر خود ببینند، آن وقت ایمان بیاورند.

منظور از سرگذشت گذشتگان، سرگذشت قوم نوح، قوم ثمود، قوم لوط و... می باشد، آنان سخن پیامبران خود را انکار کردند و عذابی سخت بر آنان نازل شد. قوم نوح در طوفان غرق شدند. قوم عاد گرفتار تندبادهای سهمگین شدند و از بین رفتند، قوم ثمود با زلزله ای نابود شدند.

بُت پرستان با خود فکر می کنند که هنوز فرصت دارند، اگر محمد(صلی الله علیه وآله) راست می گوید، باید عذاب نازل شود، وقتی که عذاب فرا برسد، ما ایمان خواهیم آورد.

امّا تو قانون مهمی داری: «وقتی عذاب نازل شود، دیگر ایمان آوردن فایده ای ندارد».

مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود، امّا وقتی عذاب فرا رسد، دیگر توبه پذیرفته نمی شود.

آری، تو قبل از فرا رسیدن عذاب، توبه بندگان خود را می پذیری، زیرا این توبه از روی اختیار و انتخاب است، امّا وقتی عذاب تو نازل شود، توبه

انسان ها پذیرفته نمی شود، آن لحظه، دیگر لحظه انتخاب نیست، آن توبه از روی انتخاب نیست، از روی ترس و وحشت است.

\* \* \*

### کَهِف: آیه ۵۶

وَمَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا (۵۶)

تو پیامبران را فرستادی تا راه حق را نشان مردم دهند، انسان را به بهشت مژده دهند و از عذاب تو بترسانند، پس از آن دیگر مهم نبود که انسان ایمان می آورد یا نه، زیرا تو انسان را آزاد آفریده ای، به او حق انتخاب داده ای، تو هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، خود انسان باید راه خود را انتخاب کند.

گروهی راه کفر را انتخاب می کنند، آنان حق را شناخته اند ولی آن را انکار می کنند، آن کافران تلاش می کنند تا حق و حقیقت را از بین ببرند، آنان سخنان تو و کتاب های آسمانی تو را به ریشخند می گیرند، وقتی پیامبران آنان را از عذاب جهنم می ترسانند، این سخنان را دروغ می شمارند و مسخره می کنند، ولی سرانجام روز قیامت فرا می رسد و آنان در آتش جهنم افکنده خواهند شد.

\* \* \*

### کَهِف: آیه ۵۷

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي

ص: ۱۷۹



أَذَانِهِمْ وَقُرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷)

چه کسی از همه ستمکارتر است؟ چه کسی بیش از همه به خود ظلم کرده است؟

او کسی است که وقتی آیات قرآن برای او خوانده می شود، از آن رو برمی گرداند، او از قرآن پند نمی گیرد و گناهان خود را فراموش می کند. تو بر دل و گوش آنان پرده ای افکندی که قرآن را نفهمند، وقتی تو آنان را به راه راست فرا می خوانی، گوش نمی دهند و هرگز هدایت نمی شوند.

آری، آنان حق را شناخته اند و آن را انکار می کنند، تو چنین افرادی را به حال خود رها می کنی، آنان آن چنان گرفتار لجاجت می شوند که گویی دیگر سخن حق را نمی شنوند و هدایت نمی شوند، این نتیجه اعمال خود آنان است.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۵۹ - ۵۸

وَرُبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸) وَتِلْكَ الْقُرَى  
أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

تو آمرزنده و مهربان هستی، اگر می خواستی بندگان خود را به کیفر اعمالشان گرفتار کنی، در مجازاتشان شتاب می کردی، اما تو از روی مهربانی به بندگان فرصت می دهی، شاید آنان توبه کنند و به سوی تو بازگردند.

البته این فرصت آنان تا لحظه جان دادن است، اگر تا آن لحظه ایمان نیاوردند، مهلتشان تمام است، آن وقت است که آنان را به عذاب سختی

ص: ۱۸۰

گرفتار می سازی و آنان هیچ راه نجاتی نخواهند داشت.

سرگذشت قوم نوح، قوم ثمود، قوم لوط و... برای همه درس بزرگی است، آنان پیامبران تو را دروغگو خواندند و به گناهان آلوده شدند، تو به آنان مهلت دادی، وقتی که مهلت آنان تمام شد، عذابی سهمگین بر آنان فرود آوردی و همه آنان را نابود کردی، در روز قیامت هم آتش جهنم در انتظار آنان است.

\*\*\*

بزرگان مکه سه سؤال از پیامبر پرسیده بودند:

۱ - قصه آن جوانانی که سال ها قبل زندگی می کردند و به غار پناه بردند، چیست؟ (قصه اصحاب کهف)

۲ - قصه موسی (علیه السلام) و معلم او چیست؟ موسی (علیه السلام) از معلم خود چه چیزهایی آموخت؟ (قصه موسی و خضر (علیهما السلام))

۳ - قصه آن کسی که شرق و غرب دنیا را پشت سر گذاشت و سد بزرگی ساخت، چیست؟ (قصه ذوالقرنین).

در ابتدای سوره ماجرای اصحاب کهف را بیان کردی، سپس چند نکته تربیتی را ذکر کردی، الآن زمان پاسخ به سؤال دوم است: به راستی ماجرای موسی و خضر (علیهما السلام) چیست؟ (۸۴)

ص: ۱۸۱

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰)

روزی موسی (علیه السلام) بالای منبر خود نشسته بود، او برای مردم سخن می گفت، او تورات را برای آنان می خواند، در تورات علوم فراوانی وجود داشت، هیچ کس مانند او به تورات و حقایق آن آشنایی نداشت.

موسی (علیه السلام) لحظه ای به فکر فرو رفت، او از خود سؤال کرد: «آیا کسی هست که از من داناتر باشد؟».

در این هنگام تو جبرئیل را فرستادی، او به موسی (علیه السلام) گفت:

\_\_\_ روی زمین کسی هست که از تو داناتر باشد، باید نزد او بروی.

\_\_\_ او را در کجا پیدا کنم؟

\_\_\_ تو باید به سفر بروی، باید به «مجمع البحرين» بروی، در آنجا بنده ای از

بندگان خوب خدا را می بینی، تو باید همسفر او شوی و از او علم فراگیری.

\_\_\_ نشانه ای بیشتر لازم دارم.

\_\_\_ تو باید یک ماهی نمک سود با خود ببری، هر کجا دیدی که آن ماهی زنده شد، بدان که گمشده تو آنجاست. (۸۵)

تو می خواستی تا موسی (علیه السلام) را نزد خضر (علیه السلام) بفرستی، خضر (علیه السلام) یکی از پیامبران توست، تو به او عمر بسیار طولانی داده ای، او تا قبل از قیامت زنده خواهد بود، او نشانه ای از قدرت بی پایان توست، تو به هر کاری که اراده کنی، توانایی داری، می توانی انسانی را هزاران سال نگاه داری.

\* \* \*

موسی (علیه السلام) باید از مصر به سوی «مجمع البحرین» می رفت.

«مجمع البحرین» کجاست؟

جایی که دو دریا به هم می پیوندند. من باید آنجا را پیدا کنم.

وقتی به نقشه دریای سرخ نگاه می کنم، در قسمت شمال دریای سرخ، دو تورفتگی می بینم. در واقع دریای سرخ در بالاترین نقطه شمالی خود به سوی خشکی پیش رفته است و دو خلیج کوچک را تشکیل داده است.

یک بار دیگر به نقشه نگاه می کنم، این دو خلیج مثل دو شاخ برای دریای سرخ به نظر می آیند که یکی به سمت غرب و دیگری به سمت شرق در خشکی فرو رفته اند.

به تورفتگی آب در خشکی، «خلیج» می گویند، اسم آن دو خلیج چنین است: خلیج عقبه، خلیج سوئز (که کانال سوئز در انتهای این خلیج ایجاد شده است).

ص: ۱۸۳

وقتی از شمال مصر می خواهی به سوی دریای سرخ بروی، ابتدا به خلیج سوئز می رسی، باید کمی راه بروی تا به نقطه ای برسی که این دو خلیج به هم می رسند، آنجا «مجمع البحرين» است. جایی که دو دریا به هم وصل می شوند. از آنجا به بعد دیگر دریای سرخ آغاز می شود.

می دانم که در آنجا دو دریای بزرگ به هم نمی پیوندند تا معنای «مجمع البحرين» معنای دقیقی باشد، در آنجا فقط دو خلیج بسیار کوچک به هم می پیوندند، اما در نظر مردم آن روزگار، خلیج هم یک دریای کوچک بود. این نامی بود که بعضی از مردم آن روزگار بر آن نقطه گذاشته بودند، مردم معمولاً در نام گذاری ها از کوچک ترین شباهت ها استفاده می کنند.

\*\*\*

موسی (علیه السلام) همراه با یوشع، پیاده از مصر حرکت کرد تا گمشده خود را پیدا کند، آن ها زنبیل کوچکی داشتند که روی آن باز بود، آن ماهی نمک سود و مقدار مختصری وسایل در آن زنبیل بود.

موسی (علیه السلام) با اراده ای قوی و اشتیاقی کامل در این راه گام برمی داشت، او به همسفرش یوشع گفت: «من این سفر را ادامه می دهم تا به مجمع البحرين برسم، هر چند روزگار درازی در راه باشم».

این سخن موسی (علیه السلام) نشان از اراده او برای کسب علم و دانش بود، او می خواست به همه بفهماند که نباید در راه علم از سختی ها هراسید.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۶۲ - ۶۱

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ

آنان به راه خود ادامه دادند، به جایی رسیدند که سنگ بزرگی در کنار ساحل بود، مردی را دیدند که عبای خود را بر رویش انداخته است و استراحت می کند.

موسی (علیه السلام) خسته بود، تصمیم گرفت در آنجا ساعتی استراحت کند، موسی (علیه السلام) خوابید و یوشع به آن سنگ تکیه داد. زنبیلی که در آن ماهی و وسایل دیگر بود، کنار او بود. ناگهان قطره ای از آسمان چکید و بر روی ماهی افتاد، ماهی زنده شد و راه خود را به سوی دریا گرفت و رفت. (۸۶)

یوشع تعجب کرد، با خود گفت وقتی موسی (علیه السلام) بیدار شد ماجرای ماهی را به او می گویم. وقتی موسی (علیه السلام) بیدار شد، فوراً آماده حرکت شد، یوشع فراموش کرد ماجرای زنده شدن ماهی را به موسی (علیه السلام) بگوید، آنان زنبیل خود را برداشتند و حرکت کردند و فراموش کردند که ماهی آن ها در زنبیل نیست!

\* \* \*

### کهف: آیه ۶۴ - ۶۳

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسِيَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴)

آن ها راه زیادی رفتند تا گرسنه شدند، موسی (علیه السلام) به یوشع گفت: «غذا را بیاور که در این سفر خیلی خسته شدیم».

یوشع نگاهی به زنبیل انداخت، یادش آمد که ماهی زنده شد و به دریا رفت، او به موسی (علیه السلام) گفت:

— ای موسی! یادت می آید کنار آن سنگ برای استراحت ماندیم، همان جا ماهی به طور عجیبی زنده شد و در دریا فرو رفت، من آنجا فراموش کردم به تو بگویم، شیطان آن را از یاد من برد.

— ای یوشع! جایی که ما به دنبالش می گردیم، همان جاست، گمشده ما در آنجاست. باید به آنجا برگردیم.

جای پای آنان در شن های ساحل بود، آنان همان مسیر را برگشتند تا به گمشده خود برسند.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۷۰ - ۶۵

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَى هِيَ لَأَتَّبِعَكَ عَلَى أَنْ تَعْلَمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَنِي رُشْدًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰)

وقتی موسی (علیه السلام) و یوشع کنار آن سنگ بزرگ بازگشتند، موسی (علیه السلام) همان مرد را دید که اکنون مشغول نماز بود، موسی (علیه السلام) فهمید که او خضر (علیه السلام) است و آماده شد تا شاگردی او را بکند.

خضر (علیه السلام) بنده ای از بندگان تو بود و به او از رحمت خود علم زیادی آموخته بودی، آری، علم خضر (علیه السلام)، علمی نبود که از معلم آموخته باشد، بلکه علم او از طرف تو بود و به همین خاطر او از حقایق و اسرار جهان باخبر بود.

موسی (علیه السلام) صبر کرد تا نماز خضر (علیه السلام) تمام شود، پس سلام کرد و با کمال تواضع و فروتنی چنین گفت:

\_\_\_ آیا به من اجازه می دهی از تو پیروی کنم و همسفر تو شوم تا از آنچه آموخته ای مرا بهره مند کنی و بر رشد و کمال من بیفزایی؟

\_\_\_ تو هرگز نمی توانی در مقابل کارهایی که من انجام می دهم، صبر کنی. تو چگونه می توانی به چیزی که از آن آگاهی نداری شکیباشی؟

\_\_\_ ای خضر! ان شاء الله مرا شکیباشی خواهی یافت و من در هیچ کاری نافرمانی تو را نخواهم کرد. اگر خدا بخواهد، من بر آنچه ببینم صبر خواهم کرد.

\_\_\_ اگر می خواهی دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم در صورت لازم راز آن را برایت بگویم.

موسی (علیه السلام) از یوشع خداحافظی کرد، یوشع به مصر بازگشت و موسی (علیه السلام) با خضر (علیه السلام) سفر خود را آغاز کردند.

\*\*\*

موسی (علیه السلام) سختی زیادی در راه دیدار معلّم بزرگ خویش تحمّل کرد و تواضع و فروتنی خود را نسبت به او نشان داد، او به خضر (علیه السلام) گفت که می خواهم پیرو تو باشم و سپس از خضر (علیه السلام) اجازه گرفت.

مقام پیامبری موسی (علیه السلام) بالاتر از خضر (علیه السلام) بود، موسی (علیه السلام) پیامبر «اولوالعزم» است، فقط پنج پیامبر چنین مقامی دارند: (نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمّد (علیهم السلام))، با وجود این، وقتی موسی (علیه السلام) فهمید خضر (علیه السلام) دانشی دارد که او ندارد، به دیدارش رفت و این گونه در مقابلش فروتنی و تواضع کرد. آری،

ص: ۱۸۷



### کَهِف: آیه ۷۸ - ۷۱

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَنْ تَسِيْطِعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِيْ عُسْرًا (۷۳) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِيْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسِيْطِعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِيْ فَدَبَّرْتَنِيْ مِنْ لَدُنِّيْ عُذْرًا (۷۶) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتِطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِيْ وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸)

موسی و خضر (علیهما السلام) در کنار ساحل دریا قدری راه رفتند، تا این که به یک کشتی رسیدند، عده ای آماده بودند تا سوار کشتی شوند و به سفر بروند. ناخدای کشتی وقتی آن ها را دید گفت: «ما این ها را سوار بر کشتی می کنیم زیرا انسان های نیکو کاری هستند». (۸۷)

کشتی حرکت کرد، موسی (علیه السلام) کنار خضر (علیه السلام) نشسته بود، کشتی در میان موج های دریا به پیش می رفت، در این هنگام خضر (علیه السلام) از جای خود بلند شد و به گوشه خلوت کشتی رفت، موسی (علیه السلام) هم همراه او بود، خضر (علیه السلام) کف کشتی

را سوراخ کرد، آب از کف کشتی به داخل کشتی آمد.

دیدن چنین منظره ای برای موسی (علیه السلام) ناگوار بود، این کار ممکن بود باعث غرق شدن کشتی شود و همه این مردم را طعمه دریا کند، پس به خضر گفت:

\_\_\_ آیا کشتی را سوراخ می کنی تا مسافران آن را غرق کنی؟ تو واقعاً کار ناشایستی انجام دادی!

\_\_\_ آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی در برابر کارهای من شکیبی باشی!

موسی (علیه السلام) به یاد عهد خود افتاد، او به خضر (علیه السلام) قول داده بود که در مقابل کارهای او صبر کند تا خودش راز آن را برایش بگوید، با پشیمانی به خضر (علیه السلام) گفت: «اعتراض خود را پس می گیرم، مرا به سبب آنچه فراموش کردم، بازخواست مکن و بر من سخت مگیر».

اینجا بود که خضر (علیه السلام) بر او سخت نگرفت و اجازه داد باز هم موسی (علیه السلام) همسفر او باشد. بعد از مدتی کشتی در ساحل، لنگر انداخت و آنان پیاده شدند و به سفر خود ادامه دادند.

در مسیر راه آنان به پسری برخورد کردند، خضر (علیه السلام) جلو رفت و آن پسر را به قتل رساند، موسی (علیه السلام) با دیدن منظره قتل آن پسر بسیار عصبانی شد و گفت:

\_\_\_ آیا انسان بی گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد، کُشتی؟ این کار تو، گناهی بزرگ است.

\_\_\_ آیا به تو نگفتم که تو نمی توانی در برابر رفتار من شکیبی باشی؟

\_\_\_ ای خضر! اگر بار دیگر به کارهای تو اعتراض کردم، مرا از همسفری با خود محروم کن، در آن صورت به تو حق می دهم.

خضر(علیه السلام) این بار هم او را بخشید و آنان به سفر خود ادامه دادند، آنان تقریباً پانصد کیلومتر راه رفتند، از ساحل دریای سرخ تا فلسطین آمدند و از بیت المقدس عبور کردند و به سوی شمال فلسطین رفتند، در این مدّت موسی(علیه السلام) مواظب سخن گفتن خود بود، او می دانست که اگر فقط یک بار دیگر اعتراضی کند، برای همیشه از فیض همراهی خضر(علیه السلام) محروم خواهد شد.

آنان به نزدیکی روستای «ناصره» رسیدند، (امروزه ناصره به شهر تبدیل شده است و در شمال فلسطین قرار دارد). (۸۸)

آن ها از مردم آن روستا تقاضای غذا کردند، اما آن مردم به آنان غذا ندادند، هیچ کس آن ها را مهمان نکرد. موسی(علیه السلام) بسیار گرسنه بود و این سفر طولانی او را خسته کرده بود. آن ها در بیرون شهر در گوشه ای روی زمین نشستند. ناگهان چشم خضر(علیه السلام) به دیواری افتاد که نزدیک بود فرو ریزد، خضر(علیه السلام) از جا بلند شد و آن دیوار را استوار کرد.

موسی(علیه السلام) که از مردم آن روستا رنجیده خاطر شده بود به خضر(علیه السلام) رو کرد و گفت:

\_\_\_ ای خضر! این مردم به ما غذا ندادند، تو باید در مقابل این کار، مزدی از آنان می خواستی، چرا بدون مزد، این دیوار را درست کردی؟

\_\_\_ ای موسی! دیگر وقت جدایی من و تو فرا رسیده است، چون تو دست از پرسش برنمی داری. من اکنون اسرار آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی برایت بازگو می کنم.

\*\*\*

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹) وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ كَتْرَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

موسی (علیه السلام) دانست که برای همیشه از فیض شاگردی خضر (علیه السلام) محروم شده است، او با دقت به سخنان خضر (علیه السلام) گوش داد تا راز این سه کار خضر (علیه السلام) برایش آشکار شود.

خضر (علیه السلام) درباره سه کار عجیب خود چنین توضیح داد:

\* ماجرای کشتی

ای موسی! صاحبان کشتی ای که ما سوار آن شدیم، فقیر و نیازمند بودند، آنان به امید تجارت، راهی دریا شده بودند، وقتی آنان قدری جلوتر می رفتند، به ساحلی می رسیدند که در آنجا پادشاهی ستمگر حکومت می کرد. آن پادشاه همه کشتی های سالم را به زور از صاحبان آن ها می گرفت و اگر کشتی معیوب بود، آن را غصب نمی کرد.

صاحبان آن کشتی راه دیگری برای روزی خود نداشتند، برای همین آن را سوراخ کردم تا پادشاه ستمگر، آن کشتی را از آنان نگیرد و آنان بتوانند روزی

خود و خانواده خود را از راه کشتی به دست آورند.

وقتی مأموران آن پادشاه وارد آن کشتی شدند، دیدند که آب دریا وارد کشتی شده است، آنان گفتند این کشتی به درد ما نمی خورد، برای همین کشتی را رها کردند و رفتند. صاحبان کشتی بعداً با هزینه کمی توانستند کشتی خود را تعمیر کنند.

\* ماجرای قتل پسر

اما آن پسر کافر بود ولی پدر و مادر مؤمنی داشت. آن پدر و مادر به پسر خود علاقه زیادی داشتند، اگر آن پسر زنده می ماند پدر و مادر خود را به کفر و طغیان دعوت می کرد، آن ها هم از شدت علاقه از او پیروی می کردند.

من به دستور خدا آن پسر را کشتم و خواستم که خدا به پدر و مادر او، فرزندی بهتر که پاکدل و مهربان باشد، عطا کند.

(ذکر این نکته لازم است که در عوض آن پسر، خدا دختری به آنان داد که از نسل آن دختر، هفتاد پیامبر به دنیا آمدند). (۸۹)

\* ماجرای دیوار

زیر این دیوار گنجی از طلا بود، این گنج برای دو یتیمی بود که پدر آن ها مردی نیکوکار بود، خدا می خواست تا این دیوار حفظ شود و آن گنج برای مردم آشکار نشود تا وقتی آن دو یتیم به سن بلوغ برسند، آن گنج را از زیر آن دیوار بیرون بیاورند. این کار من رحمتی از طرف خدا برای آن دو یتیم بود.

ای موسی! من این کارها را خودسرانه انجام ندادم، بلکه همه آن ها را به دستور خدا انجام دادم، آری، این حکمت و اسرار کارهایی بود که من انجام

ص: ۱۹۲

دادم و تو توانستی در مقابل آن، شکیبایی کنی.

\*\*\*

موسی (علیه السلام) آن روز فهمید که او فقط «علم ظاهر» داشته است، علمی که فقط به آنچه می بیند و می شنود، حکم می کند، اما خضر (علیه السلام) «علم باطن» را داشت و تو درهای از این علم را به روی او باز کرده بودی و او از آینده خبر داشت.

طبیعی بود موسی (علیه السلام) که از علم باطن بهره ای نداشت به کارهای خضر (علیه السلام) اعتراض کند، زیرا طبق علم ظاهر سوراخ کردن کشتی و کشتن آن پسر، گناه بود و تعمیر دیوار هم کاری بیهوده بود، اما خضر (علیه السلام) که علم باطن داشت از اسرار این سه کار باخبر بود، پس وظیفه داشت طبق علم خود عمل کند.

تو به او مأموریت داده بودی تا با سوراخ کردن کشتی سبب نجات کشتی شود، با کشتن آن پسر باعث نجات پدر و مادر او از کفر شود و با تعمیر دیوار آن گنج را حفظ کند.

\*\*\*

کسی که از علم باطن بهره ای ندارد، درباره کارهای خضر (علیه السلام) چگونه قضاوت می کند؟

۱ - تعمیر آن دیوار کاری بیهوده بود، ولی گناه نبود. هیچ اشکالی ندارد که کسی دیواری را بدون مزد تعمیر کند.

۲ - سوراخ کردن کشتی هم می توانست سبب غرق شدن مسافران بشود، اما درباره خضر (علیه السلام) ماجرا به خیر گذشت و کسی غرق نشد و کشتی هم به دست آن پادشاه نیفتاد.

ص: ۱۹۳

۳ - کشتن آن پسر بدون آن که کسی را کشته باشد، گناه بزرگی بود.

چرا خضر(علیه السلام) چنین گناهی انجام داد؟ آیا وقتی کسی از علمِ باطن آگاهی دارد می تواند پسر بی گناهی را به قتل برساند؟

\* \* \*

من می خواستم به پاسخ مناسبی برسم، به مطالعه و تحقیق خود ادامه دادم و نتیجه تحقیق من دو نکته شد.

آن دو نکته را در اینجا می نویسم:

\* نکته اول

به چند ترجمه از ترجمه های قرآن مراجعه کردم و چنین خواندم: «خضر و موسی راه افتادند تا به کودکی رسیدند». (۹۰)

به راستی آیا خضر(علیه السلام) پسر بیچه ای را کشت؟

آیا او کودکی را به قتل رساند؟

در آیه ۷۴ از واژه «غلام» استفاده شده است، «غلام» در زبان فارسی به معنای برده می باشد، اما در زبان عربی این واژه به دو معنا می باشد:

۱ - کودک، نوجوان.

۲ - جوانی که به سن بلوغ رسیده است.

علمای لغت بر این باور هستند که اصل این واژه از «غَلِمَ» گرفته شده است. «غَلِمَ» یعنی: «شهوَت ران شد». این معنا با جوانی که به سن بلوغ رسیده است، بیشتر مناسبت دارد. (۹۱)

اکنون من باید بفهمم که منظور از واژه «غلام» در این آیه چیست؟

ص: ۱۹۴

یک سؤال مطرح می‌کنم: اگر کودکی که به سنّ بلوغ نرسیده است، کسی را بکشد، آیا قصاص می‌شود؟

این حکم اسلام است: «اگر کودکی مرتکب قتل بشود، قصاص نمی‌شود، بلکه باید اقوام او، خون بهای مقتول را پرداخت کنند».

موسی (علیه السلام) به خضر (علیه السلام) در آیه ۷۴ گفت: «آیا پسری را بدون حکم قصاص به قتل رساندی؟».

از این سخن چه می‌فهمم؟

خضر (علیه السلام) پسری را کشت که قصاص کردن او جایز بود.

چه پسری قصاص کردن او جایز است؟

پسری که به سنّ بلوغ رسیده باشد.

آری، هرگز نمی‌توان کودکی را قصاص کرد.

خلاصه مطلب آن که خضر (علیه السلام) کودکی را به قتل نرساند، او پسری را به قتل رساند که به سنّ بلوغ رسیده بود و مکلف بود، این چیزی است که از قرآن فهمیده می‌شود و باید به آن توجه نمود.

در اینجا به این نکته تأکید می‌کنم: «از آیه ۷۴ چنین فهمیده می‌شود که آن پسری که به دست خضر (علیه السلام) کشته شد، بالغ بوده است»، برای همین اگر حدیثی، سخنی بر خلاف این مطلب بگویید، مورد اطمینان نیست.

\* نکته دوم

در آیه ۸۰ این سوره از مؤمن بودن پدر و مادر آن جوان سخن به میان آمده است. کسی که به سنّ بلوغ برسد و پدر و مادرش یکتاپرست باشند، اگر کافر

ص: ۱۹۵



شود، مرتد است.

به عبارت دیگر، اگر آن جوان در زمان ما بود، باید در دادگاه محاکمه می شد و پس از اثبات ارتداد او، اعدام می شد، پس او بی گناه نبود.

این قانون اسلام است: «اگر کسی در خانواده ای مسلمان به دنیا بیاید، هرگاه پس از بلوغ مرتد شود، بعد از ثابت شدن ارتداد او نزد قاضی و دادگاه، باید کشته شود».

پس اگر بخواهیم به علم ظاهر عمل کنیم، آن جوان بعد از ثابت شدن حکم ارتداد، باید به قتل برسد. خدا از خضر(علیه السلام)خواست تا بدون حکم دادگاه، آن جوان را بکشد و حکم ارتداد را درباره او اجرا کند، موسی(علیه السلام) از کفر و ارتداد آن جوان خبر نداشت.

خضر(علیه السلام) می دانست که امکان تشکیل دادگاه وجود ندارد، اگر آن جوان مدتی زنده می ماند، پدر و مادر خود را گمراه می کرد و آنان را به سوی کفر رهنمون می شد.

ممکن است بعضی از انسان ها برای منافع خود و از روی حسادت، به انسان بی گناهی تهمت ارتداد بزنند. خدا دستور داده است که حکم ارتداد فقط توسط دادگاه ثابت شود، سپس حکم اجرا شود تا فرد بی گناهی با تهمت ارتداد، کشته نشود.

در این ماجرا خدا از خضر(علیه السلام)خواست بدون تشکیل دادگاه حکم را اجرا کند، زیرا ارتداد آن جوان برای خدا که نیاز به اثبات ندارد، شاهد نمی خواهد، چه شاهدی بهتر از خود خدا!

پس تفاوت علم ظاهر و علم باطن در این ماجرا این شد: طبق علم ظاهر باید دادگاه تشکیل می شد و بعد از ثابت شدن ارتداد آن جوان حکم اجرا می شد. طبق علم باطن حکم بدون تشکیل دادگاه اجرا شد.

\*\*\*

علی بن اسباط یکی از یاران امام رضا(علیه السلام) بود، او از آن حضرت درباره گنجی که زیر آن دیوار بود، سؤال کرد، به راستی آن گنج چه بود که خضر(علیه السلام) برای حفظ آن گنج، دیوار را تعمیر کرد؟

امام رضا(علیه السلام) در پاسخ فرمود: «آن گنج، صفحه ای از جنس طلا بود، بر روی آن صفحه چند جمله نوشته شده بود».

آن جملات چنین بود: «از سه نفر باید تعجب کرد: اول: کسی که یقین به مرگ دارد و خوشگذرانی می کند. دوم: کسی که به قضا و قدر ایمان دارد و غمگین می شود، سوم: کسی که بیوفایی دنیا را می بیند و به آن دل می بندد». «کسی که خدا را به خوبی بشناسد، به آنچه خدا برای او مقدر می کند، خشنود است». (۹۲)

خوشا به حال کسی که این چهار جمله را از یاد نبرد!

زندگی انسان با توجه به این جملات، معنای دیگری پیدا می کند.

و چقدر این جمله آخری عجیب است: «کسی که خدا را به خوبی بشناسد، به آنچه خدا برای او مقدر می کند، خشنود است»، سفر خضر و موسی(علیهما السلام) با سوراخ کردن کشتی آغاز شد و با این جمله به پایان رسید، این همان گنجی است که موسی(علیه السلام) به آن رسید. سفر موسی(علیه السلام)، نمایش عملی این جمله است و این جمله هم خلاصه سفر موسی(علیه السلام) است. این همان گنج واقعی است.

ص: ۱۹۷

\* \* \*

تو به من یاد دادی که حقایق جهان فقط آن چیزهایی نیست که با چشم خود می بینم، جهان، اسرار و پشت پرده زیادی دارد که از آن بی خبر هستم.

گاهی حادثه ای برای من پیش می آوری، من ظاهر آن حادثه را می بینم، زبان به اعتراض می گشایم، امّا اگر علم باطن داشتم، جز حمد و ثنای تو چیزی بر لب نمی آوردم و آن حادثه را خیر و برکتی می دیدم که تو به من هدیه کرده ای.

تو علم باطن را به بندگان خاصّ خودت می دهی، اکنون که من از آن علم بی بهره ام، باید همواره به رضای تو راضی باشم، این راز آرامش واقعی است، این گمشده ای است که انسان ها به دنبال آن می گردند و آن را نمی یابند.

\* \* \*

از امروز به بعد، اگر سوار ماشین شدم و لاستیک پنچر شد، شکر تو را می کنم، چون می دانم خیر مرا خواستی، اگر من با آن سرعت پیش می رفتم، شاید کمی جلوتر تصادف می کردم، تو این گونه مرا از خطر تصادف نجات دادی!

به راستی زندگی چقدر زیبا می شد اگر من به حوادث زندگی این گونه نگاه می کردم!

\* \* \*

تو مرا در کشتی زندگی، سوار کرده ای و من به سوی هدف به پیش می روم، ناگهان کشتی زندگی مرا سوراخ می کنی، تو می دانی که کمی جلوتر شیطان در کمین من است، تو می خواهی مرا از دست شیطان نجات بدهی. من چگونه شکر تو را گویم که این قدر مرا دوست داری.

ص: ۱۹۸

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَيَأْتِلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَّخَذُ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَكِرًا (۸۷) وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱)

اکنون زمان پاسخ به سؤال سوم است، بزرگان مکه از ذوالقرنین سؤال کردند و تو اکنون می خواهی داستان او را بازگو کنی:

ذَوَالْقُرْنَيْنِ بنده ای از بندگان صالح تو بود، او پیامبر نبود اما مردم را به سوی تو فرا می خواند و آنان را از گناه بازمی داشت، تو به او قدرت فراوانی دادی و وسایل و امکانات زیادی در اختیار او قرار دادی، تو به او عقل و درایت و مدیریت نیروی انسانی عطا کردی، او از همه این ها به خوبی استفاده کرد و بر شرق و غرب دنیا سلطه پیدا نمود.

اکنون می خواهی از سفر او به سمت غرب سخن بگویی، اما قبل از آن این نکته را بنویسم که چرا او را ذَوَالْقُرْنَيْنِ نامیدند؟ او جای دو ضربه شمشیر در یک طرف سر خود داشت. «ذو» یعنی «صاحب»، «القرن» یعنی «گوشه سر انسان از طرف پیشانی». ذَوَالْقُرْنَيْنِ، یعنی کسی که صاحب دو ضربه شمشیر در جلوی سرش است. (۹۳)

\* \* \*

ذَوَالْقُرْنَيْنِ از آنچه تو به قلب او الهام می کردی، پیروی می کرد، او به سوی مغرب پیش رفت تا به محل غروب خورشید (مغرب زمین) رسید، در آنجا احساس کرد که خورشید در چشمه یا دریای گل آلودی فرو می رود.

هر کس مسافر کشتی باشد یا در ساحل دریا زندگی کند، هنگام غروب خورشید احساس می کند که خورشید در آب فرو می رود.

ذوالقرنین در آنجا گروهی از انسان ها را دید، تو به قلب او چنین الهام کردی: «اگر آنان ایمان نیاوردند، آنان را مجازات کن، اگر ایمان آوردند با آنان خوش رفتاری کن!».

ذوالقرنین در مقابل فرمان تو مطیع شد و در پاسخ چنین گفت: «هر کس کفر بورزد و به خود ستم کند، من او را کیفر می کنم و در روز قیامت هم خدا او را

ص: ۲۰۰

به عذاب سخت تری گرفتار خواهد کرد، اما هر کس به خدای یگانه ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، بهترین پاداش ها برای اوست و من هم بر او آسان می گیرم».

\*\*\*

پس از آن ذوالقرنین از الهام تو پیروی کرد، او سفر خود به مغرب را پایان داد و به سوی مشرق حرکت کرد. او به محل طلوع خورشید (مشرق زمین) رسید.

او در آنجا مردمی را دید که هیچ گونه سایبانی مثل خانه یا چادر نداشتند و در بیابان ها زندگی می کردند. آنان جمعیت صحرائشین بودند که با امکانات بسیار کم در آغوش طبیعت زندگی می کردند و سرپناهی جز آفتاب نداشتند.

کار ذوالقرنین این چنین بود، تو به خوبی می دانستی که او چه امکاناتی برای کارهایش داشت و چه کارهایی انجام داد.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۱۰۱ - ۹۲

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَمَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَیْأُجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶) فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي

ص: ۲۰۱

جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۱)

سپس ذوالقرنین با پیروی از الهام تو به راه خود ادامه داد تا به دو کوه رسید، کنار آن دو کوه، مردمی را دید که با یکدیگر به زبانی ناآشنا سخن می گفتند و زبان دیگران را نمی فهمیدند.

آنان ذوالقرنین را گرامی داشتند و از دشمنان سرسختی به نام «یاجوج و ماجوج» به او شکایت کردند و گفتند: «یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می کنند، آیا ممکن است ما هزینه ای به تو بپردازیم و تو برای ما سدّی درست کنی تا میان ما و آنان مانع شود و آنان دیگر نتوانند به ما آسیب برسانند؟».

ذوالقرنین در جواب آنان گفت: «آنچه خدا به من عطا کرده است از پیشنهاد مالی شما بهتر است. من نیازی به مال شما ندارم، شما فقط با نیروی انسانی خود مرا یاری کنید تا میان شما و دشمنان شما سدّ محکمی بسازم».

آنگاه دستور داد تا قطعات بزرگ آهن را میان دو کوه قرار دهند، این گونه بود که میان آن دو کوه از آن قطعات آهن پر شد. سپس به آنان گفت: «در اطراف آن آتش بیفروزید و در آن بدمید».

آن ها این دستور او را اطاعت کردند، وقتی که آهن ها سرخ و گداخته شد، ذوالقرنین گفت: «اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا روی این آهن ها بریزم».

به این ترتیب بود که این سدّ به هم جوش خورد و دیواری آهنین شد و دیگر دشمنان قادر نبودند از آن بالا- بروند و نمی توانستند آن را سوراخ کنند.

مردم خوشحال شدند و از ذوالقرنین تشکر کردند. این کار مهم مهندسی را هر کس انجام دهد، دچار غرور می شود، اما ذوالقرنین با نهایت تواضع و فروتنی چنین گفت: «این سد، نشانه لطف و رحمت خدای من است که دانش ساختن آن را به من الهام کرد، گمان نکنید این یک سد جاودانی است، وقتی که فرمان خدا فرا رسد، آن را با خاک یکسان خواهد کرد و وعده خدا همواره حق است».

ذوالقرنین با این سخن، آنان را به یاد روز قیامت انداخت، آری، وقتی تو بخواهی قیامت را برپا کنی، هر آنچه روی زمین از کوه و ساختمان و... است را نابود می کنی و انسان ها را رها می کنی و آنان در آن روز از زیادی جمعیت در هم موج می زنند.

وقتی در «صور اسرافیل» دمیده شود، همه را برای حسابرسی جمع می کنی، در آن روز جهنم را به صورت وحشتناکی به کافران نشان می دهی، همان کافرانی که بر چشم بصیرت آنان، پرده غفلت افتاده بود و از روی لجاجت، سخن حق را نمی شنیدند.

صور اسرافیل چیست؟

«صور» به معنای «شیپور» است. در روزگار قدیم، وقتی لشکری می خواست فرمان حرکت بدهد، در شیپور می دمید و همه سربازان آماده حرکت می شدند. صور اسرافیل، ندای ویژه ای است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند. اسرافیل یکی از فرشتگان است.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اول، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. با این ندا روح کسانی که در برزخ هستند نیز نابود

ص: ۲۰۳



می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می گیری. فقط و فقط تو باقی می مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمَد و فرشتگان زنده می شوند، انسان ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

\*\*\*

داستان ذوالقرنین را با یاد روز قیامت به پایان می بری، در این داستان این درس ها را به من آموختی:

۱ - راه موفقیت

تو به ذوالقرنین وسایل و امکانات زیادی دادی و او از آن وسایل به خوبی بهره برد. راه موفقیت این است: «تهیه اسباب ظاهری و استفاده صحیح از آن».

اگر من به دنبال اتفاق عجیب و غریب باشم و بدون تهیه اسباب و وسایل لازم در انتظار موفقیت بمانم، به جایی نمی رسم.

۲ - محکم کاری

ذو القرنین در کار ساختن این سدّ از قطعات بزرگ آهن استفاده کرد و برای این که این قطعات به هم جوش بخورند، آن ها را در آتش گذاخت و برای این که عمر سدّ طولانی شود و در برابر رطوبت باران مقاومت کند، آن را با لایه ای از مس پوشاند.

این درس محکم کاری و آینده نگری است.

۳ - پرهیز از غرور

اگر در کاری به موفقیت رسیدم نباید به خود بیالم و مغرور شوم. در آن لحظه

ص: ۲۰۴

باید به یاد تو باشم و شکر تو را به جا آورم.

ذو القرنین وقتی آن سدّ باشکوه را ساخت، با نهایت تواضع گفت: «این نشانه لطف و رحمت خدای من است».

۴ - دنیای نابودشدنی

وقتی به موفقیت می رسم و کار بزرگی انجام می دهم باید بدانم روزی می آید که این کار از بین می رود، هیچ چیز در این دنیا جاودان نیست.

اگر من این گونه زندگی کنم، هرگز برای جمع آوری مال و کسب مقام، این قدر حریص نمی شوم. ذو القرنین از نابودی آن سدّ باشکوه در روز قیامت سخن گفت.

خوشا به حال کسی که کاری انجام دهد نابودنشده!

هر کاری که برای تو باشد و در آن اخلاص باشد، تو آن را می پذیری و ثواب آن هرگز نابود نمی شود.

\* \* \*

ذَوُ الْقَرْنَيْنِ کیست؟ سدّی که او ساخت، کجاست؟ به مطالعه و تحقیق ادامه می دهم، نظریات مختلفی در این زمینه مطرح شده است، بعضی از آن نظریات، بسیار ضعیف می باشند. از میان آن ها این سه نظریه، قوی تر است:

\* نظریه اوّل: پادشاه چین.

ذَوُ الْقَرْنَيْنِ یکی از پادشاهان کشور چین به نام «شین هوانک تی» بوده است و منظور از سدّی که او ساخت، «دیوار چین» می باشد. او با ساختن دیوار چین، مانع از حمله مغول ها به چین شد.

این نظریه به دو دلیل درست نیست:

ص: ۲۰۵

۱- قرآن سَدُّ ذُو الْقَرْنَيْنِ را بین دو کوه می داند، اما دیوار چین بر فراز کوه ها می باشد.

۲- قرآن می گوید سَدُّ ذُو الْقَرْنَيْنِ از آهن و مس ساخته شد، اما دیوار چین با آجر و سنگ ساخته شده است.

\* نظریه دوم: اسکندر مقدونی.

این نظریه ذُو الْقَرْنَيْنِ را اسکندر مقدونی می داند. اسکندر مقدونی که ۳۵۶ سال قبل از میلاد مسیح در یونان به دنیا آمد و بعد از پدرش به حکومت رسید، او به فلسطین، مصر، عراق، ایران حمله کرد و همه این کشورها را زیر سلطه خود در آورد. (۹۴)

این نظریه هم به سه دلیل زیر درست نیست:

۱- قرآن ذُو الْقَرْنَيْنِ را به عنوان کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشت معرفی می کند، اسکندر مشرک بود، بُت می پرستید و برای سیاره «مشری» قربانی می کرد.

۲- در کتاب های تاریخی ذکر نشده که اسکندر سدی با آن ویژگی هایی که قرآن می گوید، ساخته باشد.

۳- قرآن می گوید ذُو الْقَرْنَيْنِ با عدل و مدارا با مردم رفتار می کرد، اما تاریخ از ظلم و خونریزی های اسکندر، سخن های زیادی گفته است.

\* نظریه سوم: کوروش

این نظریه می گوید ذُو الْقَرْنَيْنِ همان کوروش (بنیانگذار حکومت هخامنشی در ایران) می باشد، او تا ۵۲۹ سال پیش از میلاد مسیح حکومت می کرده است.

در این نظریه، به این چهار نکته توجه می شود:

ص: ۲۰۶

## ۱ - یکتاپرستی و عدل کوروش

از نوشته هایی که از زمان کوروش به ما رسیده است معلوم می شود او یکتاپرست بوده است و همواره با عدل و مدارا رفتار می کرده است. (۹۵)

## ۲ - سفر کوروش به غرب و شرق

کوروش به سوی یونان (که سمت غرب است) رفت و پادشاه آنجا را اسیر کرد و سپس او را عفو نمود، همچنین در تاریخ از سفر کوروش به شرق سخن گفته اند.

## ۳ - ساختن سد آهنین

در سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه، سلسله کوه هایی است که همچون یک دیوار شمال را از جنوب جدا می کند. در میان آن رشته کوه ها، فقط یک تنگه وجود دارد که شمال را به جنوب متصل می کند. اسم آن تنگه «داریال» است. امروزه در آن تنگه، دیواری آهنین وجود دارد که بسیار قدیمی به نظر می آید.

در نزدیکی آن دیوار، نهری به نام «سائرس» وجود دارد. یونانیان کوروش را به نام «سائرس» می خواندند. همچنین در آثار باستانی ارمنی از این دیوار به عنوان «تنگه کوروش» یاد شده است. بعضی تاریخ نویسان از سفر کوروش به شمال سخن گفته اند، همه این ها شاهد بر این است که کوروش آن دیوار آهنین را ساخته است.

## ۴ - هدف کوروش از ساخت سد

کوروش با ساختن آن دیوار آهنین می خواست شمال را از جنوب جدا کند، با این کار او، در طول مسیر دریای خزر، سلسله کوه های قفقاز و دریای سیاه

هیچ کس نمی توانست از شمال به جنوب بیاید.

در طول هزاران کیلومتر، تنها راه عبور از شمال به جنوب، آن تنگه بود که کوروش در آنجا دیوار آهنین ایجاد کرد.

۵ - آن مردم وحشی که بودند؟

این نظریه می گوید: «آنان همان یاجوج و ماجوج بودند». آن ها قومی وحشی بودند که در شمال کوه های قفقاز زندگی می کردند و گاهی به جنوب آن کوه ها حمله می کردند و دست به قتل و غارت می زدند.

وقتی کوروش آن دیوار آهنین را ساخت دیگر آن قوم وحشی تا سال های سال نتوانستند به مناطق جنوبی حمله کنند. (۹۶)  
این تمام سخن درباره نظریه های سه گانه بود.

من احتمال می دهم که ذوالقرنین همان کوروش باشد، این یک احتمال است و نمی توان با یقین چنین سخنی گفت. (۹۷)

\*\*\*

چرا در قرآن توضیحات بیشتری درباره ذوالقرنین ذکر نشده است؟

قرآن، کتاب تاریخ نیست، در کتاب های تاریخی، سال، مکان و جزئیات یک ماجرا ذکر می شود، اما قرآن کتاب تربیتی است، برای همین فقط نکات تربیتی یک ماجرا در آن می آید.

این که من بدانم ذوالقرنین که بود و در چه سالی زندگی می کرد، چه دردی از امروز من دوا می کند؟ قرآن چیزی را بیان می کند که دواي درد همه انسان ها در طول تاریخ باشد.

این شیوه قرآن درس بزرگی برای ما می باشد. وقتی مدرسه می رفتم، در

ص: ۲۰۸

درس تاریخ مجبور بودم اعداد زیادی را حفظ کنم: سال تولد پادشاهان، مدت پادشاهی آنان، تعداد جنگ ها...

هنوز هم در فکر هستم آن اعداد چه فایده ای برای من داشتند، کاش یک نفر تاریخ را برای من به گونه ای می گفت که از آن برای زندگی آینده خود درس می گرفتم!

\*\*\*

به پایان سوره کهف نزدیک می شوم، در این سوره به سه سؤال بزرگان مکه پاسخ دادی. آنان این سؤال ها را از محمد(صلی الله علیه و آله) پرسیدند تا به خیال خود او را شکست بدهند، اکنون که آنان جواب سؤال های خود را شنیده اند آیا ایمان می آورند؟

در این چند آیه آخر به چند نکته اشاره می کنی که می تواند در ایمان آوردن آن کافران اثر بگذارد.

\*\*\*

### کهف: آیه ۱۰۲

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲)

انسان ها به جای این که تو را بپرستند، مخلوقات تو را می پرستند، بعضی ها فرشتگان و بعضی دیگر عیسی (علیه السلام) را می پرستند، آیا آنان گمان می کنند می توانند مخلوقات تو را به جای تو سرپرست و یاور خود بگیرند؟ تو در روز قیامت آتش جهنم را برای آنان آماده می کنی تا این کافران در آنجا قرار گیرند.

ص: ۲۰۹

**کَهِف: آیه ۱۰۶ - ۱۰۳**

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا (۱۰۶)

به راستی چه کسی در روز قیامت از همه زیانکارتر خواهد بود؟

کسانی که در این دنیا تلاش می کنند اما راه را گم کرده اند و به بیراهه می روند، آنان فکر می کنند در راه درست هستند و کار خوبی انجام می دهند، آنان دل به دنیا بسته اند و برای رسیدن به ثروت بیشتر تلاش می کنند، اما نمی دانند دنیا به هیچ کس وفا نمی کند.

به زودی مرگ سراغ آنان می آید و آنان با دست خالی روانه قبر می شوند، آنان به روز قیامت ایمان نداشتند، پس در روز قیامت کارهایی که در دنیا انجام داده اند، نابود می شود.

آری، در آن روز تو به کارهای آنان هیچ ارزشی نمی دهی، کیفر آنان، آتش جهنم است زیرا آنان در دنیا معجزات و پیامبران تو را به ریشخند می گرفتند.

**کَهِف: آیه ۱۰۸ - ۱۰۷**

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸)

کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، باغ های بهشت پذیرای آنان خواهد بود، آنان برای همیشه در آنجا از نعمت های زیبای تو بهره مند خواهند شد.

آنان آن قدر غرق نعمت های تو خواهند بود که هیچ وقت آرزوی بیرون رفتن از آنجا را نخواهند کرد، زیرا جایی بهتر از آنجا وجود ندارد که آنان آرزوی رفتن به آنجا را به دل داشته باشند.

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۱۰۹

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹)

هر موجودی که در جهان وجود دارد، نشانه ای از قدرت و علم توست، تعداد آن ها آن قدر زیاد است که نمی توان آن ها را شمرد.

تو برای خلق کردن موجودات، فقط گفتی «باش» و آن موجود خلق شد، چون همه موجودات از گفتن کلمه «باش»، خلق شدند، برای همین در این آیه از آن ها به عنوان کلمه یاد می کنی. البته تو هرگز مانند انسان سخن نمی گویی، تو جسم نداری.

آری، خورشید، ستارگان، زمین، همه با یک کلمه خلق شدند.

«ای خورشید باش».

با این سخن تو، خورشید با آن عظمت خلق شد، عظمت خورشید را وقتی می فهمم که این نکته را بدانم: «می توان یک میلیون و سیصد هزار کره زمین را درون خورشید جای داد».

ص: ۲۱۱



تو هزاران هزار ستاره در آسمان خلق کرده ای، یکی از آن ستارگان می تواند هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد!

آری، آن ستاره هشت میلیارد برابر خورشید است!

امروزه به آن ستاره «وی. یو» می گویند، در زمان قدیم به آن «کلب اکبر» می گفتند.

تو این ستاره را هم با گفتن یک کلمه «باش»، آفریدی!

\*\*\*

چه کسی می تواند تعداد آفریده های تو را بشمارد؟

در زمان قدیم برای نوشتن از قلم نی استفاده می شد، قلم نی را داخل مرکب یا جوهر سیاه رنگ می زدند و بر روی کاغذ می نوشتند.

در این آیه برای من مثالی بیان می کنی تا عظمت جهان را بهتر بفهمم: اگر قرار باشد من آفریده های تو را بشمارم، نیاز به کاغذ و جوهر و قلم دارم.

فرض می کنم که آب دریاها جوهر من باشد. من شروع به نوشتن کنم، اگر آن قدر بنویسم تا آب دریاها تمام شود، باز نمی توانم همه آفریده ها را بنویسم!

بعد از آن، آب چند دریای دیگر به جوهر تبدیل شود و من بنویسم، باز هم تعداد آفریده های تو تمام نمی شود.

\*\*\*

اگر انسان بخواهد تعداد ستارگانی که تاکنون در آسمان کشف شده اند را بشمارد چقدر زمان می برد؟

ستاره شناسان به این سؤال این گونه جواب داده اند: «اگر همه انسان های روی

زمین جمع بشوند، هر کدام از آن‌ها در هر ثانیه، ده ستاره را بشمارند و تمام عمر خود را صرف این کار کنند، باز سی هزار سال طول می‌کشد تا بتوانند همه ستارگان را بشمارند».

الله اکبر!

\*\*\*

### کَهِف: آیه ۱۱۰

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا  
(۱۱۰)

اکنون از محمّد (صلی الله علیه و آله) می‌خواهی تا به انسان‌ها چنین بگویی: «من هم مثل شما انسانی هستم ولی به من وحی می‌شود که خدای شما، خدایی یگانه است و هیچ شریکی ندارد، پس هر کس انتظار دیدن پاداش خدا را دارد، باید عمل شایسته انجام دهد و در پرستش خدا، هیچ کس را شریک نسازد».

آری، حکمت تو در این است که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همه قرار دهی. کسی که می‌خواهد الگوی انسان‌ها باشد باید از جنس خود آن‌ها باشد.

محمّد (صلی الله علیه و آله) انسان است، امّیا انسانی که برگزیده توست، او آن قدر شایستگی داشت که توانست با دنیای ملکوت ارتباط برقرار کند و وحی را دریافت کند. وحی، بزرگ‌ترین اتفاق جهان است و قلب پیامبر محلّ نزول وحی بود.

در پایان از من می‌خواهی تا از شرک آشکار و شرک پنهان پرهیز کنم، شرک آشکار که همان پرستیدن بت‌ها می‌باشد. تو را شکر می‌کنم که هرگز

ص: ۲۱۳

بُت پرست نبودم، اما امان از شرک پنهان!

شرک پنهان همان ریا و خودنمایی است!

من از ریاکاری به تو پناه می برم، خودت یاری ام کن که در همه کارهایم اخلاص داشته باشم.

اگر من برای خودنمایی نماز بخوانم و عبادت کنم، مردم از من تعریف می کنند، اما در روز قیامت امید من ناامید می شود و به ذلت و خواری می افتم.

آری، تو فقط کاری را می پذیری که در آن اخلاص باشد، تو کاری را که بوی ریا و خودنمایی داشته باشد قبول نمی کنی.

بارخدایا! خودت مرا از ریا و خودنمایی برهان! (۹۸)

ص: ۲۱۴

سوره مریم

اشاره

ص: ۲۱۵

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۹ قرآن می باشد.

۲ - مریم (علیها السلام) همان زن پاکدامنی است که عیسی (علیه السلام) را به دنیا آورد، در این سوره به مقام والا و پاکدامنی او اشاره شده است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: زندگی مریم (علیها السلام)، تولّد عیسی (علیه السلام)، داستان حضرت زکریّا (علیه السلام) و تولّد فرزندش یحیی (علیه السلام)، اشاره ای به داستان ابراهیم (علیه السلام)، قیامت، توبه، شفاعت در روز قیامت، قرآن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْعِص (۱) ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذِ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

در ابتدا، پنج حرف «کاف»، «ها»، «یا»، «عین» و «صاد» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفا» شکل گرفته است.

این آیات، یادآور مهربانی تو به «زکریا» می باشد، او بنده ای از بندگان تو بود

و تو او را به پیامبری فرستاده بودی. روزی او با صدای آهسته چنین دعا کرد: «خدایا! من پیر و ناتوان شده ام، موی سرم سفید شده است، تو هیچ گاه مرا از درگاه خود ناامید نکرده ای، من فرزندی ندارم، از کسانی که وارث من

می شونند، نگرانم! همسرم هم نازا می باشد، خدایا! از لطف و کرم خویش، فرزندی نیکوکار به من عطا کن که وارث من و وارث خاندان یعقوب باشد، خدایا! او را برای من وارثی شایسته قرار بده».

\* \* \*

وقتی زکریا فهمید تو مقامی بزرگ به مریم (علیها السلام) دادی، آرزو کرد که به او هم فرزندی همانند مریم (علیها السلام) بدهی.

وقتی پدر مریم (علیها السلام) از دنیا رفت، مریم (علیها السلام) دختر کوچکی بود، هیچ کس نمی دانست که مریم (علیها السلام) در آینده مادر عیسی (علیه السلام) خواهد شد.

در آن روزها، زکریا (علیه السلام) مسئول بزرگ کردن مریم (علیها السلام) بود، زکریا شوهرخاله مریم (علیها السلام) بود.

وقتی مریم (علیها السلام) در محراب مشغول عبادت بود، محراب با نور او روشن می شد. فرشتگان برای مریم (علیها السلام) میوه های بهشتی می آوردند، روزی از روزها زکریا (علیه السلام) به دیدار مریم (علیها السلام) آمد، در کنار محراب عبادت او ظرفی از انواع میوه ها را دید، متعجب شد، در آن فصل، این میوه ها هیچ کجا پیدا نمی شد، میوه های تازه در غیر فصل آن ها!

زکریا (علیه السلام) از مریم (علیها السلام) پرسید:

— ای مریم! این میوه ها را از کجا آورده ای؟

— این ها از طرف خداست، خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می دهد.

زکریا سکوت کرد، او در دلش آرزو کرد کاش فرزندی همچون مریم می داشت که تو او را این قدر دوست می داشتی و برای او از بهشت میوه می فرستادی. آن روز قلب زکریا در حسرت داشتن فرزند سوخت و رو به

درگاه تو کرد و گفت: «خدایا! من از کسانی که وارث من می شوند، نگرانم، به من فرزندی نیکوکار عطا کن که وارث من و وارث خاندان یعقوب باشد».

\*\*\*

در دعای زکریا، دو نکته مهم ذکر شده است:

\* نکته اول: نگرانی زکریا از وارثان

زکریا رئیس خادمان بیت المقدس بود. مردم به او اطمینان داشتند و نذرها و هدایای خود را به او می سپردند. اگر زکریا از دنیا می رفت در حالی که فرزندی نداشت، پسرعموهای او وارث او می شدند، این پسرعموها صلاحیت اداره اموال نذری را نداشتند و ممکن بود آن اموال را برای خود بردارند، زکریا می خواست فرزند صالحی داشته باشد تا بعد از او، این اموال را در راه صلاح دین و جامعه هزینه کند.

\* نکته دوم: وارث خاندان یعقوب

زکریا دعا کرد تا فرزند او وارث خاندان یعقوب باشد. منظور او از این سخن چه بود؟

زکریا (علیه السلام) از نسل «یعقوب (علیه السلام)» بود، یعقوب (علیه السلام) فرزند اسحاق (علیه السلام) بود و اسحاق (علیه السلام) هم فرزند ابراهیم (علیه السلام) بود.

بین زکریا و یعقوب (علیهما السلام) بیش از ۲۷۰۰ سال فاصله بود، در این فاصله زمانی، از نسل یعقوب (علیه السلام)، پیامبران زیادی مبعوث شده بودند. زکریا (علیه السلام) دوست داشت تا فرزندش، فرزندی معمولی نباشد. او دعا کرد فرزندش به مقام نبوت برسد و پیامبر باشد.

\*\*\*



يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

تو دعای زکریا(علیه السلام) را شنیدی و فرشته ای را نزد زکریا(علیه السلام) فرستادی تا پیام تو را به او برساند. صدایی به گوش زکریا(علیه السلام) رسید: «ای زکریا! ما تو را به پسری بشارت می دهیم که نامش یحیی است، پیش از این همنامی برای او قرار نداده ایم».

زکریا(علیه السلام) در جواب گفت: «چگونه من صاحب پسری خواهم شد، حال آن که همسر من نازا می باشد و من نیز پیری افتاده و ناتوان شده ام».

فرشته در جواب گفت: «اراده خدا چنین است و این کار برای او آسان است، او تو را از هیچ آفرید، اکنون می تواند از تو و همسر تو، پسری بیافریند».

زکریا(علیه السلام) به فکر فرو رفت، آیا این پیام از طرف تو بود؟ آیا اینان که با او سخن گفتند فرشتگان بودند؟ شاید صدای شیطان را شنیده است!

زکریا(علیه السلام) چه باید می کرد، شیطان هم می تواند برای فریب مردم، با آنان سخن بگوید، زکریا(علیه السلام) می خواست مطمئن شود که این مژده از طرف توست، پس او چنین گفت: «بارخدا یا! برای من نشانه ای قرار بده تا بدانم این بشارت از طرف توست».

تو می خواهستی تا زکریا(علیه السلام) را یاری کنی و کاری کنی که او از این شک بیرون بیاید، به او وحی کردی: «ای زکریا! از این لحظه تا سه شبانه روز، زبان تو از کار می افتد و دیگر نمی توانی با مردم سخن بگویی، این نشانه ای برای توست، تو فقط با رمز و اشاره با مردم سخن خواهی گفت».

این نشانه ای برای زکریا(علیه السلام) بود، وقتی نزد مردم آمد، متوجه شد که قادر به سخن گفتن با آنان نیست. دوستان او تعجب کردند که چرا زکریا(علیه السلام) با آنان سخن نمی گوید، او با اشاره به آنان فهماند که از پیش او بروند و صبح و شام به ذکر خدا مشغول شوند.

زکریا(علیه السلام) منتظر بود تا سه روز تمام شود، اگر زبان او پس از سه روز به حالت قبل برمی گشت، معلوم می شد که آن مژده از طرف فرشتگان بوده است. وقتی سه روز تمام شد، بار دیگر زکریا(علیه السلام) توانست سخن بگوید، آن زمان یقین کرد که این کار خداست، شیطان هرگز نمی تواند چنین کاری کند، این گونه بود که زکریا(علیه السلام) سر به سجده شکر گذاشت. (۹۹)

پس از مدتی، «یحیی» به دنیا آمد، پدر، پسر عزیزش را در آغوش گرفت و می بوسید و می بویید، او نمی دانست چگونه تو را شکر کند، آری، زکریا(علیه السلام) به آرزوی بزرگ خود رسیده بود و اشک شوق بر دیدگانش جاری بود.

آری، اگر من هم خواسته های خود را از عمق وجودم از تو بخواهم، تو دعایم را مستجاب می کنی، کسی که به در خانه تو بیاید، هرگز ناامید نمی شود، تو زکریا(علیه السلام) را در حالی که ناامید از داشتن فرزند شده بود، به آرزویش رساندی، آری، در ناامیدی، بسی امید است.

وقتی زکریا(علیه السلام) به آرزویش رسید، تو را فراموش نکرد، بلکه شکر نعمت تو

را به جا آورد.

\* \* \*

### مریم: آیه ۱۴ - ۱۲

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴)

وقتی یحیی به سن سه سالگی رسید، به او مقام نبوت دادی و با او چنین سخن گفتی: «ای یحیی! با تمام قدرت و توان در تبلیغ کتاب آسمانی تورات بکوش».

در همان کودکی او را به پیامبری مبعوث کردی و مهربانی و رحمت خود را به او ارزانی داشتی، به او پاکی روح و عمل عطا کردی. او وظیفه داشت تا تورات را برای مردم بخواند، تورات کتاب آسمانی موسی (علیه السلام) بود. یحیی، ادامه دهنده راه موسی (علیه السلام) بود.

یحیی بنده پرهیزکار تو بود و با پدر و مادرش مهربان بود. او هرگز ستمکار و نافرمان نبود.

\* \* \*

### مریم: آیه ۱۵

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)

تو می دانی که انسان در سه لحظه دچار وحشت و ترس شدید می شود: لحظه ای که به این دنیا می آید، لحظه ای که جان می دهد، لحظه ای که زنده می شود و برای حسابرسی از قبر برمی خیزد. تو به یحیی (علیه السلام) در این سه لحظه

ص: ۲۲۲

یحیی (علیه السلام) بنده برگزیده توست، تو در این لحظات رحمت خود را بر او نازل می کنی و او در سایه لطف تو آرام می گیرد.

اکنون که فهمیدم لحظات سختی در پیش رو دارم، از تو می خواهم که در آن لحظه ای که عزرائیل می آید تا جان مرا بگیرد، بر من مهربانی کنی، آن لحظه ای که سر از قبر برمی آورم و برای حسابرسی به پیشگاهت حاضر می شوم، رحمت خود را نصیب من گردانی که جز به لطف تو به هیچ چیز دیگر دل نبسته ام.

\*\*\*

### مریم: آیه ۲۲ - ۱۶

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ نَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْ بِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲)

در این آیات از مریم (علیها السلام) سخن می گویی، او از مردم جدا شد و به بیت المقدس رفت تا جای خلوتی برای عبادت داشته باشد. او طرف شرقی بیت المقدس را انتخاب کرد تا از هرگونه رفت و آمدی به دور باشد و به راز و نیاز بپردازد. او پرده ای نیز آویخت تا خلوتگاهش کامل شود.

تو جبرئیل را به سوی مریم فرستادی، جبرئیل به شکل انسانی زیبا بر مریم

ظاهر شد. نام دیگر جبرئیل «روح القدس» است.

مریم دختری پاکدامن بود، او وقتی دید مردی به خلوتگاه او راه پیدا کرده است به وحشت افتاد و گفت:

\_\_\_ من از شرّ تو به خدای مهربان پناه می برم، اگر از خدا می ترسی از اینجا دور شو!

\_\_\_ من فرستاده خدای تو هستم تا پسری پاک و پارسا به تو ببخشم.

\_\_\_ چگونه برای من پسری باشد در صورتی که هیچ مردی با من تماس نگرفته است، من شوهر ندارم و زنی بدکاره هم نبوده ام.

\_\_\_ فرمان خدای تو چنین است. خدای تو گفته است که این کار برای من آسان است. خدا می خواهد پسر تو را نشانه ای از قدرت خود و رحمتی از طرف خود قرار دهد. این امری قطعی است و جای گفتگو ندارد.

جبرئیل در آستین مریم (علیها السلام) دمید و مریم (علیها السلام) حامله شد. تو اراده کردی که به او عیسی (علیه السلام) را عطا کنی، اکنون عیسی (علیه السلام) در رحم او بود، او وجود بچه ای را در رحم خود احساس کرد.

مریم (علیها السلام) فهمید که باید از بیت المقدس بیرون برود، او از شهر خارج شد و به مکان خلوتی دور از شهر پناه برد.

عیسی (علیه السلام) نشانه ای از قدرت تو بود، همان گونه که او با معجزه تو به وجود آمده بود، رشد او هم در رحم مادرش، عادی نبود، بلکه چیزی شبیه به معجزه بود، فرزند انسان نه ماه در رحم مادر می ماند تا به رشد کامل برسد، اما عیسی (علیه السلام) فقط در مدّت نه ساعت به رشد کامل رسید. (۱۰۰)

مریم (علیها السلام) قبل از این که کسی از وضع ظاهری او خبردار شود، از شهر خارج

شد و آرام آرام به سوی بیابان رفت. از یک طرف خوشحال بود که تو به او فرزندی عطا کرده ای و از طرف دیگر، نگران حرف مردم بود.

\*\*\*

### مریم: آیه ۲۶ - ۲۳

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا (۲۳) فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَزَى إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا (۲۵) فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶)

مریم (علیها السلام) در دل بیابان به پیش می رفت تا این که وقت زایمانش فرا رسید، به درخت خرماي خشکیده ای پناه برد و فرزندش را به دنیا آورد. مریم (علیها السلام) در اوج نگرانی بود، وقتی او با فرزندش به شهر بازگردد، مردم به او چه می گویند؟ چه کسی حرف های او را باور می کند؟ آیا او به مردم بگوید که جبرئیل بر او دمیده است و او حامله شده است؟ اینجا بود که او آرزوی مرگ کرد و گفت: «کاش پیش از این مرده بودم و از یاد رفته بودم».

ناگهان صدایی به گوش او رسید: «غمگین مباش».

این چه کسی بود که با مریم (علیها السلام) سخن می گفت؟

او فرزندش عیسی (علیه السلام) بود، تو او را به قدرت خود به سخن آوردی تا به مادرش آرامش را هدیه کند، عیسی (علیه السلام) با مادر سخن می گوید: «غمگین مباش، خدا کنار تو نهر آبی جاری کرده است، شاخه درخت خرما را تکان بده تا خرماي تازه بر تو فرو ریزد، از آن خرما بخور و آب بنوش و شاد باش! وقتی

ص: ۲۲۵

کسی از انسان ها را دیدی، آن ها از تو درباره من خواهند پرسید، به آنان بگو که روزه سکوت گرفته ای و امروز با هیچ کس سخن نمی گویی».

مریم(علیها السلام) با شنیدن این سخنان آرام شد، لبخندی به فرزندش عیسی(علیه السلام) زد، دستش را به سوی شاخه خشکیده خرما برد، به قدرت تو آن شاخه سبز شد و میوه داد و خرمای تازه برایش فرو ریخت. او از خرما خورد و آب نوشید و پارچه ای به عیسی(علیه السلام) پیچید و او را در آغوش گرفت و به سوی شهر حرکت کرد.

\*\*\*

### مریم: آیه ۲۹ - ۲۷

فَأْتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا (۲۸)  
فَأَشَارَتْ إِلَيْهٖ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹)

مریم(علیها السلام) نزدیک شهر رسید، مردم دیدند که او نوزادی را در آغوش گرفته است، همه با تعجب به او نگاه کردند، مریم(علیها السلام) مانند مادر با آن نوزاد رفتار می کند، آیا این کودک از مریم(علیها السلام) است. آنان جلو آمدند و از مریم(علیها السلام) سؤال کردند که این کودک را از کجا آورده ای، مریم(علیها السلام) پاسخی نداد و با اشاره به آنان فهماند که روزه سکوت گرفته است.

در آن روزگار، روزه سکوت، نوعی آیین مذهبی بود، هر کسی می توانست این روزه را بگیرد، او باید از صبح تا شب هیچ سخنی بر زبان نمی آورد، (البته اسلام این آیین مذهبی را تأیید نکرد).

زنان شهر با خود گفتند: «مریم زنا کرده است و کودکی به دنیا آورده است، او چه کار زشتی کرده است» و به صورت او آب دهان انداختند. مریم (علیها السلام) هیچ پاسخی به آنان نداد و به سوی بیت المقدس پیش می رفت تا به محلّ عبادت خود برسد. وقتی مریم (علیها السلام) وارد محراب خود شد به نماز ایستاد، گروهی از بزرگان نزدش آمدند و گفتند: «ای مریم! تو کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی، ای خواهر هارون! پدر تو مرد بدی نبود و مادر تو زن بدکاره ای نبود! چرا تو بدکاره شدی؟ این نوزاد را از کجا آورده ای؟».

مریم (علیها السلام) با دست به عیسی (علیه السلام) اشاره کرد و به آنان فهماند که با او سخن بگویند و از او سؤال کنند. آنان عصبانی شدند و گفتند: «چگونه با نوزادی که در گهواره است سخن بگوییم».

\* \* \*

آنان به مریم (علیها السلام) گفتند: «ای خواهر هارون!»، منظور آنان از این سخن چه بود؟

در میان آنان مردی به نام «هارون» زندگی می کرد، او آن قدر اهل تقوا و پرهیز از گناه بود که نامش ضرب المثل شده بود. هر وقت می خواستند مردی را به پاکی یاد کنند می گفتند: «او برادر هارون است»، اگر می خواستند زنی را به پاکدامنی یاد کنند می گفتند: «او خواهر هارون است».

در واقع این ضرب المثلی در میان مردم آن روزگار بود، آنان به مریم (علیها السلام) گفتند: «ای خواهر هارون»، منظور آنان این بود که ما تو را به پاکی و پاکدامنی می شناختیم، این چه کاری بود که تو انجام دادی؟

\* \* \*



قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا  
بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳)

ناگهان عیسی (علیه السلام) به سخن آمد و چنین گفت:

من بنده خدا هستم!

خدا به من کتاب آسمانی و مقام نبوت عطا کرده است، من پیامبر خدا هستم.

هر کجا باشم، مرا مبارک قرار داده است، من مایه خیر و رحمت برای شما هستم.

خدا از من خواسته است که تا زنده ام، نماز بر پا دارم و زکات بدهم و به مادرم مهربانی کنم، او مرا ستمکار و نافرمان قرار نداده است.

خدایا! از تو می خواهم درود خود را در سه زمان بر من نازل کنی، روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که دوباره زنده می شوم.

\*\*\*

همه از شنیدن سخن عیسی (علیه السلام) تعجب کردند، آنان فهمیدند که معجزه بزرگی روی داده است. سخن عیسی (علیه السلام) چقدر زیبا، کوتاه و پر معنا بود، همه چیز را برای آنان بیان کرد.

او خود را بنده خدا نامید تا مردم او را فرزند خدا ندانند، به آنان فهماند که او پیامبری از پیامبران بزرگ خداست و خدا به او کتاب انجیل را می دهد.

او باید از مادرش نیز رفع اتهام می کرد، با سخنی زیبا نشان داد که او فرزندی پاک و حلال است.

به مردم گفت که خدا از من خواسته احترام مادر خود را بگیرم و به او خدمت کنم، این نشان می دهد که مادر چقدر احترام دارد. افسوس که بعضی انسان ها به مادر خود، بی احترامی می کنند، اگر به پست و مقامی می رسند، مادر را فراموش می کنند. عیسی (علیه السلام) به مقام بالای خود اشاره می کند و می گوید من با همه این مقام های آسمانی، وظیفه دارم به مادرم خدمت کنم.

\* \* \*

### مریم: آیه ۳۵ - ۳۴

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵)

این سخن حقی است، عیسی (علیه السلام) خود را بنده تو نامید، او بنده توست، اما گروهی از مردم درباره او شک و تردید دارند و او را فرزند تو می دانند، برای تو هرگز شایسته نیست فرزندی داشته باشی، تو بالاتر از این هستی که فرزند داشته باشی.

فرزند داشتن نشانه نیاز است، تو خدای بی نیاز هستی، هرچه را اراده کنی، به آن می گویی: «باش»، پس آن چیز به وجود می آید، تو به هیچ چیز نیاز نداری.

\* \* \*

### مریم: آیه ۴۰ - ۳۶

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۸) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ

ص: ۲۲۹

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ (۴۰)

عیسی (علیه السلام) در گهواره بود و سخن خود را با مردم چنین ادامه داد: «ای مردم! خدای یگانه، پروردگار من و شماست، او را پرستش کنید، راه راست در یکتاپرستی است».

اما مردم درباره عیسی (علیه السلام) اختلاف نظر پیدا کردند، گروهی او را فرزند تو خواندند، گروهی هم او را یکی از سه خدا تصور کردند (آنان معتقد به سه خدا شدند: خدای پدر، خدای پسر، خدای روح القدس. منظور از روح القدس، فرشته ای به نام جبرئیل می باشد).

عیسی (علیه السلام) با مردم سخن گفت و از آنان خواست تا فقط تو را پرستند، پس وای بر کسانی که سخن او را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند، دیدار روز قیامت برای کافران با عذابی سخت و وحشتناک همراه خواهد بود، وای بر آنان از عذاب روز قیامت!

آنان در این دنیا راه گمراهی را انتخاب می کنند، آنان امروز سخن حق را نمی شنوند و حق را نمی بینند و چشم و گوش خود را بر حقیقت می بندند، اما وقتی روز قیامت فرا رسد، چقدر شنوا و بینا می شوند! آن روز چه خوب می شنوند و چه خوب می بینند!

آن روز می فهمند که در این جهان به خود ستم می کردند، کاش آنان از روز قیامت می ترسیدند، روز قیامت، روز حسرت و پشیمانی است!

آن روز دیگر کار از کار می گذرد، همه چیز به پایان می رسد، مؤمنان به بهشت می روند و کافران به جهنم وارد می شوند. وقتی آنان در عذاب گرفتار

می شوند، حسرت می خورند که چرا به خود ظلم و ستم کردند و راه کفر را پیش گرفتند.

آنان امروز شیفته زندگی دنیا گشته اند، آنان دچار غفلت بزرگی شده اند و تا قیامت را نبینند، به آن ایمان نمی آورند.

این زمین با همه زیبایی ها و نعمت هایش از آن آنان نیست، روزی می آید که همه می میرند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

تو دنیا را آفریدی و قبل از برپایی قیامت، همه انسان ها می میرند، زمین از آن تو می شود، همانطور که الآن هم از آن توست، تو همیشه فرمانروای جهان می باشی، در آن روز هیچ کس غیر از تو زنده نخواهد بود.

ص: ۲۳۱

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَأَعْتَرِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

اکنون برای من از ابراهیم (علیه السلام) سخن می گویی، ابراهیم (علیه السلام) یکی از پیامبران بزرگ تو بود، او بسیار راستگو بود. وقتی کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می کرد. (۱۰۱)

آذر بُت پرست بود و دوست داشت که ابراهیم (علیه السلام) هم مانند او بُت ها را بپرستد، اما ابراهیم (علیه السلام) به او چنین گفت: «ای پدر! چرا بُتی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و نه به نیازهای تو پاسخ می گوید».

در اینجا از آذر به عنوان «پدر» ابراهیم (علیه السلام) یاد می کنی، در حالی که او عموی ابراهیم (علیه السلام) بود، به راستی هدف تو از این سخن چیست؟

آذر، ابراهیم (علیه السلام) را بزرگ کرده بود و بر او ولایت داشت، ابراهیم (علیه السلام) می خواست در برابر سرپرستی که او را به کفر می خواند، ایستادگی کند و او را از انحراف بزرگی که داشت، برحذر دارد.

اگر می گفتی که ابراهیم (علیه السلام) عمویش آذر را به یکتا پرستی خواند، اهمیت کار ابراهیم (علیه السلام) مشخص نمی شد، من وقتی اهمیت کار ابراهیم (علیه السلام) را می فهمم که بدانم ابراهیم (علیه السلام) در مقابل کسی ایستاد که نقش پدر را برای او داشت.

تو می خواهی به من بگویی که هرگز تحت تأثیر قدرت برتر از خودم قرار نگیرم، اگر پدر، جامعه یا حکومت مرا به راهی فرا خواند که رضای تو در آن نیست، هرگز آن را نپذیرم، باید مانند ابراهیم (علیه السلام) در مقابل گمراهی بایستم.

\*\*\*

سخن ابراهیم (علیه السلام) با عمویش ادامه پیدا می کند:

ص: ۲۳۳

\_\_\_ تو از شیطان پیروی می کنی، من می ترسم که به واسطه پیروی و دوستی شیطان، عذاب بر تو نازل شود.

\_\_\_ ای ابراهیم! آیا از بُت ها نفرت داری؟ اگر اینجا بمانی و به این حرف ها ادامه بدهی، تو را سنگسار می کنم، باید برای مدّتی طولانی از من جدا شوی!

\_\_\_ خداحافظ! من از پیش تو می روم، من از خدای خود برای تو طلب عفو می کنم که او نسبت به من مهربان است. من از شما و بُت های شما برای همیشه دور می شوم و فقط خدای خود را می خوانم. امیدوارم که خدا پاسخ مرا بدهد و مرا ناامید نکند.

\* \* \*

ابراهیم(علیه السلام) از آنان جدا شد، مدّتی با آنان مبارزه کرد، یک روز به بتکده رفت و با تبر همه بُت ها را از بین برد. آنان ابراهیم(علیه السلام) را دستگیر کردند و تصمیم گرفتند او را در آتش زنده بسوزانند. آنان آتش بزرگی افروختند و ابراهیم(علیه السلام) را در آتش انداختند.

تو آتش را بر ابراهیم(علیه السلام) گلستان کردی و او را نجات دادی، پس از این ماجرا، ابراهیم(علیه السلام) تصمیم گرفت مهاجرت کند. او از وطن خود که بابل (شهری در عراق) بود به فلسطین رفت. مدّتی در آنجا ماند، سپس به مصر رفت و بار دیگر به فلسطین بازگشت.

تو به عنوان پاداش به ابراهیم(علیه السلام) پسری به نام اسحاق عطا کردی و به اسحاق هم فرزندی به نام یعقوب دادی. اسحاق و یعقوب(علیهما السلام) را از پیامبران خود قرار دادی، آری، تو نسلی پر از خیر و برکت به ابراهیم(علیه السلام) عنایت کردی، از رحمت

ص: ۲۳۴

خاص خود به آنان عطا کردی و برای آنان نام نیک و مقام برجسته ای در میان همه امت ها قرار دادی.

\*\*\*

تو به ابراهیم (علیه السلام) پسر دیگری به نام «اسماعیل» دادی، ولی نام او را در اینجا ذکر نمی کنی. علت چیست؟

اسماعیل قبل از ابراهیم (علیه السلام) از دنیا رفت، در واقع تنها وارث ابراهیم (علیه السلام)، اسحاق (علیه السلام) بود، برای همین در اینجا از اسحاق نام بردی و نام اسماعیل را ذکر نکردی، آری، پیامبران بنی اسرائیل، همه از نسل اسحاق بودند. (۱۰۲)

البته آخرین پیامبر تو از نسل اسماعیل است، وقتی نزدیک به ۳۵۰۰ سال از مرگ اسماعیل گذشت، محمد (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمد.

آری، اسماعیل قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، او با مادرش هاجر در مکه زندگی می کرد، تو از ابراهیم (علیه السلام) خواستی تا اسماعیل را در راه تو قربانی کند و ابراهیم (علیه السلام) آماده انجام این مأموریت شد، سپس تو گوسفندی فرستادی و ابراهیم (علیه السلام) آن گوسفند را ذبح کرد.

\*\*\*

### مریم: آیه ۵۳ - ۵۱

وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَوْسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)

اکنون از موسی (علیه السلام) یاد می کنی، او بنده بااخلاص تو بود، او فرستاده تو و

ص: ۲۳۵



پیامبری بزرگوار بود. تو از او خواستی برای مناجات با تو به کوه طور بیاید و از مردم دوری کند.

او به کوه طور آمد و در آنجا به عبادت تو مشغول شد، تو او را از سمت راست کوه طور ندا دادی و او را به درگاه خود نزدیک ساختی تا با او راز بگویی، برادرش هارون را به پیامبری رساندی تا او را در راهی که در پیش دارد یاری کند.

آری، تو به موسی (علیه السلام) مقامی بس بزرگ دادی، موسی هم از نسل ابراهیم (علیه السلام) بود، بین موسی (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) ۹۰۰ سال فاصله است.

\* \* \*

### مریم: آیه ۵۵ - ۵۴

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵)

اکنون از اسماعیل (علیه السلام) یاد می کنی، همان که درست پیمان بود. مردم به او «صادق الوعد» می گفتند. تو او را برای هدایت مردم فرستادی و به او مقام نبوت عطا کردی. او خانواده خود را به نماز و زکات فرمان می داد و همواره تو از او راضی و خشنود بودی.

\* \* \*

نام دو تن از بندگان برگزیده تو «اسماعیل» است: اسماعیل پسر ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل پسر حزقیل.

ص: ۲۳۶

امام صادق(علیه السلام) به یکی از یاران خود چنین فرمود: «منظور از اسماعیل در این آیه، اسماعیل بن حزقیل است». همان کسی است که به نام «صادق الوعد» معروف شد.

«صادق الوعد» یعنی «درست پیمان».

او با یکی از دوستان خود وعده داشت، او به سر قرار خود رفت ولی دوست او نیامد، او مدّت زیادی در آنجا منتظر ماند. به همین علّت او را به این نام خواندند.

\*\*\*

تو اسماعیل بن حزقیل را برای هدایت مردم فرستادی، او آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از بُت پرستی نهی کرد، اما مردم او را اسیر کردند و شکنجه زیادی کردند و با بی رحمی، پوست سر و صورت او را کُندند.

تو فرشته عذاب را نزد او فرستادی، فرشته به او گفت: «ای اسماعیل! خدا مرا نزد تو فرستاده است، از من بخواه تا این مردم را به عذاب سختی گرفتار سازم». اسماعیل به او گفت: «نیازی به عذاب نیست».

آن گاه تو با او سخن گفتی: «ای اسماعیل! خواسته و آرزوی تو چیست؟».

اسماعیل در جواب چنین گفت: «خدایا! من شنیده ام که در آینده، گروهی از مردم حسین(علیه السلام) را مظلومانه شهید می کنند. تو در روزگار رجعت، امام حسین(علیه السلام) را به دنیا باز می گردانی تا از دشمنان خود انتقام بگیرد، مرا هم همراه او بازگردان».

تو هم دعای او را مستجاب می کنی، پس از آن که مهدی(علیه السلام) ظهور کند و روی

زمین حکومت کند، روزگار رجعت فرا می رسد، در آن روز گروهی از بندگان خوب تو به دنیا باز می گردند، همچنین گروهی از دشمنان آنان زنده می شوند تا سزای ستم ها و ظلم های خود را ببینند. همه این ها به قدرت بی پایان تو امکان پذیر است.

در روزگار رجعت، اسماعیل بن حزقیل زنده خواهد شد تا از دشمنان خود انتقام بگیرد. (۱۰۳)

\*\*\*

### مریم: آیه ۵۷ - ۵۶

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷)

اکنون از ادريس (عليه السلام) یاد می کنی که او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود، تو او را به جای بلندی بالا بردی.

\*\*\*

ادريس (عليه السلام) به جای بلندی بالا رفت.

منظور از این سخن چیست؟

روزی فرشته ای نزد ادريس (عليه السلام) آمد و از او خواست تا برایش دعا کند، ادريس (عليه السلام) برای فرشته دعا کرد، دعای ادريس (عليه السلام) در حق آن فرشته مستجاب شد و آن فرشته بسیار خوشحال شد. او به ادريس (عليه السلام) چنین گفت:

\_\_\_ ای ادريس! آیا از من درخواستی داری؟

\_\_\_ من شنیده ام عزرائیل در آسمان است. می خواهم او را ببینم.

ص: ۲۳۸

اینجا بود که آن فرشته ادریس (علیه السلام) را همراه خود به سوی آسمان ها برد و تا آسمان چهارم بالا رفتند. وقتی آنان بین آسمان چهارم و پنجم بودند، عزرائیل را دیدند، او با تعجب به ادریس (علیه السلام) نگاه کرد. ادریس (علیه السلام) به او سلام کرد و چنین گفت:

— ای عزرائیل! چه شده است؟ چرا این قدر تعجب کرده ای؟

— ای ادریس! خدا به من فرمان داده بود تا جان تو را در بین آسمان چهارم و پنجم بگیرم، وقتی خدا چنین فرمانی داد فکر کردم که تو چگونه به اینجا خواهی رسید. می دانستم بین هر آسمان تا آسمان بعدی، پانصد سال راه است، تو باید دوهزار سال در راه باشی تا به اینجا برسی! اکنون دیدم که تو به اختیار خودت به اینجا آمدی، از این فرشته خواستی تا تو را به اینجا بیاورد تا من جان تو را بگیرم. (۱۰۴)

آری، ادریس (علیه السلام) به خواست خودش به محلی رفت که عزرائیل باید جانش را می گرفت، او تا آسمان چهارم بالا رفت.

این ماجرا درس بزرگی برای من است، هرگز نمی توان از مرگ فرار کرد، هیچ کس نمی داند در کجا مرگ او فرا می رسد، او به اراده خود به سوی محل مرگ خود رفت.

\*\*\*

### مریم: آیه ۵۸

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸)

ص: ۲۳۹

تو در این آیات از پیامبران بزرگ خود نام بردی، زکریا، یحیی، عیسی، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، اسماعیل بن حزقیل و ادریس (علیهم السلام)!

همه این ها پیامبران تو بودند و تو نعمت خود را بر آنان نازل کردی، آنان را هدایت کردی. آنان بندگان برگزیده تو بودند.

تو آنان را از میان چه کسانی برگزیدی؟

از میان فرزندان آدم.

از میان دودمان کسانی که با نوح (علیه السلام) سوار کشتی شدند.

از میان نسل ابراهیم (علیه السلام).

از میان نسل یعقوب (علیه السلام).

همه آنان پیامبران تو بودند که آن ها را برای هدایت مردم فرستادی، (ادریس از نظر زمانی به آدم نزدیک تر بود، او از نسل ابراهیم بود، اسحاق هم پسر ابراهیم بود. بقیه پیامبران که نامشان در اینجا آمد از نسل اسحاق بودند: یعقوب، زکریا، یحیی، عیسی، موسی، اسماعیل بن حزقیل (علیهم السلام)).

همچنین تو گروهی دیگر از بندگان خوبت را برگزیدی که پیامبر نبودند، افرادی همچون مریم (علیها السلام) که بنده خوب تو بود. تو شهدا و نیکوکاران را برای مقام قرب خود برگزیدی.

پیامبران و بندگان خوب تو یک ویژگی مهم داشتند: وقتی سخنان و آیات تو برای آنان خوانده می شد، گریه کنان به سجده می رفتند. آنان نهایت فروتنی و خضوع خود را این گونه نشان می دادند و در مقابل عظمت تو به خاک می افتادند.

ص: ۲۴۰

## مریم: آیه ۶۲ - ۵۹

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲)

همه بنی اسرائیل از نسل اسحاق بودند، اسحاق پسری به نام یعقوب داشت. نام دیگر یعقوب، اسرائیل بود. یعقوب، دوازده پسر داشت، فرزندان این دوازده پسر، بنی اسرائیل را تشکیل دادند.

گروه زیادی از بنی اسرائیل از مکتب انسان ساز پیامبران جدا شدند و فرزندان ناشایستی برای نیاکان خود شدند، آنان همه از نسل ابراهیم (علیه السلام) بودند، اما نماز را ترک کردند و از شهوت ها پیروی نمودند، آنان به زودی سزای این گمراهی خود را خواهند دید.

این عذاب تو حتمی است، آری، هر کس که از راه پیامبران جدا شود و از شیطان پیروی کند، سزایش آتش جهنم است، البته کسانی که توبه کنند و ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند به بهشت می روند و هرگز به آنان ستمی نمی شود، آنان نتیجه کارهای خوب خود را می بینند.

تو به بندگان خوب خود باغ های جاودان بهشت را وعده دادی، درست است که کسی تاکنون بهشت را ندیده است اما وعده تو حتماً فرا می رسد.

آنان در بهشت هرگز سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوند، نه دروغی، نه زخمِ زبانی، نه سخن آزار دهنده ای!  
همواره آوای سلام و درود در بین آنان طنین انداز است، هر صبح و شب، رزق و روزیِ آنان در بهشت آماده است.

\*\*\*

من شنیده ام که در بهشت، شب نیست، آنجا فقط روز است و نور و روشنایی!

اگر این مطلب درست است چرا در این آیه چنین می خوانم: «هر صبح و شب، رزق آنان در بهشت آماده است»؟

این یک «کنایه» است. کنایه دیگر چیست؟

وقتی کودک بودم یک شب همراه با چند نفر از دوستان پدرم به خانه یکی از دوستانشان رفته بودم. صاحب خانه برای آوردن چای رفته بود که پدرم به دوستش رو کرد و گفت: «افسوس که چراغ خانه اش خاموش است».

من نگاه کردم، دیدم که پدرم راست می گوید، دو چراغ دیگر اتاق خاموش است، من بلند شدم و آن ها را روشن کردم. پدر از من سؤال کرد که چرا این کار را کردی؟ گفتم: «من دیدم شما ناراحت هستید که چراغ های اینجا خاموش است، خوب من هم آن ها را روشن کردم».

همه خندیدند، آن روز پدر برایم توضیح داد که این یک کنایه است، منظور این است که او فرزندی ندارد! اگر کسی هزاران چراغ در خانه اش روشن کند، اما فرزندی نداشته باشد، مردم می گویند چراغ خانه اش خاموش است.

ص: ۲۴۲

تو می گویی: «اهل بهشت، هر صبح و شامگاه روزی خود را آماده می یابند»، این کنایه است، منظور این است که آنان پیوسته پذیرایی می شوند، هر وقت غذا بخواهند، غذا برای آنان آماده است، لازم نیست صبح و شبی باشد یا فقط غذا را صبح و شام به آن ها بدهند، این یک کنایه است. اگر من عرب زبان باشم، این معنا را به خوبی درک می کنم. (۱۰۵)

\*\*\*

### مریم: آیه ۶۳

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)

اهل بهشت وقتی مهمان نعمت های زیبای تو می شوند، شکر تو را به جا می آورند، تو به آنان چنین می گویی: «این همان بهشتی است که من به بندگان پرهیزکار خود عطا می کنم».

آری، تو برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنم آماده کرده ای، وقتی کسی که کفر بورزد به جهنم می رود، جایگاه بهشتی او چه می شود؟

تو آن جایگاه را به مؤمنان می دهی، در واقع، اهل ایمان، وارث جایگاه بهشتی کسانی می شوند که به بهشت نیامده اند. این معنای سخن توست: «این همان بهشتی است که من به بندگان پرهیزکار خود عطا می کنم».

\*\*\*

### مریم: آیه ۶۴

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا

ص: ۲۴۳



سخن از پیامبران بزرگ شد، تو پیامبران را برای هدایت مردم فرستادی و فرشتگان را به سوی آنان نازل کردی. محمد(صلی الله علیه وآله) آخرین پیامبر توست، تو جبرئیل را فرستادی تا قرآن را بر قلب او نازل کند. گاهی جبرئیل هر روز نزد محمد(صلی الله علیه وآله) می آمد و برای او آیات جدید قرآن را می خواند، گاهی هم چندین روز از جبرئیل هیچ خبری نبود.

روزی، محمد(صلی الله علیه وآله) منتظر آمدن جبرئیل بود، امّا از او خبری نشد، چند روز گذشت، وقتی جبرئیل آمد، محمد(صلی الله علیه وآله) فرمود: «چرا کمتر نزد من می آیی؟».

جبرئیل در پاسخ به او چنین گفت: «ما فقط به فرمان خداوند از آسمان نازل می شویم، گذشته و حال و آینده ما به دست قدرت اوست، ای محمد! خدا هرگز فراموشکار نیست، او خدای آسمان ها و زمین و هرچه بین آن هاست می باشد، پس او را پرستش کن و در راه بندگی او شکبیا باش، آیا همتایی برای خدا می شناسی؟ او خدای بی همتاست».

\*\*\*

محمد(صلی الله علیه وآله) با شنیدن این سخنان به فکر فرو رفت، او فهمید که نزول وحی به دست جبرئیل نیست، این تو هستی که مصلحت می دانی که چه زمانی وحی نازل شود.

گروهی از بیت پرستان مکه می گفتند: «محمد(صلی الله علیه وآله) قرآن را از پیش خود می گوید»، تو گاهی چند روزی جبرئیل را نزد محمد(صلی الله علیه وآله) نمی فرستی، آنان نزد محمد(صلی الله علیه وآله)

می آیند و می بینند او آیه جدیدی نمی خواند.

اگر آنان اهل فکر باشند، حقیقت را می فهمند، به راستی اگر قرآن سخن محمد(صلی الله علیه وآله) است، پس چرا بعضی وقت ها اصلاً هیچ آیه جدیدی نمی خوانند؟ چرا او منتظر وحی می ماند؟ این نشانه آن است که قرآن، ساخته ذهن محمد(صلی الله علیه وآله) نیست. (۱۰۶)

ص: ۲۴۵

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵) وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجَ حَيًّا (۶۶) أَوْلَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَّبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)

محمد(صلی الله علیه وآله) مردم مکه را از بت پرستی نهی می کرد و از آنان می خواست که فقط تو را بپرستند و به روز قیامت ایمان بیاورند، او به مردم می گفت که در روز قیامت همه انسان ها زنده خواهند شد و نتیجه کردار خود را خواهند دید.

روزی، یکی از بزرگان مکه استخوان پوسیده انسانی را برداشت و نزد

محمد (صلی الله علیه و آله) آمد. او با انگشتانش استخوان را پودر کرد و گفت: «ای مردم! محمد می گوید وقتی ما مُردیم و استخوان های ما پوسید، بار دیگر زنده می شویم، آیا چنین چیزی ممکن است؟».

اکنون تو این آیات را نازل می کنی:

\*\*\*

انسان کافر می گوید: «آیا پس از مرگ دوباره زنده می شوم و از قبر بیرون می آیم».

چرا او به یاد نمی آورد که من پیش از این او را آفریدم در حالی که چیزی نبود و وجودی نداشت. او با تعجب می گوید: چگونه ممکن است استخوان های پوسیده، زنده شوند، چرا او تعجب نمی کند که من او را از هیچ آفریدم، وقتی می خواستم او را بیافرینم، از او هیچ استخوانی هم نبود.

وقتی من قدرت دارم او را از هیچ بیافرینم، می توانم او را از استخوان پوسیده ای هم زنده کنم.

سوگند به نام خودم که در روز قیامت، همه این کافران را با شیطان هایی که آنان را وسوسه می کنند، زنده می کنم و آنان را یکجا جمع می کنم، من آنان را حاضر می کنم تا دور آتش جهنم به زانو در آیند، آنگاه فرشتگان من سراغ یاغی ترین آن کافران می روند و آنان را از دیگران جدا می کنند و در آتش جهنم می اندازند، در آن روز رهبران و پیشوایان آنان زودتر از همه در آتش می سوزند، من می دانم چه کسانی برای سوختن در آتش سزاوارترند.

همه انسان ها وارد جهنم خواهند شد، این فرمان من است و حتماً چنین خواهد بود، پس از آن که همه وارد جهنم شدند، من پرهیزکاران را از آتش

ص: ۲۴۷

نجات می‌دهم و کافران را که به خود و دیگران ستم کردند در جهنم رها می‌کنم، آنان از ترس و ناتوانی و شدت عذاب به زانو در می‌آیند و نمی‌توانند بایستند.

\*\*\*

تو در سوره انبیاء آیه ۱۰۱ می‌گویی که بندگان خوب تو از آتش جهنم دور خواهند بود، اما در اینجا می‌گویی که همه انسان‌ها وارد جهنم خواهند شد.

کدام سخن تو را قبول کنم؟

آیا پیامبران و بندگان خوب تو هم به جهنم می‌روند؟

می‌دانم که تو بندگان خوب خود را از آتش نجات می‌دهی، اما سخن در این است: آیا آنان وارد جهنم می‌شوند یا نه؟

جواب این است: «بندگان خوب هم وارد جهنم می‌شوند، اما آنان از آتش به دور هستند».

این چه جوابی است؟

چگونه می‌شود کسی وارد جهنم بشود و از آتش دور باشد؟

در زبان فارسی بین واژه «ورود» و «دخول» تفاوتی نیست، اما در زبان عربی، معنای این دو واژه با هم فرق دارد.

در این آیه از واژه «ورود» استفاده کردی و از واژه «دخول» استفاده نکردی. از «دخول در جهنم» سخن نگفتی! از «ورود به جهنم» سخن گفتی!

من باید تفاوت این دو واژه را بفهمم.

\*\*\*

در زبان عربی به کسی که از چاه آب می‌کشد، «وارد الماء» می‌گویند، یعنی او

ص: ۲۴۸

به آب وارد شده است.

اکنون این سؤال را می‌پرسم: آیا کسی که دلو را داخل چاه می‌اندازد، خودش داخل آب می‌شود؟

اگر او می‌خواست داخل آب شود، دیگر طناب به چاه نمی‌انداخت! او بالای چاه می‌ایستد و دلو را در چاه می‌اندازد. در زبان عربی می‌گویند: «او وارد آب شده است». اگر او از چاه پایین برود و داخل آب شود به او می‌گویند که او داخل آب شده است.

در قرآن برای وصف کسی که آب از چاه می‌کشد، از واژه «ورود» استفاده شده است.

قرآن ماجرای یوسف (علیه السلام) را چنین بیان می‌کند: «برادران یوسف، او را در چاه انداختند. کاروانی از راه رسید، آن کاروان کسی را برای آوردن آب فرستادند، او بر لب چاه آمد و دلو خود را در چاه انداخت، یوسف در آن دلو نشست و از چاه بالا آمد». (۱۰۷)

قرآن از کسی که دلو را داخل چاه انداخت به عنوان «وارد» یاد می‌کند، او وارد آب شد اما داخل آب نشد، او فقط تا نزدیک آب آمد.

اکنون که معنای واژه «ورود» را در زبان عربی فهمیدم، آیه ۷۱ این سوره را معنا می‌کنم: تو می‌گویی همه انسان‌ها نزدیک جهنم می‌آیند، تو مؤمنان را نجات می‌دهی، آنان هرگز داخل جهنم نمی‌شوند، اما کافران داخل جهنم می‌شوند و در آتش آن می‌سوزند.

«ورود به جهنم» یعنی: نزدیک جهنم آمدن (زیرا پل صراط از روی جهنم می‌گذرد و همه باید از آن پل عبور کنند).

«دخول به جهنم» یعنی: داخل شدن به جهنم و سوختن در آتش آن.

\* \* \*

### مریم: آیه ۷۴ - ۷۳

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِثِيًّا (۷۴)

کسانی که به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده بودند، انسان های فقیر بودند و دست آنان از ثروت دنیا خالی بود، آنان برای کافران قرآن را می خواندند، کافران با غرور به آنان می گفتند: «کدام یک از ما دو گروه در جایگاه بهتری هستیم؟ مجلس کدام یک از ما آراسته تر است؟».

آن کافران به ثروت و پست و مقام خود افتخار می کردند و فکر می کردند که سعادت مند هستند.

آنان به پایان کار خود فکر نکردند. تو ائت های زیادی را به کیفر کفرشان نابود کردی که هم ثروت آنان بیشتر بود و هم زندگی آنان باشکوه تر!

کافران مگه به غفلت گرفتار شده بودند و به ثروت خود افتخار می کردند، اما تو به زودی مرگ را به سراغ آنان می فرستی و دست آنان از همه ثروتشان کوتاه می شود.

به زودی روز قیامت برپا می شود، آنان که به ثروت خود افتخار می کردند، با دست خالی روانه آتش جهنم می شوند، اما مؤمنانی که به تو ایمان آورده اند به سوی بهشت روانه می شوند و برای همیشه از نعمت های زیبای آن بهره مند می شوند، آن روز معلوم می شود که چه کسی سعادت مند است.

ص: ۲۵۰

## مریم: آیه ۷۶ - ۷۵

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَمِيزْهُ لَهَ الرَّحْمَنُ مِيدًا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶)

ثروتی را که تو به کافران می دهی، نشانه این نیست که تو آنان را دوست داری. این دنیا، محل امتحان است.

تو به کسانی که گمراه شده اند مهلت می دهی تا معلوم شود آنان چگونه عمل می کنند، وقتی آنان راه کفر را در پیش گرفتند، یا به عذاب دنیا گرفتار می شوند یا به عذاب روز قیامت.

تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند. در روز قیامت آنان می فهمند که چه کسی جایگاهش بدتر است و چه کسی سپاهش ناتوانتر است.

آنان خیال می کنند که بُت ها می توانند آن ها را از گرفتاری و بلاها نجات بدهند، آن روز که آتش جهنم را به چشم می بینند، بُت های خود را صدا می زنند، اما پاسخی نمی شنوند، در آن روز، آن ها ناامید می شوند.

گروهی از بنندگان تو در راه هدایت با میل و رغبت گام برمی دارند، تو بر هدایت آنان می افزایی و روز به روز، رتبه ایمان و یقین آنان بالاتر می رود.

کافران به ثروت خود افتخار می کنند، امّا مؤمنان کارهای نیک انجام می دهند، ثروت کافران به زودی از بین می رود، امّا کارهای نیک مؤمنان هرگز



نابود نمی شود.

آری، این کارهای نیک، «باقیات و صالحات» است و پاداشی بهتر و نتیجه ای ارزشمندتر به همراه دارد، تو در مقابل کارهای نیک به مؤمنان بهشت جاودان را ارزانی می داری و آنان را از نعمت های زیبای آن بهره مند می سازی.

\* \* \*

در این آیه، از کارهای شایسته به عنوان «باقیات و صالحات» نام می بری. «باقیات و صالحات» یعنی «اعمال نیک و ماندگار».

نماز، روزه و کارهای خوبی که انجام می دهی، ثواب آن برای من باقی می ماند و از بین نمی رود. در واقع، تمامی کارهای خوب، «باقیات و صالحات» می باشند.

ص: ۲۵۲

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَنُرِيهِ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (۸۰)

نام او خَبَاب بود، او اهل مکه بود و به پیامبر ایمان آورده بود. او مقداری پول از یک کافر طلب داشت. خَبَاب به خانه آن کافر رفت و به او گفت:

\_\_\_ من آمده ام تا پولی را که از تو طلب دارم بگیرم.

\_\_\_ شنیده ام که به دین محمد ایمان آورده ای.

\_\_\_ آری، من مسلمان شده ام.

\_\_\_ شنیده ام که قرآن می گوید شما پس از مرگ زنده می شوید و به بهشت می روید و در آنجا طلا و جامه ابریشمی هست.

\_\_\_ آری، این وعده خداست.

\_\_\_ ای خَبَاب! وعده من و تو در بهشت باشد، من در آنجا به تو طلا خواهم داد، خدا در اینجا به من ثروت زیادی داده است، در بهشت هم ثروت زیادی خواهم داشت.

خَبَاب سکوت کرد، او می دانست که این کافر برای مسخره کردن او، این سخنان را می گوید. (۱۰۸)

اینجا بود که تو این آیات را نازل کردی:

\* \* \*

او به آیات من کافر شد و گفت: «در بهشت به من ثروت و فرزندان زیادی داده خواهد شد»، آیا او از غیب آگاه گشته است یا از نزد من عهد و پیمانی گرفته است؟

هرگز چنین نیست.

فرشتگان من سخنان او را می نویسند و در پرونده اعمالش ثبت می کنند و من در روز قیامت به عذاب او خواهم افزود.

امروز اموال و فرزندان او، مایه فخر اوست، من همه این ها را از او می گیرم و او تنهایِ تنها و با دست خالی برای حسابرسی نزد من خواهد آمد.

\* \* \*

**مریم: آیه ۸۲ - ۸۱**

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادِنَاهُمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲)

ص: ۲۵۴

بُت پرستان به جای این که تو را بپرستند، بُت ها را می پرستند، آنان فکر می کنند بُت ها می توانند مایه عزت آن ها باشند. بُت پرستان بندگی بُت ها را می کنند و در مقابل آن ها به سجده می روند، هرگز بُت ها مایه عزت نیستند، آن ها نمی توانند سود و زیانی برسانند.

روز قیامت که فرارسد، بُت ها بندگی این مردم را انکار می کنند. آن روز، روز دشمنی بُت ها با این مردم است.

\*\*\*

در روز قیامت همه بُت پرستان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، وقتی آن ها بُت های خود را می بینند می گویند: «بارخدا یا! اینان همان بُت هایی هستند که ما به جای تو آن ها را می پرستیدیم، آن ها را به جای ما مجازات کن، زیرا ما را فریب دادند».

آنگاه تو به بُت ها این قدرت را می دهی تا سخن بگویند، بُت ها به بُت پرستان می گویند: «شما دروغ می گوید، ما کجا شما را به پرستش خود دعوت کردیم؟ شما هوس و خیالات خود را می پرستیدید».

سپس تو فرمان می دهی که بُت پرستان به جهنم بروند، هیچ کس نمی تواند نافرمانی تو کند. در آن روز همه بُت ها نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شوند. (۱۰۹)

\*\*\*

**مریم: آیه ۸۷ - ۸۳**

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ

ص: ۲۵۵

تُوَزُّهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ  
وَرِدًّا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷)

تو انسان را آزاد آفریدی و شیطان فقط می تواند او را وسوسه کند و بر او سلطه ای ندارد، اما اگر کسی در مسیر گمراهی قدم برداشت و حق را انکار کرد و لجاجت ورزید، دیگر شیطان به او مسلط می شود. شیطان دنیا را در چشم آنان زیبا جلوه می دهد و آنان شیفته دنیا می شوند و به هوس ها و شهوت های خود مشغول می شوند و از سعادت باز می مانند، آری، این گونه شیطان کافران را به بدی ها و آری دارد.

آنان راه شیطان را در پیش می گیرند و به طغیان و سرکشی خود می افزایند، اما تو به آنان مهلت می دهی و در عذاب آنان شتاب نمی کنی، این قانون توست. تو در این دنیا به انسان مهلت می دهی، اما همه رفتار و کردار آنان را با دقت حسابرسی می کنی، این مهلت دادن به زیان آنان تمام می شود زیرا آنان بر گناهان خود می افزایند. به زودی مرگ سراغ آنان می آید و آنان را به سوی عذاب می برد.

\* \* \*

روز قیامت که فرا رسد، مؤمنان را با عزت و احترام به پیشگاه خود حاضر می کنی تا به آنان پاداش بزرگی بدهی، تو آنان را در بهشت جای می دهی تا برای همیشه از نعمت های آن بهره مند شوند. اما گناهکاران را در حالی که

ص: ۲۵۶

تشنه اند به سوی دوزخ روانه می کنی.

در آن روز هیچ کس حق شفاعت کردن ندارد مگر کسانی که از طرف تو، عهد و پیمانی داشته باشند.

چه کسی در آن روز، عهد و پیمان برای شفاعت کردن دارد؟

پیامبران، امامان معصوم (علیهم السلام).

تو در آن روز به محمد (صلی الله علیه و آله)، علی، فاطمه، حسن، حسین (علیهم السلام) و دیگر امامان اجازه می دهی تا از دوستان خود شفاعت کنند و آنان را از آتش جهنم برهانند. (۱۱۰)

\* \* \*

همه در صحرای قیامت جمع شده اند، ندایی از آسمان به گوش می رسد: «ای مردم! چشم های خود را فرو گیرید که فاطمه دختر پیامبر می خواهد به سوی بهشت حرکت کند». همه سرهای خود را پایین می اندازند، جبرئیل و فرشتگان زیادی همراه فاطمه (علیها السلام) هستند و او را به سوی بهشت همراهی می کنند.

فاطمه (علیها السلام) به سوی بهشت می رود، او به در بهشت می رسد و توقف می کند، تو با او سخن می گویی:

\_\_\_ ای فاطمه! بهشت من در انتظار توست، چرا توقف کرده ای؟

\_\_\_ بارخدا یا! تو مرا فاطمه نام نهادی و با من عهد کردی که من و دوستانم را از آتش جهنم آزاد گردانی، می دانم که وعده تو حق است.

\_\_\_ ای فاطمه! سخن تو حق است، امروز هر کس را که می خواهی شفاعت

کن، من امروز می خواهم مقام تو را به همگان نشان دهم.

فاطمه (علیها السلام) گروه زیادی از مؤمنان را می بیند که در صحرای قیامت گرفتارند، آنان دوستان فاطمه (علیها السلام) هستند، در دنیا فاطمه (علیها السلام) و فرزندان او را دوست داشته اند، قلب آنان از عشق به این خاندان می تپد. فاطمه (علیها السلام) آنان را شفاعت می کند و همراه خود به بهشت می برد. (۱۱۱)

این همان عهدی است که تو در این آیه از آن سخن می گویی، روز قیامت، روز شکوه فاطمه (علیها السلام) است، آن روز همه مردم فاطمه (علیها السلام) را می شناسند و به راستی چه کسی می داند که فاطمه (علیها السلام) کیست!

تو خود می دانی که عشق به فاطمه (علیها السلام) در دلم زبانه می کشد... آیا او مرا در آن لحظه ها فراموش خواهد کرد؟

هرگز! هرگز! او مادر مهربانی ها می باشد، من منتظر آن روز باشکوه هستم، روزی که او دست ما را بگیرد و...

بارخدا یا! همه چیز را از من بگیر، اما عشق به فاطمه (علیها السلام) را از من مگیر!

فاطمه (علیها السلام) کوثر قرآن توست، فاطمه (علیها السلام) میوه همان قلبی است که قرآنت را بر آن نازل کردی.

\*\*\*

### مریم: آیه ۹۵ - ۸۸

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا (۸۹) تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي

ص: ۲۵۸

الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكَلَّمَهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵)

بُت پرستان می گفتند که تو فرزند داری، آنان بُت های خود را دختران تو می دانستند، این چه سخن زشت و زننده ای بود که آنان بر زبان می آوردند! نزدیک است که به خاطر این سخن کفرآمیز، آسمان ها از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوهها فرو ریزند.

هرگز شایسته نیست که تو فرزندی برگزینی، تو بی نیاز هستی، کسی که فرزند دارد، نیازمند است، حال آن که تو به هیچ چیز نیاز نداری، همه کسانی که در آسمان و زمین هستند، بنده تو هستند، تو آنان را آفریده ای، تو حساب همه آن ها را داری و یک یک آنان را شمرده ای، تو به همه آنان روزی می دهی و این روزی دادن تو از روی حساب و کتاب است، تو هرچه به بندگان خود داده ای از آنان می گیری و در روز قیامت آن ها تنها به پیشگاه تو می آیند.

ص: ۲۵۹



إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۶)

در دوردست ها صدای کاروان به گوش می رسد، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می آیند. (۱۱۲)  
روز هفدهم ماه ذی الحجّه سال دهم هجری است، همه این مردم از سفر حجّ می آیند، آنان همراه پیامبر اعمال حجّ را انجام داده اند و اکنون می خواهند به سوی خانه های خود باز گردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می رود، عدّه ای سواره اند و گروهی هم پیاده همراه او می آیند، آسمان ابری است، خورشید در پشت پرده ابرها پنهان شده است. وقتی آنان به اینجا می رسند، منزل می کنند. اینجا سرزمین «قُدید»

به پیامبر خبر داده ای که منتظر فرمان تو باشد، تو می خواهی این مردم با علی (علیه السلام) به عنوان «جانشین پیامبر» بیعت کنند، امسال آخرین سالی است که پیامبر در میان مردم است.

پیامبر می داند که گروه زیادی از منافقان کینه علی (علیه السلام) را در دل دارند و به دنبال این هستند تا در اولین فرصت ممکن، فتنه و آشوب برپا کنند.

پیامبر نگران فتنه منافقان است، به راستی مراسم بیعت با علی (علیه السلام) چه زمانی برگزار می شود؟

\* \* \*

اذان ظهر فرا می رسد، بلال اذان می گوید، صف های نماز مرتب می شود، همه نماز ظهر خود را همراه پیامبر می خوانند. بعد از نماز پیامبر با صدای بلند چنین دعا می کند: «خدایا محبت علی (علیه السلام) را در قلب اهل ایمان قرار بده!».

آنگاه پیامبر علی (علیه السلام) را به حضور می طلبد، پیامبر می گوید:

\_\_\_ ای علی! من از خدا خواسته ام تا تو را جانشین من قرار دهد و خدا هم مرا به این آرزویم رساند، اکنون دست خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن تا من آمین بگویم.

\_\_\_ ای پیامبر! من در دعای خود چه باید بگویم؟

\_\_\_ ای علی! بگو: «خدایا! محبت مرا در قلب اهل ایمان قرار بده».

علی (علیه السلام) دعا می کند، پیامبر به دعای او آمین می گوید. لحظاتی می گذرد...

تو جبرئیل را به زمین می فرستی تا این آیه را برای پیامبر بخواند: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، من محبت آن ها را در دل ها قرار می دهم».

اکنون همه می دانند که تو در این آیه از علی (علیه السلام) سخن می گویی، هر کس علی (علیه السلام) را دوست دارد، باید بداند که تو این محبت را در قلب او قرار داده ای.

بارخدا یا! ممنون تو هستم که مرا این گونه شیفته علی (علیه السلام) کردی، من می دانم عشق به علی (علیه السلام)، عشق به همه زیبایی ها می باشد.

\* \* \*

### مریم: آیه ۹۸ - ۹۷

فَإِنَّمَا يَسْتَرْاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تَحْسُبُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۹۸)

اکنون با محمد (صلی الله علیه و آله) درباره قرآن سخن می گویی: «ای محمد! من درک این قرآن را برای تو آسان ساختم تا با آیات قرآن پرهیزکاران را بشارت بدهی و ستیزه جویان را بیم دهی، ای محمد! کسانی که با قرآن دشمنی می کنند، سرانجام شومی دارند، گروه های زیادی قبل از این به عذاب من گرفتار شدند، آنان به پیامبران خود ایمان نیاوردند و سخن مرا دروغ خواندند و همه نابود شدند، امروز هیچ کس از آنان را پیدا نمی کنی و هیچ نام و نشانی از آنان نمانده است. ای محمد! بدان که دشمنان تو هم به زودی نابود می شوند و هیچ نامی از آنان نمی ماند».

ص: ۲۶۲

«من قرآن را برای تو آسان ساختم».

این سخن توست. تو قرآن را بدون هرگونه پیچیدگی بیان کردی، آیا باز هم مردم بهانه می گیرند؟ آیا پندگیرنده ای هست؟ قرآن کتاب توست، تو می گویی قرآن را آسان بیان کردی، پس چرا عده ای از من می خواهند تا قرآن را با مسائل پیچیده فلسفی تفسیر کنم؟

آیا کار درستی است که من در معنای قرآن، از واژه های گنگ استفاده کنم و قرآن را برای مردم نامفهوم جلوه دهم؟

وظیفه من این است: قرآن را همان طور که هست، برای مردم بیان کنم، قرآن تو برای همه مردم قابل فهم است.

وقتی قرآن نازل شد، افرادی مانند ابوذر که عمری در بیابان چوپانی کرده بودند، معنای آن را فهمیدند و به آن ایمان آوردند.

در سوره «قل هو الله» این آیه را می خوانیم: **وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ**.

در یکی از کتاب های تفسیری چنین خواندم: «ساحت کبریایی واجب الوجود، عدل و نظیر ندارد، فرض کفو و مانند به آن است که موجود واجب الوجود دیگری باشد که کفو و واجد شئون واجب و صفات واجب باشد و این ممتنع و امر محال است».(۱۱۴)

وای ! من باید به کلاس فلسفه بروم تا بتوانم این ها را بفهمم !

آیا ابوذر، مقداد و بقیه مسلمانانی که به قرآن ایمان آوردند، این چیزها را از این آیه فهمیدند؟

من باید چقدر واژه های فلسفی را یاد بگیرم تا بفهمم معنای این جمله ها چیست !

این تفسیر است یا درس فلسفه؟

نمی دانم.

فلسفه جایگاه خود را دارد و کسی نمی خواهد با آن مبارزه کند، همواره باید عده ای این علم را بیاموزند تا با استفاده از آن به «شبهات فلسفی» پاسخ دهند. سخن در این است که آیا پیچیده کردن تفسیر با مفاهیم فلسفی، همان چیزی است که خدا از ما می خواهد؟

خدا در قرآن می گوید: «من قرآن را برای تو آسان ساختم»، آیا این معنای آسانی قرآن است؟

\* \* \*

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

اکنون من می خواهم این آیه را تفسیر کنم، پس چنین می نویسم:

هیچ چیز مانند خدا نیست !

هر چیز که در جهان می بینم، خدا آن را خلق کرده است. یک آفریده نمی تواند مانند آفریننده خود باشد.

همه آفریده ها پایان دارند و خدا پایان ندارد. همه آفریده ها نیازمند هستند و

ص: ۲۶۴

خدا بی نیاز است. همه آفریده ها، آغاز داشته اند و خدا آغازی نداشته است. خدا مثل و مانندی ندارد، او یگانه است.

\* \* \*

بارخدا یا! تو به من توفیق دادی تا قلم در دست بگیرم و قرآن را ساده و روان برای بنندگان خوب تو تفسیر کنم. من از خود هیچ ندارم، فقیر درگاه تو هستم، از تو می خواهم یاریم کنی تا بتوانم این کار را به پایان رسانم. (۱۱۵)

ص: ۲۶۵



سوره طه

اشاره

ص: ۲۶۷



۱ - این سوره «مکّی» می باشد و سوره شماره ۲۰ قرآن می باشد.

۲ - «طاها» نامی از نام های محمد(صلی الله علیه وآله) است، خدا در ابتدای این سوره او را با این نام می خواند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: داستان موسی(علیه السلام) و سختی هایی که او در راه هدایت مردم تحمل کرد، اشاره ای به داستان آدم(علیه السلام)، صبر و شکیبایی، قیامت، شفاعت، حقیقت زندگی دنیا...

ص: ۲۶۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ  
الْعُلَى (۴)

«طاها» نامی از نام های محمد(صلی الله علیه وآله) است، تو با او چنین سخن می گویی: «ای محمد! من قرآن را بر تو نازل نکردم که به واسطه آن خود را به رنج و زحمت بیندازی، قرآن پند و اندرزی است برای کسی که از عذاب روز قیامت بیم دارد».

تو می دانی محمد(صلی الله علیه وآله) برای ایمان نیاوردن کافران، غصه می خورد و ناراحت بود، او با خود فکر می کرد چرا آنان ایمان نمی آورند؟ تو در این آیه به او می گویی که لازم نیست غصه آنان را بخورد و نگران آنان باشد، او فقط وظیفه دارد پیام قرآن را به آنان برساند، مهم نیست که آنان ایمان می آورند یا نه، مهم

این است که حقّ به گوش آنان برسد.

این سنّت توست، تو هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، فقط راه را به او نشان می دهی، دیگر اختیار با خود اوست.

تو آسمان ها و زمین را آفریدی، خدایی تو پهنه آسمان ها و زمین را فرا گرفته است، تو هرگز تربیت و رشد انسان ها را فراموش نمی کنی. راه حقّ و باطل را به آنان نشان می دهی تا آنان به اختیار خود ایمان بیاورند.

\* \* \*

### طه: آیه ۸ - ۵

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

تو خدای مهربان این جهان هستی و بر عرش خود قرار گرفتی.

«عرش» به معنای «تخت» است، پس از آن که جهان را آفریدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

منظور از «عرش»، در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست. تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری. پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو پس از آفرینش آسمان ها، به تدبیر

ص: ۲۷۰

امور جهان پرداختی».

آنچه در آسمان ها و زمین و بین آن ها و زیر زمین است از آنِ توست، آنچه در دل خاک ها و زمین از معادن و گنج ها وجود دارد، از آنِ توست.

اگر تو را با صدای بلند بخوانم یا با صدای آهسته، فرقی نمی کند، تو همه صداها را می شنوی، تو از اسرار دل های بندگان خود باخبر هستی، تو از مخفی ترین امور جهان آگاهی داری. هیچ چیز بر تو پوشیده نیست.

خدایی جز تو نیست، فقط تو شایسته پرستش می باشی، نام های نیکو و زیبایی برای توست.

در قرآن ۹۹ نام برای خود ذکر کرده ای، همه این نام ها زیبا و نیکو هستند، تو دوست داری که بندگان تو را با این اسامی بشناسند. (۱۱۶)

در اینجا بعضی از نام های تو را ذکر می کنم: الله، پروردگار، مهربان، بخشنده، آفریننده، یکتا، بینا، شنوا، دانا، توانا، توبه پذیر، یگانه، قدرتمند، بزرگ، بی نیاز...

\* \* \*

### طه: آیه ۱۲ - ۹

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲)

محمد (صلی الله علیه وآله) مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، اما آنان او را دروغگو

ص: ۲۷۱

خواندند و سنگ به سوی او پرتاب کردند و خاکستر به سرش ریختند، محمد (صلی الله علیه و آله) از ایمان نیاوردن آنان اندوهناک بود، اکنون می خواهی ماجرای موسی (علیه السلام) را بیان کنی تا او بداند موسی (علیه السلام) برای هدایت مردم چقدر سختی ها را تحمل کرد. تو هرگز او را تنها نگذاشتی و او را همواره یاری کردی.

ماجرا را از شبی که موسی (علیه السلام) راه بیت المقدس را گم کرد آغاز می کنی، موسی (علیه السلام) با خانواده خود در شبی سرد و تاریک، گرفتار طوفان شد و راه را گم کرد، تو آن شب او را یاری کردی و به او مقام نبوت عطا کردی.

\* \* \*

ماجرای موسی (علیه السلام) به این شرح است:

موسی (علیه السلام) در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سن جوانی رسید، برای او حادثه ای پیش آمد که ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد. مدین، نام منطقه ای در شام (سوریه) بود.

او با شعیب (علیه السلام) که پیامبری از پیامبران بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد. موسی (علیه السلام) از مال و ثروت دنیا هیچ چیز همراه خود نداشت، برای همین شعیب (علیه السلام) به او گفت: «مهریه دخترم این است که هشت سال برای ما گوسفندان را به چرا ببری».

موسی (علیه السلام) پذیرفت، او هشت سال برای آنان چوپانی کرد، دو سال دیگر هم اضافه ماند، در آن دو سال او شریک شعیب (علیه السلام) بود و تعدادی از گوسفندانی که به دنیا آمدند، از آن او شد.

از زمانی که او به مدین آمده بود، ده سال گذشته بود، او دیگر تصمیم گرفت

به مصر بازگردد، او می خواست طوری به مصر برود که فرعونیان متوجه آمدن او نشوند. او با شعیب (علیه السلام) خداحافظی کرد و با همسر و فرزندش آماده حرکت شدند. او گوسفندان خود را نیز همراه گرفت و به سوی مصر به راه افتاد. راه مصر از صحرای سینا می گذشت.

\* \* \*

موسی (علیه السلام) به سوی مصر می رفت، او راهی طولانی در پیش داشت، شبی، در سرما و طوفان گرفتار شدند و موسی (علیه السلام) در آن تاریکی راه را گم کرد، او به جای این که به سوی مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت تا این که نزدیک رشته کوه «طور» رسید.

او به سمت راست خود نگاه کرد، آتشی در تاریکی شب دید. آن نور از «دره طوی» بود. (دره طوی، سمت راست کوه طور بود).

موسی (علیه السلام) نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او به خانواده خود گفت: «شما اینجا بمانید، من آتشی دیدم، به آنجا می روم شاید بتوانم شعله ای از آن را برای شما بیاورم، یا به وسیله آن آتش، راه را پیدا کنم».

موسی (علیه السلام) به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعله‌ور است، نزدیک تر آمد، ناگهان تو با او سخن گفتی: «ای موسی! من خدای تو هستم، کفش هایت را بیرون آور، تو در سرزمین مقدس طوی هستی».

موسی (علیه السلام) کفش های خود را بیرون آورد، او به مکانی رسیده بود که تو با او

سخن می گفتی، باید به احترام آن مکان، کفش های خود را بیرون می آورد.

این سخن تو، درس بزرگی برای من است، هنگامی که به مسجد یا مکان مقدسی وارد می شوم، باید تواضع و فروتنی کنم و کفش خود را درآورم. این نشانه ادب و تواضع است.

\*\*\*

### طه: آیه ۱۶ - ۱۳

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا  
لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَزِدِي (۱۶)

سخن تو با موسی (علیه السلام) چنین ادامه پیدا کرد:

ای موسی! من تو را برگزیدم، پس به آنچه به تو وحی می شود، گوش فرا بده!

منم خدای یکتا که هیچ خدایی جز من نیست.

مرا عبادت کن و نماز را برای من بخوان.

بدان که روز قیامت حتماً فرا می رسد، من زمان فرا رسیدن آن را پنهان می دارم تا بندگانم آزمایش شوند، عده ای به قیامت ایمان می آورند و برای آن روز، توشه برمی گیرند، عده ای هم آن را دروغ می شمارند و بر گناهان خود می افزایند، در روز قیامت من پاداش مؤمنان را می دهم و کافران را به عذاب گرفتار می سازم.

ص: ۲۷۴

ای موسی! گروهی از بندگانم به قیامت ایمان ندارند و از هوس های خود پیروی می کنند، مبادا آنان تو را از یاد قیامت بازدارند و سبب غفلت تو شوند که در این صورت هلاک می شوی و از سعادت دور می گردی!

\*\*\*

در این سخن سه اصل مهم دین را برای موسی (علیه السلام) بیان کردی:

۱ - توحید (من خدای یکتا هستم، خدایی جز من نیست).

۲ - نبوت (به آنچه به تو وحی می شود، گوش فرا بده).

۳ - معاد روز قیامت (روز قیامت حتماً فرا می رسد).

این سه اصل، مهم ترین آموزه های همه پیامبران بوده است. اساس دین به این سه اصل برمی گردد.

\*\*\*

### طه: آیه ۱۸ - ۱۷

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸)

سخن تو با موسی (علیه السلام) چنین ادامه یافت:

\_\_\_ ای موسی! این چیست که در دست راست توست؟

\_\_\_ این عصای من است، بر آن تکیه می کنم و با آن، برگ درختان را برای گوسفندانم می ریزم، کارهای دیگری هم برای من از آن برمی آید.

وقتی موسی (علیه السلام) فهمید که تو او را برای پیامبری انتخاب کردی، سنگینی این مسئولیت بزرگ را بر دوش خود احساس کرد.

ص: ۲۷۵



تو می دانستی که موسی (علیه السلام) نیاز به آرامش بیشتر دارد، او می خواهد سخن بگوید و با سخن گفتن، آرامش بیشتری پیدا کند. طبیعت انسان این گونه است که وقتی با حادثه ای غیرمنتظره روبرو می شود، دوست دارد با کسی سخن بگوید.

تو می دانی که موسی (علیه السلام) عصا در دست دارد، اما از او سؤال می کنی تا او سخن بگوید و موسی (علیه السلام) هم پاسخی طولانی می دهد.

### طه: آیه ۲۳ - ۱۹

قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسِيْعِي (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (۲۱) وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى (۲۲) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳)

به موسی (علیه السلام) فرمان دادی: «ای موسی! عصایت را بر زمین انداز!».

موسی (علیه السلام) عصای خود را بر زمین انداخت، ناگهان آن عصا مار بزرگی شد و به سرعت به تکاپو افتاد، ترس تمام وجود موسی (علیه السلام) را فرا گرفت و فرار کرد، تو او را صدا زدی و گفتی: «ای موسی! برگرد».

موسی (علیه السلام) برگشت اما زانوی او از ترس می لرزید، او دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا من تو را به نور محمد و آل محمد (علیهم السلام) می خوانم، بارخدایا! مرا یاری کن، دل مرا قوی دار!». (۱۱۷)

آری، موسی (علیه السلام) می دانست که تو نور محمد آل محمد (علیهم السلام) را هزاران سال قبل

از خلقت جهان آفریده ای، آن نورِ مقدّس، جایگاه ویژه ای نزد تو دارد، پس تو را به حقّ آن نور قسم داد و تو هم دعایش را مستجاب کردی و به او گفتی: «ای موسی! عصایت را بگیر و از آن نترس، من آن را به صورت اوّلش باز می گردانم».

اینجا بود که آرامش به قلب موسی (علیه السلام) بازگشت، او دست دراز کرد و با دست، سر آن مار را گرفت، ناگهان آن مار به عصا تبدیل شد.

تو از موسی (علیه السلام) خواستی تا دست خود را در گریبان ببرد و آن را بیرون آورد، ناگهان دست او نورانی و درخشنده شد طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت. این معجزه دوم موسی (علیه السلام) بود. این نور برای دست موسی (علیه السلام) هیچ ضرری نداشت، آتش نبود که دست او را بسوزاند، دست او در کمال صحت و سلامتی بود. (معجزه عصا، نشانه ای از خشم تو بود، معجزه نورانی شدن دست، نشانه مهربانی تو بود).

تو این دو معجزه را به موسی (علیه السلام) دادی: عصا و دست نورانی. اکنون به او خبر می دهی که منتظر معجزات دیگر هم باشد، تو او را با معجزات زیادی یاری خواهی کرد. وقتی او عصایش را به رود نیل بزند، رود نیل شکافته می شود، وقتی عصایش را به سنگ بزند، از آن چشمه های آب می جوشد و...

\* \* \*

تو بالاتر از این هستی که جسم داشته باشی، تو هرگز به شکل نور، ظاهر نمی شوی، تو جسم نداری و هرگز به شکلی ظاهر نمی شوی، این درخت، جلوه ای از نور تو بود، آن شب تو نوری را آفریدی و بر آن درخت جلوه گر کردی.

ص: ۲۷۷

اگر کسی می توانست تو را با چشم ببیند، دیگر تو خدا نبودی، بلکه یک آفریده بودی!

هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، یک روز از بین می رود و تو هرگز از بین نمی روی!

تو صفات و ویژگی های مخلوقات را نداری، اگر تو یکی از آن صفات را می داشتی، حتماً می شد تو را درک کرد و می شد تو را با چشم دید، اما دیگر تو نمی توانستی همیشگی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می کرد.

تو خدای یگانه ای، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را نداری، هرگز نمی توان تو را حس کرد و دید.

\*\*\*

### طه: آیه ۲۴

اَذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی (۲۴)

موسی (علیه السلام) را به پیامبری مبعوث کردی تا فرعون را به یکتاپرستی فرا بخواند و مردم را از گمراهی نجات دهد. اکنون به او می گویی: «ای موسی! به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است».

\*\*\*

### طه: آیه ۳۶ - ۲۵

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي (۲۶) وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاَجْعَلْ لِي وَاِزِيًّا مِنْ اَهْلِي (۲۹) هَارُونَ اَخِي (۳۰) اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي (۳۱) وَاَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي (۳۲) كَيْ نُنسَبِحَكَ كَثِيْرًا (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا (۳۴) اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا (۳۵) قَالَ قَدْ اُوْتِيْتِ

ص: ۲۷۸

موسی (علیه السلام) می دانست این مأموریت بزرگی است، پس چنین گفت: بارخدایا! صبر و بردباری به من عطا کن و سینه ام را گشاده گردان تا بر سختی ها شکبیا باشم و ناسازگاری مردم را تحمّل کنم!  
خدایا! کار را بر من آسان نما، لُکنت زبانت را شفا ده تا مردم سخنان مرا بفهمند.

برای من یآوری از خاندانم قرار ده، هارون برادرم را برای یاری کردن به من قرار بده!

قدرت مرا با همراهی او تقویت نما، به او هم در این مأموریت سهمی عطا کن تا من و او با هم به پاس لطف تو تسبیح تو گوئیم و تو را ستایش کنیم و تو را زیاد یاد کنیم که همانا تو بر حال ما آگاه و گواه هستی.

\*\*\*

اینجا بود که به موسی (علیه السلام) چنین گفتی: «ای موسی! آنچه را که خواستی به تو دادم، صبر و بردباری به تو دادم، کار تو را آسان نمودم، لُکنت زبانت را شفا دادم، برادرت را یار و یاور تو قرار دادم».

\*\*\*

در اینجا چهار نکته را می نویسم:

\* نکته اول: لُکنت زبان موسی (علیه السلام)

وقتی موسی (علیه السلام) می خواست سخن بگوید، گاهی زبان او گیر می کرد و دچار

لکنت می شد. او از خدا خواست تا شفایش دهد، اما چرا موسی(علیه السلام) دچار این لکنت شده بود؟ آیا او مادرزادی این گونه بود؟

ماجرای آن شنیدنی است: خدا به مادر موسی(علیه السلام) دستور داد تا موسی(علیه السلام) را در صندوقچه ای قرار دهد و آن را به آب بیندازد. آب، آن صندوقچه را به کاخ فرعون برد. زن فرعون که نامش آسیه بود از فرعون خواست تا موسی(علیه السلام) را فرزند خوانده خود کنند، آنان هیچ فرزندی نداشتند.

فرعون با این پیشنهاد موافقت کرد. تقریباً یک سال گذشت، روزی موسی(علیه السلام) همان طور که در بغل فرعون بود به فرعون حمله کرد و مقداری از ریش او را کند. فرعون بسیار ناراحت شد، پیش گویان به او خبر داده بودند که به زودی یک نفر از بنی اسرائیل قیام می کند و حکومت تو را نابود می کند.

او با خود گفت: «من همه پسران بنی اسرائیل را کشتم، اکنون پسری را که آب به قصر من آورده است، به عنوان پسر خود نگهداری می کنم، نکند این بچه همان کسی باشد که می خواهد حکومت مرا نابود کند».

فرعون تصمیم گرفت تا موسی(علیه السلام) را به قتل برساند، زن او از این ماجرا باخبر شد و به فرعون گفت:

\_\_\_ ای فرعون! این یک بچه است. عقل که ندارد، چرا از کار او ناراحت شدی؟

\_\_\_ اتفاقاً او می داند که چه می کند.

\_\_\_ او را امتحان کن. اگر واقعاً معلوم شد عقل دارد، حقّ با توست.

\_\_\_ چگونه؟

ص: ۲۸۰

— ای فرعون! صبر کن!

زن فرعون یک خرما و یک قطعه زغال آتشین را در چند متری موسی (علیه السلام) قرار داد، آن وقت موسی (علیه السلام) را رها کرد، موسی (علیه السلام) ابتدا به سوی خرما رفت، او دستش را دراز کرد که خرما را بردارد. جبرئیل از آسمان نازل شد و قطعه زغال آتشین را در دهان او گذاشت، زبان موسی (علیه السلام) سوخت و شروع به گریه کرد.

زن فرعون به فرعون گفت: «آیا به تو نگفتم که او بی‌چهار است و نمی‌داند چه می‌کند؟».

اینجا بود که فرعون آرام شد و از کشتن موسی (علیه السلام) پشیمان شد.

آری، این گونه جان موسی (علیه السلام) حفظ شد، اما اثر آن سوختگی در زبان موسی (علیه السلام) باقی ماند و گاهی زبان او گیر می‌کرد.

در آن شب باشکوه که موسی (علیه السلام) به پیامبری رسید، از خدا خواست تا لکنت زبان او را شفا دهد.

\* نکته دوم: هارون، برادر موسی (علیه السلام)

هارون برادر موسی (علیه السلام) بود، سنّ او بیشتر از موسی (علیه السلام) بود. هارون قامتی بلند و زبانی گویا و فکری عالی داشت. پس از دعای موسی (علیه السلام) تو مقام پیامبری به هارون عطا کردی. (۱۱۸)

هارون با کمال رغبت و اشتیاق، موسی (علیه السلام) را در این راه یاری کرد و همراه او به کاخ فرعون رفت. وقتی موسی (علیه السلام) چهل شب به کوه طور رفت، هارون جانشین او در میان مردم بود.

ص: ۲۸۱

هارون در همه مراحل مأموریت موسی (علیه السلام) او را یاری نمود. هارون زودتر از موسی (علیه السلام) از دنیا رفت.

\* نکته سوم: امید داشتن

امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود فرمود: «به آنچه امید نداری، بیش از آنچه امید داری، امیدوار باش! موسی (علیه السلام) برای آوردن آتش به سوی دَرّه طُوی رفت، او امید داشت که در آنجا آتش به دست آورد، او هرگز فکر نمی کرد که در آنجا به مقام پیامبری می رسد، او به آنجا رفت و خدا با او سخن گفت، او در حالی نزد خانواده اش برگشت که به مقام پیامبری رسیده بود».

\* نکته چهارم: دعای محمد (صلی الله علیه وآله)

روزی محمد (صلی الله علیه وآله) دست علی (علیه السلام) را گرفت و با او کنار کعبه رفت و چهار رکعت نماز خواند. پس از نماز، دست به سوی آسمان گرفت و گفت: «بارخدا یا! موسی از تو خواست تا برادرش هارون را یار و یاور او قرار بدهی، من محمد هستم، تو مرا به پیامبری فرستادی، اکنون از تو می خواهم تا علی را یار و یاور من قرار دهی، قدرت مرا با همراهی او تقویت کنی به او هم در این مأموریت سهمی عطا کنی».

اینجا بود که خدا به محمد (صلی الله علیه وآله) چنین وحی کرد: «ای محمد! آنچه را خواستی به تو عطا کردم».

این گونه بود که خدا مقامی را که به هارون داده بود به علی (علیه السلام) عنایت کرد، فقط یک تفاوت در میان است: هارون پیامبر بود و علی (علیه السلام) پیامبر نبود، او فقط امام بود.

علی (علیه السلام) جانشین پیامبر بود، او پیامبر را در راه اسلام یاری کرد.

\* \* \*

مناسب می بینم که خاطره ای از سال نهم هجری در اینجا بازگو کنم: پیامبر همراه با لشکر اسلام از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد، او از علی (علیه السلام) خواست تا در مدینه بماند. پیامبر نگران کارشکنی منافقان بود و برای همین علی (علیه السلام) را در مدینه باقی گذارد تا نقشه های منافقان نقش بر آب شود.

وقتی پیامبر از مدینه بیرون رفت، منافقانی که در مدینه مانده بودند، شایعه ای را بر سر زبان ها انداختند: «آن ها گفتند: «پیامبر دوست نداشت علی (علیه السلام) همراه او باشد و برای همین علی (علیه السلام) را همراه خود نبرد».

این سخن به گوش علی (علیه السلام) رسید، او از مدینه بیرون آمد تا خود را به پیامبر برساند، هنوز پیامبر از مدینه زیاد دور نشده بود.

وقتی علی (علیه السلام) به پیامبر رسید ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد.

پیامبر نگاهی به علی (علیه السلام) کرد و گفت: «ای برادرم! به مدینه بازگرد، هیچ کس شایستگی کاری را که به تو گفته ام ندارد، تو نماینده و جانشین من در میان خانواده و قوم من هستی، ای علی! جایگاه تو نزد من، همانند جایگاه هارون برای موسی است، جز آن که بعد از من پیامبری نیست».

آن روز همه فهمیدند که مقام علی (علیه السلام) نزد پیامبر چقدر است، همان گونه که هارون جانشین موسی (علیه السلام) بود، علی (علیه السلام) هم جانشین پیامبر است.



وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹)

تو دعای موسی (علیه السلام) را مستجاب کردی، صبر و بردباری به او دادی، لکننت زبانش را شفا دادی، برادرش را یار و یاورش قرار دادی، اکنون نعمت های دیگری را که قبلاً به او داده ای را ذکر می کنی. تو با قدرت خود، موسی (علیه السلام) را از دست فرعون نجات دادی.

اکنون به موسی (علیه السلام) چنین می گویی: «ای موسی! به یاد بیاور زمانی را که به مادر تو وحی کردم که تو را در صندوقچه ای بگذارد و تو را در رود نیل اندازد تا آب تو را به ساحل آورد، فرعون که دشمن من و هم دشمن تو بود، تو را از

آب دریا گرفت، من کاری کردم که همه تو را دوست داشته باشند، من تو را زیر نظر خود پرورش دادم».

\* \* \*

بنی اسرائیل زیر ظلم و ستم فرعون بودند، آنان دعا می کردند تا تو آن ها را از دست ظلم و ستم فرعون نجات دهی، تو اراده کرده بودی که آنان را به دست موسی (علیه السلام) نجات دهی، هنوز موسی (علیه السلام) به دنیا نیامده بود، آنان باید صبر می کردند.

شب فرعون در خواب دید که آتشی از سوی سرزمین فلسطین به مصر آمد. این آتش وارد قصر او شد و همه جا را سوزاند و ویران کرد. (۱۱۹)

وقتی صبح شد، فرعون دستور داد تا همه کسانی که علم تعبیر خواب می دانند به قصر بیایند. فرعون خواب خود را برای آن ها تعریف کرد.

تعبیر خواب برای همه روشن بود، اما کسی جرأت نداشت آن را بگوید. همه به هم نگاه می کردند. سرانجام یکی از آن ها نزدیک فرعون رفت. فرعون با تندی به او نگاه کرد و فریاد زد:

\_\_\_ تعبیر خواب من چیست؟

\_\_\_ خواب شما از آینده ای پریشان خبر می دهد، آیا شما ناراحت نمی شوید آن را بگوییم؟

\_\_\_ زود بگو بدانم از خواب من چه می فهمی؟

\_\_\_ به زودی در قوم بنی اسرائیل (که در مصر زندگی می کنند) پسری به دنیا می آید که تاج و تخت شما را نابود می کند. (۱۲۰)

ص: ۲۸۵

سکوت همه جا را فرا گرفت. عرق سردی بر پیشانی فرعون نشست. او به فکر چاره بود. جلسه مهمی تشکیل شد، بزرگان مصر در این جلسه حضور پیدا کردند. در این جلسه این دستور صادر شد: «همه نوزادان پسر بنی اسرائیل به قتل برسند و شکم های زنان حامله پاره شود و نوزاد آن ها اگر پسر باشد، کشته شود».(۱۲۱)

مأموران حکومتی به خانه های بنی اسرائیل ریختند و با بی رحمی دستور فرعون را اجرا نمودند.(۱۲۲)

چه خون هایی که بر روی زمین ریخته شد! هفتاد هزار نوزاد پسر کشته شدند! (۱۲۳)

\*\*\*

یوکابد، مادر موسی(علیه السلام) بود، او موسی(علیه السلام) را در مخفی گاهی به دنیا آورد. او نمی دانست با پسرش چه کند، چگونه جان او را نجات دهد؟ سربازان فرعون به زودی از راه می رسیدند.(۱۲۴)

اینجا بود که به یوکابد الهام کردی که صندوقی بسازد و موسی(علیه السلام) را داخل آن قرار دهد و آن را در رود نیل بیندازد.

یوکابد صندوقی تهیه کرد و موسی(علیه السلام) را داخل آن نهاد و صبح زود قبل از طلوع آفتاب که ساحل رود نیل خلوت بود کنار ساحل آمد و صندوق را در رود نیل انداخت. تو به او وعده دادی که موسی(علیه السلام) را به او باز می گردانی.

\*\*\*

فرعون پسر نداشت، او فقط یک دختر داشت که به یک بیماری پوستی مبتلا

شده بود، هیچ طبیعی هم نتوانست آن دختر را درمان کند. پیش گویان دربار به فرعون گفته بودند: «هنگام طلوع آفتاب، از سمت رود نیل، انسانی به این قصر قدم می نهد که اگر آب دهان او را به بدن دختر شما بمالند، او شفا می گیرد».

رود نیل از کنار کاخ فرعون عبور می کرد، فرعون و همسرش، آسیه همیشه هنگام طلوع آفتاب به رود نیل نگاه می کردند شاید آن شفادهنده دخترشان از راه برسد.

همان روز فرعون همراه با آسیه به رود نیل نگاه می کردند که ناگهان چشمشان به صندوقچه ای افتاد که در میان آب ها شناور بود، فرعون دستور داد تا آن صندوقچه را از آب بگیرند.

مأموران صندوقچه را نزد فرعون و آسیه آوردند، آسیه صندوقچه را باز کرد، چشمش به موسی (علیه السلام) افتاد، همان لحظه محبت او در دلش جای گرفت و او را در آغوش گرفت.

وقتی فرعون، موسی (علیه السلام) را دید عصبانی شد و به مأموران گفت: «چرا این پسر را نکشته اند؟».

آسیه گفت: «او را نکش! شاید این پسر نور چشم من و تو شود، خوب است ما او را به عنوان پسر خود برگزینیم».

دختر فرعون آب دهان موسی (علیه السلام) را به بدن خود مالید و تو همان لحظه او را شفا دادی، او موسی (علیه السلام) را در بغل گرفت و شروع به بوسیدن او کرد.

آسیه به فرعون گفت: «ای فرعون! این نوزاد سبب شفای دختر ما شده

است، چرا می خواهی او را بکشی؟». فرعون کم کم احساس کرد که این نوزاد را دوست دارد، تو محبت او را در قلب فرعون قرار دادی و فرعون را از کشتن او پشیمان نمودی. (۱۲۵)

\*\*\*

### طه: آیه ۴۱ - ۴۰

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَيْلٌ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱)

ای موسی! بیاد بیاور زمانی که تو از مادر دور افتاده بودی، خواهرت در پی تو روان بود، به او الهام کردم که به مأموران فرعون که در جستجوی دایه ای برای تو بودند نزدیک شود و بگوید: «آیا می خواهید دایه ای را به شما معرفی کنم که از عهده شیر دادن طفل شما برآید».

من این گونه تو را به مادرت باز گرداندم تا خوشحال شود و دیگر غصه نخورد.

\*\*\*

موسی (علیه السلام) در قصر فرعون بود و گرسنه اش شد، مأموران به دستور فرعون به دنبال یافتن دایه حرکت کردند، هر دایه ای آمد، موسی (علیه السلام) شیر آنان را نخورد. از طرف دیگر خواهر موسی (علیه السلام) در جستجوی موسی (علیه السلام) بود، مادرش از او این را خواسته بود، او تا نزدیک قصر فرعون آمد، به قلب او الهام شد که نزد

ص: ۲۸۸

مأموران برود و با آنان سخن بگویند.

ساعتی بعد مادر موسی (علیه السلام) همراه مأموران به کاخ فرعون آمد، او موسی (علیه السلام) را به آغوش گرفت، موسی (علیه السلام) با اشتیاق کامل شیر خورد، فرعون و همسرش بسیار خوشحال شدند.

همسر فرعون به مادر موسی (علیه السلام) گفت:

\_\_\_ تو نزد ما بمان و به پسرمان شیر بده!

\_\_\_ نمی توانم اینجا بمانم، فرزندان خردسال دارم که به من نیاز دارند.

\_\_\_ پسر ما وقت و بیوقت نیاز به شیر دارد، شب او گرسنه می شود. او شیر زن دیگری را نمی خورد. ما چه کنیم؟

\_\_\_ اگر می خواهید می توانم پسر شما را به خانه ببرم و همچون پسر خود از او مواظبت کنم و هر روز او را به اینجا بیاورم تا شما او را ببینید.

\_\_\_ فکر خوبی است.

این گونه تو موسی (علیه السلام) را به مادرش بازگرداندی، تو بر هر کاری توانا هستی و به وعده خود وفا می نمایی. (۱۲۶)

\* \* \*

به سخن خود با موسی (علیه السلام) ادامه می دهی: «ای موسی! من بر تو منت نهادم وقتی که یک نفر از پیروان فرعون را کشتی و آنان خواستند تو را بکشند، من تو را نجات دادم، من بارها تو را آزمودم، تو به مدین رفتی و مدتی در آنجا ماندی و سپس در زمانی که من می خواستم به اینجا آمدم، اکنون تو را برای مقام نبوت برگزیدم».

ص: ۲۸۹

وقتی موسی (علیه السلام) به سنّ جوانی رسید، بنی اسرائیل فهمیدند که او همان کسی است که سال‌ها در انتظار او بوده اند، آنان به او علاقه پیدا کردند و پیرو او شدند و این راز را بین خود مخفی نگه داشتند.

به پیروان فرعون «قبطی» می‌گفتند. قبطی‌ها ظلم و ستم زیادی به یاران موسی (علیه السلام) می‌کردند. روزی موسی (علیه السلام) به شهر رفت. او دید که یکی از پیروانش با یکی از قبطی‌ها درگیر شده است. آن که پیرو موسی (علیه السلام) بود، تقاضای کمک کرد، موسی (علیه السلام) جلو رفت و مشت محکمی به آن قبطی زد. قبطی بر روی زمین افتاد و مرد. (آن قبطی مرد کافری بود).

مأموران فرعون در جستجوی قاتل برآمدند، کشته شدن یکی از پیروان فرعون برای حکومت، گران تمام شد، تا آن زمان کسی جرأت چنین کاری را نداشت.

روز بعد موسی (علیه السلام) از شهر عبور می‌کرد، او نگران بود مبادا ماجرای دیروز فاش شده باشد، ناگهان او دید که همان مردی که پیرو او بود امروز هم با قبطی دیگری درگیر شده است، موسی (علیه السلام) به او گفت: «تو در گمراهی هستی». سپس به سوی او رفت تا او را از دست آن قبطی نجات دهد، اما او ترسید و فکر کرد موسی (علیه السلام) می‌خواهد او را بکشد، پس گفت: «ای موسی! تو دیروز یک نفر را کشتی، امروز می‌خواهی مرا بکشی!». این گونه بود که راز دیروز آشکار شد.

این سخن به گوش مأموران فرعون رسید، فرعون وزیران و نزدیکان خود را جمع کرد و با آنان مشورت نمود، در آن جلسه تصمیم بر آن شد تا موسی (علیه السلام) را

دستگیر کنند و به قتل برسانند. یکی از آن کسانی که در جلسه فرعون بود، مرد باایمانی بود، او ایمان خود را مخفی می کرد، او سریع از جلسه خارج شد و خود را به موسی (علیه السلام) رساند و ماجرا را به او گفت، اینجا بود که موسی (علیه السلام) از مصر فرار کرد و به مدین رفت و با شعیب (علیه السلام) که پیامبر تو بود، آشنا شد.

موسی (علیه السلام) با دختر شعیب (علیه السلام) ازدواج نمود، او ده سال در مدین ماند، پس از ده سال او همراه با همسرش به سوی مصر حرکت کرد.

در آن شب تاریک و سرد او راه را گم کرد و در دل بیابان پیش رفت تا به سرزمین طوی رسید و از دور آتشی دید و به سوی آن آمد و تو او را به پیامبری مبعوث کردی.

ص: ۲۹۱



اَذْهَبْ أَنْتَ وَأُخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَتَّبِعْنِي فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (۴۴)

ای موسی! من به شما معجزاتی دادم، اکنون مأموریت خود را آغاز کنید، در این مسیر، همواره به یاد من باشید تا الهامات مرا دریافت کنید، نزد فرعون بروید که او طغیان و سرکشی را از اندازه گذرانده است و ادعای خدایی می کند.

با او به نرمی سخن بگویید، تندی نکنید، شاید پند پذیرد و از نتیجه کار خود بترسد و دست از عصیان بردارد.

\* \* \*

قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ

يَطْعِي (٤٥) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى (٤٦)

موسی (علیه السلام) از کوه طور برگشت، او اکنون دیگر پیامبر بود. او مأموریت بزرگی بر عهده داشت، باید نزد فرعون می رفت و او را به بندگی تو فرا می خواند. موسی (علیه السلام) وقتی برادرش را دید با او مشورت کرد، آنان فرعون را به خوبی می شناختند، آیا فرعون به آن ها اجازه سخن گفتن می دهد؟ ممکن بود فرعون (علیه السلام) آن ها را قبل از آن که سخنی بگویند شکنجه کند و یا به قتل برساند.

موسی و هارون (علیهما السلام) دست به دعا برداشتند و چنین گفتند:

\_\_\_ خدایا! بیم آن داریم که پیش از شروع سخن، فرعون به آزار و شکنجه ما اقدام کند.

\_\_\_ نرسید! من یار و یاور شما هستم، شما را می بینم و گفتگوها را می شنوم.

\* \* \*

**طه: آیه ۵۵ - ۴۷**

فَأْتِيَاهُ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (٤٧) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (٤٨) قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَى (٤٩) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (٥٠) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (٥١) قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي (٥٢) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (٥٣) كُلُوا وَارْزَعُوا أُنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى (٥٤) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (٥٥)

ص: ۲۹۳

موسی و هارون (علیهما السلام) به سوی کاخ فرعون حرکت کردند، امّا همه درهای کاخ بسته بود، مأموران زیادی آنجا ایستاده بودند، فرعون ادّعی خدایی می کرد، هر کس نمی توانست به دیدار این خدا برود.

موسی و هارون (علیهما السلام) مدّتی نزدیک در کاخ ایستادند، کسی به آن ها اجازه دیدار فرعون را نمی داد، اینجا بود که موسی (علیه السلام) عصای خود را به در کاخ زد، درهای کاخ باز شد، موسی و هارون (علیهما السلام) وارد کاخ شدند و به سوی فرعون رفتند، هیچ کدام از مأموران نتوانستند مانع شوند، آن ها سر جای خود بی حرکت ایستاده بودند، آری، تو این گونه موسی (علیه السلام) را یاری کردی. (۱۲۷)

ناگهان فرعون چشم باز کرد، موسی و هارون (علیهما السلام) را مقابل خود دید، تعجّب کرد، آن ها از کجا آمده بودند؟ در این هنگام موسی (علیه السلام) به او گفت:

\_\_\_ ای فرعون! ما فرستاده خدای تو هستیم، بنی اسرائیل را همراه ما روانه کن تا آنان را به فلسطین بازگردانیم، دست از شکنجه آنان بردار! ما با معجزه ای از طرف خدا آمده ایم. بر هر کس که از راه هدایت پیروی کند، درود و سلام باد، خدا به ما وحی کرده است که عذاب او برای کسی است که حقیقت را انکار کند.

\_\_\_ ای موسی! بگو بدانم خدای شما کیست؟ مگر غیر از من خدای دیگری وجود دارد؟

\_\_\_ خدای ما آن کسی است که آفرینش هر چیز را به او ارزانی داشته است و راه کمال را به او آموخته است. او انسان را آفرید و هدایتش کرد و جهان را آفریده است، تو که ادّعی خدایی می کنی چه چیزی را آفریده ای؟

\_\_\_ تو می گویی اگر کسی به خدایت ایمان نیاورد، عذاب خواهد شد. حالِ نسل های گذشته که خدای تو را نمی شناختند، چیست؟ آیا آن ها عذاب می شوند؟

\_\_\_ دانش آن ها نزد خدای من است و در کتابی ثبت شده است، حساب و کتاب آنان با خداست. خدا آن ها را به سزای اعمالشان می رساند، نگاهدارنده این حساب خدایی است که نه در کار او اشتباه وجود دارد و نه فراموشی!

\_\_\_ خدای شما چه کاری انجام داده است؟

\_\_\_ او زمین را محلّ آسایش قرار داد، در آن راه هایی پدید آورد، از آسمان باران نازل کرد و گیاهان گوناگون برآورد تا ما از آن تناول کنیم و چهارپایان خود را به چراگاه ها ببریم. در همه این ها نشانه های روشنی برای خردمندان است. او ما را از زمین آفرید و ما می میریم و به زمین برمی گردیم و روز قیامت دوباره از آن بیرون می آییم.

\_\_\_ اگر راست می گویی، معجزه خود را نشان بده!

در این هنگام، موسی (علیه السلام) عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را بلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد که موسی (علیه السلام) این اژدها را بگیر. موسی (علیه السلام) دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی (علیه السلام) دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او نورانی و درخشنده شد، طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

\*\*\*

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى (۵۶) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ يَمِينًا وَبَيْنِكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹)

فرعون این معجزات را دید، اما او همه را دروغ شمرد و سرکشی کرد، او قدری فکر کرد و سپس به موسی (علیه السلام) رو کرد و گفت:

\_\_\_ تو به اینجا آمده ای تا با سحر و جادوی خود ما را از وطنمان بیرون کنی، من نیز جادویی برای تو می آورم. باید در یک زمین صاف و هموار جمع شویم تا همه بتوانند ما را ببینند. اکنون زمانی را مشخص کن که همه در آن زمان حاضر شویم.

\_\_\_ وعده ما روز عید باشد به شرط این که همه مردم هنگام ظهر جمع شوند.

\* \* \*

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى (۶۱) فَتَنَّا زُجْرًا وَأَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ وَآسْرُوا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى (۶۳) فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى (۶۴)

فرعون دستور داد تا جادوگران از شهرهای مختلف نزد او بیایند، آنان به

\_\_\_ اگر ما موسی را شکست بدهیم، آیا به ما پاداش خوبی می دهی؟

\_\_\_ آری، من پاداشی بزرگ به شما می دهم و علاوه بر آن شما را از نزدیکان درگاه خودم قرار می دهم.

روز عید فرا رسید، همه مردم دعوت شدند، فرعون به پیروزی جادوگران یقین داشت. جادوگران حدود هفتاد نفر بودند، موسی (علیه السلام) یک تنه در مقابل آنان ایستاده بود، موسی (علیه السلام) به آنان گفت: «وای بر شما! بر خدا دروغ نندید و معجزه او را سحر و جادو نپندارید که اگر چنین کنید عذاب آسمانی سبب نابودی شما می شود، هر کس بر خدا دروغ بست، ناامید شد».

این سخن در دل بعضی از آنان اثر کرد، وقتی آنان به موسی (علیه السلام) که لباس چوپانی پوشیده بود و عصای ساده ای در دست داشت، نگاه کردند، به فکر فرو رفتند، قیافه موسی (علیه السلام) هرگز به جادوگران شباهت نداشت، آنان این را به خوبی درک کردند. وقتی آنان این سخن را که از ایمان موسی (علیه السلام) سرچشمه گرفته بود، شنیدند، با یکدیگر به پنهانی سخن گفتند و در میان آنان اختلاف شد، عده ای خواستند میدان را ترک کنند و بروند.

درباریان فرعون متوجه شدند که جادوگران با یکدیگر سخن می گویند، فهمیدند که آنان در شک افتاده اند، پس به آنان گفتند: «موسی و هارون دو جادوگر هستند و می خواهند با سحر و جادوی خود، شما را از سرزمینتان بیرون کنند و دین شما را که بهترین دین است، نابود کنند، پس هرچه در سحر و جادو قدرت دارید را یکجا برای مقابله با آنان جمع کنید، امروز هر کس پیروز شود، رستگار است».

## طه: آیه ۶۹ - ۶۵

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَبَّ نَعُوا إِنَّمَا صَبَّ نَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹)

جادوگران تصمیم خود را گرفتند و به موسی (علیه السلام) گفتند:

— ای موسی! آیا تو شروع به کار می کنی و عصای خود را می افکنی یا ما کار خود را آغاز کنیم؟

— اول شما آغاز کنید.

در این هنگام، جادوگران، بساط جادوگری خود را به زمین انداختند، ریسمان ها و چوب هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار در آمدند و به یکدیگر می پیچیدند و چشم های مردم را جادو کردند. جادوی آنان، جادوی بزرگی بود، چشم ها را خیره کرده بود و ترس در دل ها نشانده بود.

موسی (علیه السلام) نگاه کرد، یک بیابان جلوی چشم او پر از جادو شده بود، او ترسید که مبادا مردم او را باور نکنند.

تو به موسی (علیه السلام) وحی کردی: «ای موسی! عصای خود را بینداز، مطمئن باش که پیروزی از آن توست، امروز حق آشکار می شود و مردم آگاه می شوند که تو فرستاده من هستی، عصایی که بر دست داری بینداز! تا سحر و ساحری آنان را ببلعد، آنچه آنان ساخته اند، حيله و نیرنگ جادوگری است، جادوگران

هر کاری بکنند، باز هم پیروز نمی شوند».

موسی (علیه السلام) عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید، وحشتی عجیب در همه آشکار شد، گروهی از ترس فرار کردند، فرعون و یاران او هم با وحشت به صحنه می نگریستند.

آری، این گونه بود که حق پیروز شد و جادو باطل شد و فرعون و فرعونیان با خواری و ذلت شکست خوردند.

\*\*\*

### طه: آیه ۷۰

فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)

جادوگران که در جادوگری استاد بودند، فهمیدند که عصای موسی (علیه السلام)، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به خوبی تفاوت جادو و معجزه را می دانستند. اگر عصای موسی (علیه السلام)، جادو بود، فقط می توانست جادوی آنان را باطل کند، نه این که همه وسایل جادوگری آنان را بلعد.

عصای موسی (علیه السلام) تبدیل به اژدها شد و هزاران ریسمان و چوب را بلعید، اگر کار موسی (علیه السلام) جادو بود، باید وقتی آن اژدها به عصا تبدیل شد، ریسمان ها و چوب ها بار دیگر آشکار می شدند!

اگر موسی (علیه السلام) در چشم ها تصرف کرده بود و آن ها را جادو کرده بود، پس از پایان کارش، باید چوب ها و ریسمان ها نمایان می شد، اما چنین اتفاقی نیفتاد، برای همین آن ها فهمیدند که کار موسی (علیه السلام)، معجزه است و جادو نیست.

ص: ۲۹۹



اینجا بود که جادوگران به سجده افتادند و گفتند: «ما به خدای جهانیان ایمان آورده ایم، ما به خدای موسی و برادرش هارون ایمان داریم».

این گونه نور ایمان به دل های آنان تابید و آنان در مقابل عظمت و بزرگی تو سر به سجده نهادند.

\*\*\*

### طه: آیه ۷۳ - ۷۱

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا يَصِلَبُنَّكُمُ فِي خِذْوَعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۷۳)

فرعون وقتی دید که جادوگران به موسی (علیه السلام) ایمان آوردند، بسیار ناراحت شد، این برای فرعون شکست بزرگی بود که آنان در مقابل مردم، سر به سجده بندگی بگذارند و از دین فرعون بیزاری بجویند.

فرعون رو به آنان کرد و گفت:

— آیا قبل از آن که من به شما اجازه دهم به خدا ایمان آوردید؟ موسی بزرگ شماست که به شما سحر و جادوگری را یاد داده است. این نیرنگ شما بود تا در این شهر توطئه کنید و مردم را از این شهر بیرون کنید، به زودی عاقبت کار خود را خواهید دانست. من دست و پای شما، یکی از راست و یکی از چپ، قطع می کنم و شما را به دار می آویزم. موسی مرا از عذاب خدا می ترساند، من به همه نشان می دهم که عذاب چه کسی سخت تر است و عذاب چه کسی

بیشتر طول می کشد، عذاب من یا عذاب خدای موسی؟

\_\_\_ ای فرعون! ما به خدای یگانه ایمان آورده ایم، قسم به خدایی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر این دلایل آشکاری که بر ایمان ما آمده است، برتری نمی دهیم. هرچه از دست برمی آید، انجام بده، تو تنها در این دنیا می توانی کاری انجام بدهی، ولی ما در آخرت پیروزیم و تو گرفتار!

\_\_\_ شما جادوگرید، خدای موسی (علیه السلام) جادوگران را عذاب می کند.

\_\_\_ ما به خدای خویش ایمان آوردیم تا گناه ما را ببخشد و جادوگری امروز ما را نادیده بگیرد و عفو کند، جادوی امروز ما گناه بزرگی بود و تو ما را به آن وادار کردی. ای فرعون! خدا برای ما بهتر است، او پاینده تر است. تو به زودی نابود می شوی، اما خدا همیشه هست و خواهد بود.

\*\*\*

آنان با تو چنین مناجات کردند: «بارخدا یا! از تو می خواهیم که به ما صبر و شکیبایی در مقابل شکنجه های فرعون را بدهی و توفیق دهی که تا لحظه مرگ، بر دین تو ثابت و پابرجا بمانیم».

آنان آن قدر در راه ایمان به تو ایستادگی به خرج دادند که فرعون تهدید خود را عملی ساخت و بدن های آنان را کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند خرما آویزان نمود.

من در شگفتم از ماجرای آنان، چگونه شد که این گونه به تو ایمان آوردند و به تمام موقعیت و زندگی خویش پشت پا زدند و آماده شهادت در راه تو شدند.

ایمان آنان، از روی علم و آگاهی بود، آنان به بزرگی معجزه ای که تو به

ص: ۳۰۱

موسی (علیه السلام) داده بودی، یقین کردند و این آگاهی، سرچشمه ایمانی شد که تمام وجود آنان را در بر گرفت. آنان به خوبی فهمیدند که در چه راهی گام برداشته اند و چه آینده زیبایی در انتظارشان است، آنان شکنجه های فرعون را تحمل کردند تا رضایت تو را به دست آورند.

فردا صبح که فرا رسید فرعون فرمان داد تا دست راست و پای چپ آنان را قطع کنند، سپس آنان را بر درختان خرما بستند، آنان ساعت ها بالای آن درختان زیر آفتاب بودند، مردم به آنان سنگ می زدند، تشنگی بیداد می کرد، آنان همه این سختی ها را تحمل کردند.

این سختی ها تا غروب آفتاب، طول کشید و سرانجام آنان شهید شدند. (۱۲۸)

فرعون به آنان گفته بود: «من به همه نشان می دهم که عذاب چه کسی سخت تر است و عذاب چه کسی بیشتر طول می کشد، عذاب من یا عذاب خدای موسی؟». فرعون می خواست شکنجه آنان یک روز کامل طول بکشد، به همین خاطر آنان را به این صورت شهید کرد.

\*\*\*

### طه: آیه ۷۶ - ۷۴

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا (۷۴) وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶)

فرعون و پیروان او به تو ایمان نیاوردند، اما جادوگران وقتی حق را شناختند به آن ایمان آوردند، سرانجام شهید شدند. هر دو گروه از دنیا رفتند، اما

ص: ۳۰۲

سرگذشت آن‌ها یکسان نیست.

سرنوشت فرعونیان جهنم است، کسانی که با تو دشمنی می‌کنند و دست به گناه می‌زنند به آتش جهنم گرفتار می‌شوند. آنان در جهنم نه می‌میرند و نه زنده‌اند، بلکه یک سره در حال جان‌کندن خواهند بود. آنان زندگی راحتی نخواهند داشت، برای همیشه در عذاب خواهند بود، در جهنم از مرگ خبری نیست.

اما کسانی که به تو ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، به بهشت می‌روند و در بهشت به عالی‌ترین مقام‌ها می‌رسند. آنان برای همیشه در باغ‌های بهشت خواهند بود، باغ‌هایی که نهرهای آب از زیر درختان آن، جاری است. این پاداش کسی است که از کفر و گناه دوری کند.

\* \* \*

### طه: آیه ۷۹ - ۷۷

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ (۷۹)

بعد از شکست فرعون در مقابل معجزات موسی (علیه السلام)، فرعون مجبور شد تا مدتی او را آزاد بگذارد و موسی (علیه السلام) هم به تبلیغ یکتاپرستی پرداخت. یک روز، موسی (علیه السلام) نزد فرعون آمد و از او خواست تا بنی اسرائیل را آزاد کند تا آن‌ها را به فلسطین ببرد، اما فرعون قبول نکرد. اینجا بود که کشور مصر را به خشکسالی مبتلا کردی تا شاید فرعون و پیروان او از کفر دست بردارند.

ص: ۳۰۳

فرعون به موسی (علیه السلام) قول داد که اگر خشکسالی برطرف شود، بنی اسرائیل را آزاد کند، موسی (علیه السلام) دعا کرد و خشکسالی برطرف شد، اما فرعون به قول خود عمل نکرد.

بعد از آن بلای طوفان، هجوم ملخ ها و... از راه رسید، اما باز هم فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد. این ماجرا تقریباً هشت سال طول کشید. هر بار موسی (علیه السلام) نزد فرعون می رفت و از او آزادی بنی اسرائیل را می خواست. سرانجام فرعون تصمیم گرفت تا بنی اسرائیل را همراه موسی (علیه السلام) روانه کند و سپس با سپاه بزرگش به دنبال آن ها برود و آنان را نابود کند.

تو به موسی (علیه السلام) دستور دادی تا شب هنگام به سوی فلسطین حرکت کند، موسی (علیه السلام) دستور حرکت را داد، او با بنی اسرائیل به رود نیل رسیدند، از موسی (علیه السلام) خواستی عصای خود را به آب بزندی، وقتی موسی (علیه السلام) این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی (علیه السلام) و یارانش از آن عبور کردند. (چون رود نیل بسیار وسیع است از آن به دریا تعبیر شده است).

فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت و همه آن ها در آب غرق شدند و دیگر اثری از آن سپاه باشکوه باقی نماند. آری، این گونه فرعون قومش را به گمراهی کشاند و آنان را از راه راست دور کرد.

\*\*\*

## طه: آیه ۸۲ - ۸۰

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى (۸۰)

ص: ۳۰۴

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲)

بنی اسرائیل را به سلامت از آب عبور دادی و آنان به سوی فلسطین حرکت کردند، آنان باید از صحرای سینا می گذشتند.

آنان مدّتی در این صحرا توقّف کردند تا موسی(علیه السلام) با گروهی از آنان به کوه طور برود، سمت راست کوه طور، «دَرّه طوی» واقع شده بود، دَرّه ای که بسیار مقدّس بود. تو با موسی(علیه السلام) برای اوّلین بار در آنجا سخن گفتی، آنجا وعده گاه و مکانی مقدّس بود.

کوه طور در سمت جنوب صحرای سینا بود، آنان برای رسیدن به فلسطین باید به سمت شمال می رفتند، پس آنان مدّتی در صحرای سینا ماندند تا موسی(علیه السلام) برای آوردن تورات به کوه طور برود.

تو نعمت های خود را بر آنان نازل کردی، روزها ابرها را می فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیتشان نکند، برایشان از آسمان غذای گوارا می فرستادی، تو برایشان دو نوع غذای مقوی از آسمان فرو می فرستادی: عسل و مرغ بریان.

از موسی(علیه السلام) خواستی تا عصایش را به سنگی بزند، معجزه ای روی داد، از دل آن سنگ، دوازده چشمه آب جوشید و آنان از آب گوارا سیراب می شدند.(۱۲۹)

آری، تو روزی پاکیزه به آنان دادی و از آنان خواستی تا سرکشی نکنند، هر کس سرکشی کند به غضب تو گرفتار می شود و آن کس که غضب تو بر او نازل شود، نابود می گردد، تو راه توبه را باز گذاشتی، اگر کسی توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و بر راه راست ثابت بماند، تو او را می بخشی.

\*\*\*

### طه: آیه ۸۴ - ۸۳

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أُثْرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴)

بنی اسرائیل هزاران نفر بودند، موسی (علیه السلام) از میان آنان هفتاد نفر را انتخاب کرد و همراه با این گروه هفتاد نفره به سوی کوه طور حرکت کرد تا حقایق تازه ای درباره وحی بر آنان آشکار شود و آنان مشاهدات خود را برای مردم بیان کنند.

موسی (علیه السلام) به مردم خبر داد که من پس از سی شب نزد شما باز خواهم گشت. او برادرش هارون را جانشین خود قرار داد و از او خواست تا به اصلاح امور پردازد و با خواسته تبهکاران موافقت نکند.

موسی (علیه السلام) و همراهانش نزدیک کوه طور رسیدند، موسی (علیه السلام) که شوق دیدار و شنیدن سخن تو را داشت، راه را با سرعت پیمود و زودتر از دیگران به میعادگاه رسید.

تو به او چنین گفتی:

— ای موسی! چرا با شتاب از همراهان خود پیشی گرفتی و زودتر از آنان به

\_\_\_ آنان به دنبال من هستند، من برای رسیدن به میعاد گاه شتاب کردم تا شاید با حضور مشتاقانه خود، خشنودی تو را به دست آورم.

منظور تو از این سخنی که به موسی (علیه السلام) گفתי چه بود؟ گویا می خواستی به موسی (علیه السلام) بفهمانی که نباید رفیق نیمه راه می شد، درست است که او در عشق به مناجات تو بیقرار بود، اما بهتر بود با همراهان خود می آمد.

\* \* \*

موسی (علیه السلام) با آن گروه هفتاد نفره به سوی کوه طور رفت و تو با او سخن گفتی، آنان صدای تو را شنیدند.

وقتی موسی (علیه السلام) تورات را به آن ها نشان داد، عده ای از آنان با تعجب به آن نگاه کردند و باور نکردند که این تورات، سخنان توست و او تورات را از طرف تو آورده است. موسی (علیه السلام) به آنان گفت: «خدا با من سخن می گوید»، اما آنان این سخن را قبول نکردند و گفتند:

\_\_\_ ای موسی! ما این سخن تو را قبول نداریم، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم.

\_\_\_ خدا را نمی توان با چشم دید، خدا جسم نیست که بتوان او را دید.

آنان بر سخن خود اصرار کردند. موسی (علیه السلام) از طرف مردم چنین گفت: «بارخدا یا! خودت را نشان من بده تا تو را ببینم».

در پاسخ او چنین گفتی: «ای موسی! تو هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود باقی ماند، پس مرا خواهی دید».



پس نور خود را بر آن کوه پدیدار ساختی، آن کوه متلاشی شد، موسی (علیه السلام) بی هوش روی زمین افتاد و آن هفتاد نفر هم مُردند. (کوه طور، رشته کوه بزرگی است، صاعقه به یکی از کوه های آن اصابت کرد).

آنان تاب دیدن آن صاعقه را که مخلوق تو بود نداشتند، چگونه می توانستند نور عظمت را ببینند؟

وقتی موسی (علیه السلام) به هوش آمد، به آن هفتاد نفر که جسمشان روی زمین افتاده بود، نگاه کرد. به فکر فرو رفت که چگونه باز گردد و خبر مرگ این هفتاد نفر را به مردم بدهد.

او بنی اسرائیل را به خوبی می شناخت، می دانست بعضی ها خواهند گفت: موسی (علیه السلام)، بزرگان ما را به دل کوه برد و آنان را به قتل رساند!

موسی (علیه السلام) از تو خواست تا این هفتاد نفر را زنده کنی، تو دعایش را مستجاب کردی و آنان را زنده کردی.

\* \* \*

### طه: آیه ۸۵

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵)

چهل روز است که موسی (علیه السلام) و آن گروه هفتاد نفره از بنی اسرائیل دور هستند، موسی (علیه السلام) خبر ندارد که چه حادثه شومی در این مدّت رخ داده است، اکنون تو به او چنین می گویی: «ای موسی! من قوم تو را در این مدّت که نبودی، امتحان کردم، سامری آن ها را گمراه ساخت.»

ص: ۳۰۸

فتنه بزرگی روی داده است! فتنه سامری و گوساله آن!

سامری که بود؟ او چگونه توانست مردم را فریب بدهد؟

\*\*\*

سامری منافق بود، او به دین موسی (علیه السلام) ایمان نیاورده بود، او به دنبال فرصتی بود تا مردم را گمراه کند. موسی (علیه السلام) به مردم گفت که من پس از سی شب نزد شما باز خواهم گشت، اما او ده شب دیر کرد.

سامری فرصت را غنیمت شمرد، او می دانست که بنی اسرائیل مقدار زیادی طلا و جواهرات فرعونیان را همراه دارند. او در میان آنان این شایعه را پراکند که غنیمت های فرعونیان را باید در آتش سوزاند.

سامری به آنان گفت: «برای چه این بار را همراه خود به فلسطین می برید؟ به هر حال موسی آن را از شما می گیرد و در آتش می اندازد، پس خوب است ما این طلاها و جواهرات را در همین جا در آتش اندازیم».

مردم این شایعه را باور کردند، آتش افروختند، خود سامری هم طلاهایی را که همراه داشت در آتش انداخت. مردم هم همه طلاها را در آتش انداختند.

شب فرا رسید، سامری از این طلاهای ذوب شده، مجسمه ای به شکل گوساله ساخت. این مجسمه تو خالی بود و با مهارت ساخته شده بود، یک قسمت آن مجسمه سوراخی داشت.

او در دل زمین گودالی را کند و یک نفر را آنجا نشانند. وقتی آن شخص دهان خود را به آن سوراخ مجسمه می نهاد و صدا می زد، صدای او در مجسمه می پیچید و از دهان مجسمه به گوش همه می رسید. مجسمه به گونه ای طراحی شده بود که صدا را تقویت می کرد. قرار شد تا آن شخص در موقع

ص: ۳۰۹

مناسب، صدای گاو از خود درآورد. (۱۳۰)

صبح فرا رسید، هوا روشن شد، مردم دیدند که یک مجسمه طلایی زیر نور آفتاب می درخشد، عده ای از پیروان سامری هم در مقابل آن به سجده افتاده اند.

مردم به این منظره نگاه می کردند، این مجسمه از کجا آمده است؟ چرا عده ای به سجده افتاده اند؟

ناگهان از آن مجسمه صدای گوساله به گوش رسید و سامری شروع به سخن کرد: «ای مردم! خدا خودش به اینجا آمده است، شما چه نیازی به موسی دارید؟ موسی به کوه طور رفته است و دنبال خدا می گردد، خدا خودش به پیش شما آمده است، همان گونه که خدا برای موسی به شکل درخت درآمد، امروز به شکل این مجسمه طلایی نزد شما آمده است، این خدای شما و خدای موسی است».

مردم سخن او را باور کردند و در مقابل گوساله به سجده افتادند. آنان باور کردند که همان گونه که تو برای موسی به شکل درخت ظاهر شدی، برای آنان به شکل این مجسمه ظاهر شده ای!

آن ها فکر نکردند که تو جسم نداری و هرگز به شکلی ظاهر نمی شوی، آن درخت هم جلوه ای از نور تو بود، آن شب تو نور را بر آن درخت جلوه گر کردی.

\*\*\*

**طه: آیه ۸۷ - ۸۶**

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنُ

ص: ۳۱۰

يَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷)

وقتی به موسی (علیه السلام) این ماجرا را خبر دادی، او بسیار آشفته شد، او با خود فکر کرد که همه زحماتی که برای این مردم کشیده بودم، هدر رفت، او خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت و دید که هزاران نفر دور آن گوساله می چرخند، عده ای هم در مقابل آن به سجده افتاده اند.

اینجا بود که موسی (علیه السلام) فریاد برآورد: ای مردم! مگر خدا به شما وعده نیک نداده بود؟ آیا به یاد داشتید که خدا اراده کرده بود شما را وارث زمین کند و سرزمین فلسطین را به شما بازگرداند؟ آیا مدّت جدایی من از شما طول کشید؟ چرا نتوانستید ایمان خود را حفظ کنید؟ آیا می خواستید عذاب خدا بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟

مردم با این سخنان موسی (علیه السلام) و از خشم او فهمیدند که فریب خورده اند، آنان عذرتراشی کردند و گفتند: «ای موسی! ما به اختیار خود با تو عهدشکنی نکردیم، ما طلاهایی را که از فرعونیان همراه داشتیم، از خود دور ساختیم و به پیشنهاد سامری آن طلاها را در آتش انداختیم».

\* \* \*

طه: آیه ۹۱ - ۸۸

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا

ص: ۳۱۱

يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰)  
قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱)

سامری از آن طلاهای ذوب شده مجسمه گوساله ای را ساخت که صدای گوساله هم از آن شنیده می شد. سامری و پیروانش به آنان گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است، موسی فراموش کرده که این خدای اوست و به کوه طور رفته است تا او را بیابد».

به راستی چرا این مردم گوساله پرست شدند، آیا آنان نمی دیدند که این مجسمه پاسخ آنان را نمی دهد، نه نفعی به آنان می رساند و نه ضرری را از آنان دور می کند.

وقتی آنان به پرستش این مجسمه رو آوردند، هارون به آنان گفت: «ای مردم! شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته اید، فریب نخورید، امروز با این گوساله شما امتحان می شوید و معلوم می شود که چه کسی در ایمان خود ثابت است. ای مردم! خدای شما، خدای یگانه است، پس مرا پیروی کنید و فرمانم را اطاعت کنید».

آنان در جواب هارون گفتند: «ما به پرستش این گوساله ادامه می دهیم تا وقتی که موسی نزد ما باز گردد».

\*\*\*

طه: آیه ۹۴ - ۹۲

قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ

ص: ۳۱۲

ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ  
وَلَمْ تَزُقْ قَوْلِي (۹۴)

موسی (علیه السلام) به سوی برادرش هارون رفت و سر و ریش او را گرفت و با عصبانیت گفت: «ای هارون! من گفته بودم که تو جانشین من باش و به اصلاح کار این مردم پرداز، چرا وقتی دیدی آنان گمراه شدند از روش من پیروی نکردی و مانع کار آنان نشدی؟ آیا می خواستی نافرمانی مرا بکنی؟».

هارون در جواب چنین گفت: «ای پسر مادرم! موی ریش و سرم را مگیر! من با آنان سخن گفتم ولی گوش به سخنم نکردند، اگر من با آنان دست به شمشیر می بردم، عده ای طرفدار من می شدند و عده ای هم طرفدار سامری. آن وقت تفرقه در میان مردم به وجود می آمد. می ترسیدم که به من بگویی چرا باعث اختلاف شدی».

\* \* \*

موسی (علیه السلام) این گونه ناراحتی درونی خود را نشان داد، خشم او برای انحراف و بُت پرستی مردم بود، موسی (علیه السلام) با انداختن تورات و حمله به برادرش، می خواست آن مردم نادان را از خواب غفلت بیدار کند و این گونه بزرگی خطایی را که انجام داده بودند، به آنان بفهماند.

موسی (علیه السلام) با این کار خود، شوک در میان مردم ایجاد کرد تا آنان زود توبه کنند و از گناه خود پشیمان شوند.

ص: ۳۱۳

اینجا بود که موسی (علیه السلام) دست های خود را رو به آسمان گرفت و چنین گفت: «بارخدا یا! من و برادرم را ببخش و رحمت و مهربانی خودت را بر ما نازل کن که تو مهربان ترین مهربانان هستی». (۱۳۱)

این دعای موسی (علیه السلام) نشانه فروتنی او بود، او می خواست سرمشقی برای دیگران باشد تا آن ها از تو طلب عفو و بخشش کنند.

\*\*\*

### طه: آیه ۹۸ - ۹۵

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لِمَا مَسَّاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)

موسی (علیه السلام) رو به سامری کرد و گفت: «ای سامری! چرا به این کار دست زدی؟ هدف تو چه بود؟».

سامری در جواب گفت: «من چیزی را دیدم که دیگران ندیدند، من آن فرستاده را دیدم، مستی خاک از جایی که او بود برداشتم و آن را بر گوساله ریختم، این گونه هوای نفس مرا فریب داد».

\*\*\*

آن فرستاده که بود که سامری او را دیده بود؟

ص: ۳۱۴

او جبرئیل بود، وقتی جبرئیل به صورت اسب سواری به زمین آمد، سامری از خاک جایی که جبرئیل بود، برداشت. آن شب که موسی (علیه السلام) عصایش را به رود نیل زد، رود نیل شکافته شد و بنی اسرائیل از آن عبور کردند، فرعون با سپاهیانش فرا رسید، فرعون ترسید جلو برود، تو جبرئیل را فرستادی، او به شکل اسب سواری ظاهر شد و وارد شکاف رود نیل شد.

فرعون تصوّر کرد آن اسب سوار یکی از سربازانش می باشد، او با خود گفت چرا باید از این سرباز ترسوتر باشم؟ او وارد شکاف شد و همه سپاهش نیز همراه آمدند، ناگهان آب ها روی هم آمد و همه غرق شدند.

سامری فرصتی پیدا کرد و قدری از خاک پای اسب جبرئیل را برداشت، البته سامری نمی دانست که آن اسب سوار جبرئیل است، فقط می دانست که او انسان نیست، زیرا حرکات عجیب او را با چشم دید و فهمید او موجودی غیبی است.

\* \* \*

مجسمه ای که سامری ساخت، بی روح بود، فقط یک جسم بی جان بود، وقتی او آن خاک را بر او پاشید، مجسمه زنده نشد! مجسمه هیچ تغییری نکرد. این سخن توست: «سامری برای آنان مجسمه ای بی جان را آشکار کرد».

صدایی که از آن مجسمه به گوش می رسید، صدای کسی بود که زیر مجسمه در گودال قرار گرفته بود.

اکنون باید جواب یک سؤال را بدهم: اگر ریختن آن خاک هیچ اثری بر



مجبوره نداشت، پس چرا سامری آن را ذکر کرد؟ چرا چنین گفت: «من مشتى از آن خاك را برداشتم و آن را بر گوساله ريختم».

سامرى مى دانست كه موسى (عليه السلام) مى خواهد او را مجازات كند، موسى (عليه السلام) تصميم گرفته بود او را اعدام كند. سامرى به دنبال اين بود كه بهانه اى براى خود درست كند، شايد جان سالم به در ببرد.

او انگيزه خيانت خود را پنهان كرد و با اين سخن خواست تا عمل خود را به امرى غيبى نسبت دهد، كارى كه جادوگران انجام مى دهند و كارهاى خود را به موجودات غيبى نسبت مى دهند. سامرى خيال مى كرد با اين سخن، موسى (عليه السلام) فريب مى خورد، اما زهى خيال باطل!

موسى (عليه السلام) تصميم گرفت تا سامرى را به قتل برساند، اما خدا به او امر كرد كه او را نكش، زيرا او مردى سخاوتمند بود، در عوض سامرى به بيمارى وسواس مبتلا شد، هر كس به سوى او مى آمد، فرياد مى زد: «به من دست نزنيد»، آرى، خدا چنين تقدير كرد كه او از جامعه جدا باشد و ديگر با هيچ كس ارتباط نداشته باشد.

همچنين موسى (عليه السلام) به او وعده عذاب روز قيامت را داد، گناه سامرى هرگز بخشيده نشد، زيرا او هزاران نفر را از مسير يكتاپرستى گمراه كرد.

\* \* \*

سامرى به موسى (عليه السلام) گفت: «من از آن خاك بر روى گوساله ريختم». موسى (عليه السلام) در اينجا تصميم مهمى گرفت، به سامرى گفت: «اى سامرى! اکنون به خدايت كه او را مى پرستيدى، نگاه كن، ما آن را آتش مى زنيم و ذرات آن را در دريا

می پراکنیم آن چنان که اثری از آن در خشکی نماند».

موسی (علیه السلام) دستور داد تا آتش بزرگی افروختند و آن گوساله را در آتش انداخت تا خاکستر شد. سپس خاکستر آن را به دریا ریخت و به مردم چنین گفت: «خدای شما همان خدای یکتایی است که به همه چیز علم و آگاهی دارد».

نکته مهم این است: اگر واقعاً آن مشت خاک، اثر عجیب داشت، آن مجسمه نباید در آتش می سوخت!! وقتی آن مجسمه در آتش سوخت و خاکستر شد، معلوم شد که آن خاک هیچ اثری عجیبی نداشته است. آنچه سبب گمراهی مردم شد چیزی جز یک مجسمه عادی نبود که انسانی در آن صدای گوساله در می آورد، آن مردم چرا چنین خام شدند و فریب خوردند؟ چرا به سخن هارون گوش نکردند؟ چرا وقتی هارون آنان را از این کار نهی کرد، او را تهدید به قتل کردند؟

تو حق را به آنان نشان داده بودی، درست است که سامری حيله کرده بود، امّا راه هدایت برای آنان آشکار بود، پیروی از هارون، تنها راه رستگاری آنان بود.

\* \* \*

موسی (علیه السلام) از آنان خواست تا توبه کنند و تو توبه آنان را پذیرفتی، بعد از آن بود که آنان به سوی فلسطین حرکت کردند، وقتی آنان به مرز صحرای سینا رسیدند، فهمیدند که بیت المقدس در دست دشمنانشان است، برای همین آنان به موسی (علیه السلام) گفتند: «ای موسی! تو با خدای خودت به جنگ دشمنان برو»

ص: ۳۱۷

و ما همین جا می مانیم، وقتی دشمنان را شکست دادی، ما وارد شهر خواهیم شد».

تو آنان را چهل سال در صحرای سینا سرگردان نمودی، آنان هر روز به راه می افتادند و تا شب راه می پیمودند، شب در جایی استراحت می کردند، صبح که از خواب بیدار می شدند، خود را در همان نقطه آغاز حرکت می یافتند. (۱۳۲)

روزها ابرها را می فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیتشان نکند، برایشان از آسمان غذا می فرستادی، اما آنان تمام این مدت در سرگردانی بودند.

در این چهل سال، هارون از دنیا رفت، سه سال از مرگ هارون که گذشت، موسی (علیه السلام) هم از دنیا رفت، «یوشع» که جانشین موسی (علیه السلام) بود، رهبری مردم را به دست گرفت. وقتی چهل سال سرگردانی به پایان رسید، یوشع بنی اسرائیل را به شهر بیت المقدس برد. (۱۳۳)

ص: ۳۱۸

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰)  
 خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ  
 إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴)

تو این گونه داستان موسی و هارون (علیهما السلام) را در قرآن ذکر می کنی، قرآن کتاب پند و حکمت است و آن را بر قلب محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده ای.

هر کس از این قرآن روی برتابد و آن را انکار کند، بار گناه کفر و انکار حق را بر دوش خواهد کشید و به عذابی جاودان گرفتار می شود و در روز قیامت، بار کفر، چه بار بدی است!

قیامت همان روزی است که در صور اسرافیل دمیده می شود و گناهکاران با

چشمانی کبود برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، کبودی چشم آنان، نشانه گناهکار بودن آن هاست.

\* \* \*

در آن روز کافران آهسته به هم می گویند: «شما فقط ده روز در دنیا زندگی کردید»، آهسته سخن گفتن آن ها به خاطر ترسی است که آن روز در دل دارند، آنان در آن روز حسرت می خورند، زندگی دنیا را با زندگی آخرت مقایسه می کنند، همه لذت ها و خوشی های دنیا کوتاه بود و چقدر زود گذشت!

تو به گفتگوی آنان آگاهی کامل داری، یکی از آنان که از دیگری عقل و هوش بیشتری دارد می گوید: «شما بیش از یک روز در دنیا نماندید».

آری، خردمندان خوب می دانند که زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت چقدر کوتاه است.

خوشا به حال کسی که سختی این یک روز را به جان خرید و سعادت همیشگی آخرت را به دست آورد!

وای به حال کسی که خوشی یک روزه دنیا را به دست آورد و خوشی همیشگی آخرت را از دست داد!

\* \* \*

**طه: آیه ۱۱۲ - ۱۰۵**

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَمَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا

ص: ۳۲۰

خَلْفَهُمْ وَلَمَّا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲)

وضع کوه ها در قیامت چگونه خواهد بود؟ تو کوه ها را در آن روز متلاشی می کنی و بر باد می دهی، سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و علف رها می سازی. آن روز هیچ پستی و بلندی روی زمین به چشم نمی آید.

وقتی روز قیامت فرا رسد، اسرافیل در صور می دمدمد و همه انسان ها را برای حسابرسی فرا می خواند. همه زنده می شوند و برای حسابرسی به صف می ایستند، هیچ کس نمی تواند از این دعوت سرپیچی کند، آن روز همه صداها در برابر عظمت تو فرو می افتد و خاموش می گردد، فقط صدای آهسته و زیر لب به گوش می رسد.

همه به دنبال این هستند که کسی آنان را یاری دهد و از آنان شفاعت کند، آن روز فقط کسی می تواند شفاعت کند که تو به او اجازه داده باشی و سخنش را بیسندی. پیامبران و امامان از پیروان خود شفاعت می کنند، اما بُت پرستانی که بت ها را می پرستیدند، ناامید می شوند.

هنوز حسابرسی آغاز نشده است، همه انسان ها در صحرای قیامت جمع شده اند، آن ها پنجاه سال در آنجا می مانند، تو به گذشته و آینده آنان آگاهی داری، می دانی که هر کسی در دنیا چه کرده است و نتیجه اعمال او چیست، آیا به بهشت می رود یا به جهنم؟

آری، تو به همه چیز انسان ها آگاهی داری، اما انسان ها هرگز به حقیقت تو آگاهی کامل ندارند.

آن روز همه انسان ها در مقابل عظمت تو ذلیل و فروتن هستند که تو خدای زنده و توانا هستی، هر کس به خود یا دیگری ظلم کرده باشد، در آن روز ناامید می شود و هر کس هم بر اساس ایمان به تو، عمل شایسته انجام داده باشد، به پاداش خود به صورت کامل می رسد و هرگز به او ظلم نمی شود و حَقّش ضایع نمی شود.

\* \* \*

«انسان ها هرگز به حقیقتِ تو آگاهی کامل ندارند».

من باید در این سخن ساعت ها فکر کنم، هیچ کس نمی تواند حقیقت تو را بفهمد.

یکی از یاران امام جواد(علیه السلام) به دیدار آن حضرت رفت و درباره شناخت تو از او سؤال کرد.

امام جواد(علیه السلام) به او چنین پاسخ داد: «خدا را نمی توان با عقل بشری درک کرد. شاید انسان در ذهن خود تصویری از خدا داشته باشد، اما خدا غیر از آن چیزی است که در ذهن انسان است، خدا به هیچ چیز شبیه نیست، انسان نباید در ذهن خود، خدا را به چیزی تشبیه کند. عقل بشر نمی تواند به ذات خدا پی ببرد. هر تصویری را که انسان از حقیقت خدا در ذهن خود ساخته است، حقیقتِ خدا، غیر از آن است! خدا چیزی است که حدّ و اندازه ای ندارد و نمی توان با عقل آن را درک نمود».(۱۳۴)

وقتی این سخن را شنیدم، فهمیدم که باید خیلی دقت کنم، گاهی تصویری از تو در ذهن خود می سازم، اما آن تصوّر چیزی است که من آن را با عقل بشری خود ساخته ام، تو را به چیزی تشبیه کرده ام.

ص: ۳۲۲

امام جواد(علیه السلام) به من یاد داد که تو غیر از آن چیزی هستی که من در ذهن خود تصوّر می کنم، من هرگز نمی توانم تو را تصوّر کنم.

تو بالاتر و والاتر از این هستی که به تصوّر ذهن انسان در آیی!

من فقط می توانم تو را با صفاتی که خودت در قرآن گفته ای، بشناسم. می دانم که تو بخشنده و مهربانی، شنونده و بینایی!، از همه چیز باخبری، همیشه بوده ای و خواهی بود، پایان نداری، همان گونه که آغاز نداشته ای...

من این صفات تو را در قرآن می خوانم و نسبت به تو شناخت پیدا می کنم، همه این ها که گفتم صفات توست، اما ذات تو چگونه است؟ این را هرگز نمی توانم بفهمم، هرچه که در ذهن خودم برای ذات تو تصوّر کنم، باید بدانم که تو غیر از آن می باشی.

\* \* \*

### طه: آیه ۱۱۴ - ۱۱۳

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)

مردم مکه به بُت پرستی رو آورده بودند، تو محمد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت آنان فرستادی، قرآن را به زبانی عربی نازل کردی تا آنان پیام آن را درک کنند.

در قرآن انواع هشدارها را بیان کردی تا آنان از عاقبت بُت پرستی بترسند یا پندی برای آنان پدید آید و از سخن تو پند بگیرند.

تو فرمانروای بر حقّ جهانی، خدای بلندمرتبه ای! تو با آن عظمت و مقام،



این قرآن را برای مردم فرستادی، آیا کسی عظمت قرآن را درک می کند؟

اگر مردم بدانند که این قرآن سخن چه کسی است به گونه ای دیگر قرآن را می خوانند و در آن فکر می کنند.

\*\*\*

تو جبرئیل را مأمور کردی تا قرآن را بر قلب محمّد (صلی الله علیه وآله) نازل کند، وقتی جبرئیل آیات قرآن را برای محمّد (صلی الله علیه وآله) می خواند، محمّد (صلی الله علیه وآله) علاقه داشت تا هرچه زودتر آن را به مردم برساند، برای همین قبل از آن که وحی به پایان برسد، آیات را برای کسانی که اطرافش بودند، می خواند.

اکنون تو در این آیه به او چنین می گویی: «در خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب نکن، ای محمّد! چنین دعا کن: خدایا! بر علم و دانش من بیفزا».

تو به محمّد می آموزی که به جای عجله کردن از تو بخواهد تا بر علم او اضافه کنی. وقتی علم و دانش او افزون شود، او می تواند آموزه های اسلام را بهتر برای مردم بیان کند.

این دعا یکی از زیباترین دعاهای قرآن است، خیلی از مسلمانان برای زیاد شدن مال و ثروت خود دعا می کنند، اما هرگز برای زیاد شدن علم قرآنی و دینی خود دعا نمی کنند!

بارخدایا! بر دانش قرآنی و دانش اسلامی من بیفزا! به من فهم قرآن و فهم دین عطا کن!

وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ (۱۱۹) فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ (۱۲۱)

در اینجا بار دیگر از سرگذشت آدم (علیه السلام) سخن می‌گوییم، تو پیش از این به آدم (علیه السلام) سفارش کرده بودی و او با تو پیمان بست، اما آن را فراموش کرد و تو او را در پیمانش استوار و ثابت نیافتی.

وقتی آدم (علیه السلام) را خلق کردی، به فرشتگان فرمان دادی تا بر او سجده کنند، همه

فرشتگان سجده کردند مگر شیطان. او از جنّ ها بود و در میان فرشتگان زندگی می کرد، او از سجده بر آدم امتناع کرد.

تو به آدم (علیه السلام) گفتی: «ای آدم! شیطان دشمن تو و همسرت است، مواظب باش که او تو را از بهشت بیرون نکند که زندگی در بیرون بهشت با سختی همراه است. تو در بهشت هیچ گاه گرسنه نمی شوی و برهنه نمی مانی، در اینجا همه چیز برای تو آماده است، در اینجا تشنه نمی شوی و گرمی آفتاب تو را اذیت نمی کند».

منظور تو از این بهشت کدام است؟

می دانم که منظور تو بهشت جاودان نیست، زیرا اگر کسی وارد آن بهشت شود، برای همیشه در آن خواهد بود و شیطان هرگز نمی تواند وارد بهشت جاودان شود.

بهشت واقعی، منزلگاه بندگانِ خوب خداست، آن بهشتی که آدم (علیه السلام) و همسرش در آن بود، بهشتِ دنیایی است. در زبان عربی، به «بهشت»، «جنت» می گویند. جنت، باغی است که درختان بلندی دارد، به بهشت جاودان هم جنت می گویند زیرا در آنجا درختان سر به فلک کشیده اند.

\*\*\*

از آدم (علیه السلام) می خواهی که هرگز نزدیک درخت ممنوعه نشود.

آن درخت ممنوعه چه بود؟ چه میوه ای داشت؟

درختان این بهشت دنیایی، مثل درختان بهشت واقعی است، وقتی نزدیک درخت بهشتی می شوم، بر آن هر نوع میوه می بینم، انگور، سیب، و...

باغی هم که آدم (علیه السلام) و حوا در آن ساکن هستند، نمونه ای از آن بهشت واقعی است، هر درخت آن، همه میوه ها را دارد. خدا به آدم (علیه السلام) گفت که تو می توانی از

ص: ۳۲۶

همه درختان بهشت استفاده کنی، فقط نباید نزدیک یک درخت شوی، آن درخت، «درخت ممنوعه» است!

\*\*\*

آدم(علیه السلام) و حوّا در بهشت دنیا هستند و تو پرده از مقابل چشم آن ها برمی داری. آن ها عرش تو را می بینند و نورهایی را مشاهده می کنند که در عرش است. آن ها از تو سؤال می کنند:

— این چه نورهایی است که در عرش است؟

— آن نورهایی که شما در عرش می بینید، نور بهترین بندگان من است. بدانید که اگر آن ها نبودند، من شما را خلق نمی کردم. هرگز آرزوی مقام آن ها را نکنید که مقام آن ها بس بزرگ و بالاست. (۱۳۵)

— آنان را برای ما معرفی کن!

— نور محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام). این نور پنج تن از فرزندان توست.

\*\*\*

می خواستی به آدم(علیه السلام) این پیام را برسانی که نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)، اولین آفریده هایت هستند. زمانی، این نورها را آفریدی که هنوز زمین و آسمان ها را خلق نکرده بودی، این نورها، آن روز، حمد و ستایش تو را می گفتند.

تو بودی و این نورها و هیچ آفریده دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از آن، عرش خود را آفریدی، آن وقت آن نورها را در عرش خود قرار دادی. (۱۳۶)

سخن از خلقت آن نورها بود، درست است که اکنون تو آدم را خلق کردی، اما نور محمّد(صلی الله علیه و آله) و خاندان او را هزاران سال قبل از او خلق کرده بودی، سخن

ص: ۳۲۷

درباره خلقتِ جسمِ محمّد و آلِ محمّد (علیهم السلام) نیست، جسم آنان، حدود هفت هزار و هشتصد سال پس از آدم (علیه السلام) خلق شد.

\*\*\*

آدم (علیه السلام) سخن تو را شنید، او همراه همسرش در بهشت است، آن ها هرگز نزدیک درخت ممنوعه نمی شوند، می دانند که آن درخت، وسیله امتحان آن هاست.

چند ساعتی از حضور آدم (علیه السلام) در بهشت می گذرد، شاید او لحظه ای با خود فکر می کند که من کسی هستم که همه فرشتگان بر من سجده کرده اند، چه اشکالی داشت که مقام من هم، مثل آن پنج نور مقدّس می شد!

همین که این فکر از ذهن او می گذرد، تو او را به حال خود رها می کنی، تو به او گفته بودی که نباید در قلب خود، حسدی به آن پنج نور مقدّس داشته باشد، همین مقدار حسد سبب شد تا توفیق خود را از او بگیری. (۱۳۷)

آدم (علیه السلام) آن عهد را فراموش کرد، او در وفای به آن پیمان ثابت قدم نماند، تو با او پیمان بسته بودی که آرزوی مقام آن نورهای مقدّس را نکند. (۱۳۸)

تو او را با «عزم» نیافتی، عزم یعنی تصمیم و اراده قوی.

آدم (علیه السلام) بر آن پیمان خود با اراده قوی باقی نماند، به همین خاطر او از پیامبران «أولو العزم» نشد.

پنج پیامبر تو از أولو العزم می باشند: ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و محمّد (علیهم السلام). آنان بر پیمانی که با تو بسته بودند، با عزم و اراده باقی ماندند.

\*\*\*

وقتی آدم (علیه السلام) عهد خود را فراموش کرد، شیطان نزد او آمد و او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهید شما را به درخت زندگی جاودان و پادشاهی

ص: ۳۲۸

ماندگار راهنمایی کنم؟».

شیطان به نام تو سوگند یاد کرد که خیر و صلاح او را می خواهد، آدم(علیه السلام) هم فریب سخن او را خورد.

آری، آدم و حوّا هرگز فکر نمی کردند کسی به نام تو، قسم دروغ بخورد، آنان لحظه ای غافل شدند و از میوه آن درخت خوردند، ناگهان متوجه شدند که لباس هایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار شد. آنان اندام خود را با برگ های درختان پوشاندند.

آنان در تعجب ماندند که چه شده است، اما شیطان خوشحال بود، این نشانه پیروزی او بود. شیطان می دانست که این یک نشانه است، نشانه غضب تو.

وقتی آدم(علیه السلام) و حوّا را آفریدی، برای آنان لباسی قرار دادی، درست است که آن دو، زن و شوهر بودند، اما تو برای آنان لباسی قرار داده بودی، شیطان می دانست که هرگاه این لباس از بدن آن ها فرو افتد، در نقشه خود موفق شده است.

این گونه بود که آدم(علیه السلام) نافرمانی تو را کرد و زیانکار شد و از بهشت محروم شد.

\*\*\*

مأمون خلیفه عباسی بود و بر سرتاسر جهان اسلام حکومت می کرد، او دستور داد تا دانشمندان بزرگ به کاخ او بیایند و سؤالات خود را از امام رضا(علیه السلام) بپرسند.

روز موعود فرا رسید، همه دانشمندان جمع شدند، امام رضا(علیه السلام) به مجلس آمد، شخصی به نام علی بن جهم رو به امام کرد و پرسید:

\_\_\_ آیا شما به عصمت همه پیامبران اعتقاد دارید؟ آیا شما پیامبران را از گناه و

\_\_\_ بله.

\_\_\_ این سخن شما مخالف قرآن است، زیرا خدا در سوره «طاه»، در آخر آیه ۱۲۱ می گوید: «آدم نافرمانی کرد و گمراه شد». این نشان می دهد که آدم (علیه السلام) معصوم نبود و گناه و نافرمانی خدا را انجام داد.

\_\_\_ از خدا بترس و به پیامبران خدا نسبت گناه مده !

\_\_\_ پس معنای این آیه چه می شود؟

\_\_\_ این معصیت و گناه آدم (علیه السلام) در بهشت بود، آدم (علیه السلام) در بهشت از میوه ممنوعه خورد. وقتی آدم (علیه السلام) در بهشت بود، پیامبر نشده بود، او هنوز زندگی در این دنیا را آغاز نکرده بود.

\_\_\_ توضیح بیشتری برایم بدهید.

\_\_\_ وقتی آدم (علیه السلام) به زمین آمد، خدا او را برگزید و او را پیامبر و نماینده خود قرار داد و به او عصمت عطا کرد تا بتواند وظیفه هدایت فرزندان را به خوبی انجام دهد. (۱۳۹)

\*\*\*

چند روزی بود که سرفه های شدید می کردم، دیگر طاقت نداشتم، به مطب دکتر رفتم، مطب داشت تعطیل می شد. آن شب دکتر مرا معاینه کرد و برایم دارو نوشت و گفت: «ترشی نخور، اگر ترشی بخوری بیماری تو شدیدتر می شود».

آن وقت اگر من ترشی می خوردم، گناه کرده بودم؟

هدف دکتر این نبود که ترشی خوردن را برایم حرام کند، او مرا راهنمایی کرد تا بیماری من شدیدتر نشود.

دکتر مرا از خوردن ترشی نهی کرد، به این نوع نهی کردن، «نهی ارشادی» می گویند.

آدم(علیه السلام) در بهشت بود، او در آنجا به راحتی زندگی می کرد، نه گرسنه می شد و نه تشنه. هرچه می خواست در آنجا برایش آماده بود.

خدا به او گفت: «ای آدم! از آن میوه ممنوعه نخور، اگر این کار را بکنی از بهشت بیرون می روی و زحمت زیاد می شود و خودت باید به دنبال روزی خود بگردی، تشنگی، گرسنگی و... در دنیا در انتظار توست».

خدا آدم(علیه السلام) را «نهی ارشادی» کرد، وقتی آدم(علیه السلام) آن میوه را خورد، زحمت خود را زیاد کرد.

ادامه ماجرای مطب دکتر را بنویسم:

آن شب من فراموش کرده بودم پول ویزیت را پرداخت کنم، دکتر به من گفت: «پول ویزیت یادتان نرود!». اگر من پول ویزیت را پرداخت نمی کردم، گناه کرده بودم، به این نهی، «نهی مولوی» می گویند. یعنی آقا و مولای انسان، انسان را از کاری نهی می کند. سخنی که از طرف مولا گفته می شود و باید حتماً اطاعت شود.

وقتی آدم(علیه السلام) به این دنیا آمد، خدا او را «نهی مولوی» کرد، به او گفت: «دروغ نگو، تهمت نزن، ظلم نکن و...». اگر آدم(علیه السلام) دروغ می گفت یا ظلم می کرد، گناه کرده بود و دیگر معصوم نبود. وقتی آدم(علیه السلام) به این دنیا آمد، خدا به او عصمت را عطا کرد و او هرگز گناه نکرد.

با توجه به مطالبی که گفته شد این جمله آخر آیه ۱۲۱ را توضیح می دهم:

وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى.

آدم(علیه السلام) در بهشت بود، او نافرمانی کرد، اما نافرمانی او گناه نبود، بلکه با



نافرمانی زحمت خود را زیاد کرد و از بهشت رانده شد، او فقط زیان کرد زیرا بهشت را از دست داد، راحتی و نعمت های بهشت را از دست داد و راه بهشت را گم کرد.

### طه: آیه ۱۲۷ - ۱۲۲

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷)

تو آدم (علیه السلام) و همسرش را از بهشت بیرون کردی، آدم (علیه السلام) توبه کرد و تو توبه او را پذیرفتی و او را برگزیدی و مقام پیامبری به او عطا کردی.

این گونه بود که زندگی انسان روی زمین آغاز شد، همه انسان ها از نسل آدم (علیه السلام) و حوا هستند، انسان ها روی زمین با هم اختلاف می کنند، گروهی مؤمن هستند و گروهی کافر.

این دو گروه با هم دشمن هستند، تو هدایت و رهنمودهای خود را برای انسان ها می فرستی، هر کس از هدایت های تو پیروی کند، گمراه و بدبخت نمی شود، بلکه به سعادت واقعی می رسد.

هر کس از یاد تو روی برگرداند و راه کفر را انتخاب کند، گرفتار زندگی

سختی خواهد شد و در روز قیامت نایبنا برانگیخته خواهد شد.

او در روز قیامت می گوید: «خدایا! چرا مرا نایبنا برانگیختی؟ من که در دنیا بینا بودم!».

تو به او پاسخ می دهی: «وضع تو در دنیا نیز چنین بود، وقتی سخنان و آیات من به تو رسید و تو آن ها را به فراموشی سپردی، پس امروز من تو را فراموش می کنم و از رحمت من بهره ای نمی بری».

آری، تو این گونه کسی را که ظلم و نافرمانی کند و به آیات تو ایمان نیاورد، کیفر می دهی و به راستی که کیفر آخرت، سخت تر و پایدارتر است.

\* \* \*

بار دیگر آیه ۱۲۴ را می خوانم: «هر کس از یاد تو روی برگرداند، گرفتار زندگی سختی خواهد شد».

این وعده توست: کسانی که راه کفر را انتخاب می کنند، زندگی سختی خواهند داشت، تو در سوره نحل آیه ۹۷ به مؤمنان وعده دادی که در این دنیا به آنان «زندگی خوش» می دهی.

من سؤالی دارم: تو در قرآن وعده می دهی که زندگی کافران سخت و زندگی مؤمنان خوش است، این بر خلاف چیزی است که من می بینم! من بسیاری از کافران را می بینم که زندگی خوشی دارند و بسیاری از مؤمنان در سختی زندگی می کنند.

من باید تحقیق و مطالعه کنم...

ص: ۳۳۳

تو به مؤمنان، گنج قناعت می دهی و کافران را به بلايِ حرص دنیا مبتلا می کنی!

مؤمن کارهای نیکوی زیادی انجام می دهد، تو در این دنیا به او فقط یک پاداش می دهی و آن هم قناعت است، اگر چیزی در این دنیا بهتر از قناعت بود، تو آن را به مؤمن می دادی. قناعت، بزرگ ترین ثروت است.

به کافران حرصِ ثروت بیشتر می دهی، وقتی من نگاه می کنم می بینم که آنان در ناز و نعمت هستند، اما این چیزی است که من می بینم ولی قلب آنان هرگز آرامش ندارد، آنان به حرص مبتلا شده اند. ثروت بسیار زیادی دارند، اما باز هم در جستجوی دنیا هستند، آنان حرصِ ثروت بیشتر را می زنند.

آن همه ثروت به آنان آرامش نداده است، زیرا مالِ دنیا مانند آب شور است، انسان هرچه بیشتر از آن بنوشد، تشنه تر می شود. اگر کسی قناعت داشته باشد، به کم سیر می شود و انسان حریص هرگز از مال دنیا سیر نمی شود.

این دو جمله چقدر زیباست:

اگر در دنیا چیزی بهتر از قناعت بود، تو آن را به مؤمن می دادی!

اگر در دنیا چیزی بدتر از حرص به دنیا بود، کافر را به آن مبتلا می کردی!

اگر همه دنیا از آن من باشد ولی قلب من از نور ایمان خالی باشد، باز هم زندگی سختی خواهم داشت، من باز به دنبال ثروت بیشتر خواهم بود، اما به

راستی چرا همه دنیا نمی تواند مرا آرام کند؟ چرا همه دنیا به من آرامش نمی دهد؟

جواب آن روشن است: تو روح مرا از دنیای دیگری آفریدی، از دنیای ملکوت. روح من از همه دنیا بزرگ تر است، وقتی من روح خود را اسیر مال دنیا می کنم، روح من احساس می کند در زندان است! آری، این دنیا زندانی بیش نیست، برای همین است که اگر همه دنیا را هم داشته باشم، آرامش ندارم، گمشده ای دارم، به دنبال آن می روم، باز ثروت و دنیای بیشتر را طلب می کنم، حرص می زنم، خیال می کنم آرامش من در ثروت بیشتر است، اما زهی خیال باطل! آرامش روح من فقط در ایمان است!

اگر من دستم از مال دنیا خالی باشد، اما سرمایه ایمان داشته باشم، آرامش دارم، روح من آرام است، من قناعت پیشه می کنم، زندگی راحتی را تجربه می کنم. جسم من در این دنیاست اما روح من با دنیای ملکوت انس دارد.

\* \* \*

### طه: آیه ۱۲۸

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى (۱۲۸)

محمد(صلی الله علیه وآله) مردم مکه را به یکتاپرستی فرا می خواند، اما آنان او را جادوگر خطاب می کردند و دیوانه اش می خواندند، آنان به قرآن ایمان نمی آوردند و محمد(صلی الله علیه وآله) را مسخره می کردند.

ص: ۳۳۵

چرا آنان از مردمی که قبلاً به عذاب گرفتار شده بودند، عبرت نمی گرفتند؟ در زندگی آن مردم برای خردمندان، نشانه هایی برای پند گرفتن است.

\* \* \*

در زمانی که تو قرآن را نازل کردی، مردمی از حجاز به سوی شام می رفتند، از کنار شهر «سُدوم» می گذشتند. شهر «سُدوم» همان شهر قوم لوط بود که خرابه های آن در زمان محمّد (صلی الله علیه و آله) باقی بود.

بیشتر مردم مکه به تجارت مشغول بودند و به شام سفر می کردند، آن ها این خرابه ها را بارها دیده بودند، تو اکنون به آنان هشدار می دهی که از سرگذشت آن مردم عبرت بگیرند و عذاب تو را دروغ نشمارند.

\* \* \*

### طه: آیه ۱۲۹

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹)

انسان را آفریدی و به او اختیار دادی تا راه خود را خودش انتخاب کند، تو به او در این دنیا مهلت می دهی، هرگز در عذاب کافران شتاب نمی کنی. اگر قانون «مهلت» تو نبود، کافران را به عذاب خود گرفتار می کردی و آنان را نابود می نمودی.

تو همواره بر اساس قانون «مهلت» رفتار نموده ای و به کافران مهلت می دهی و آنان را به حال خود رها می کنی.

\* \* \*

ص: ۳۳۶

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ  
(۱۳۰)

کافران مکه محمد(صلی الله علیه وآله) را جادوگر می خواندند و او را دیوانه می خواندند، به او سنگ پرتاب می کردند و خاکستر بر سرش می ریختند، امّا تو از محمد(صلی الله علیه وآله) می خواهی بر این آزار و اذیت ها صبر کنی و به ذکر تو مشغول گردی که تو در روز قیامت به او مقام شفاعت می دهی و او خشنود می شود.

تو از او می خواهی در این لحظه ها تو را یاد کند: قبل از طلوع خورشید، قبل از غروب خورشید، پاسی از شب و قسمتی از روز!

از او می خواهی تا در دل تاریک شب به نماز بایستی و با تو در نماز مناجات کند.

نماز قلب انسان را آرام می کند و سبب خشنودی او می شود.

این درس بزرگی برای من است، اگر کسی از روی جهالت به من سخنی ناروا گفت، من باید به نماز پناه ببرم، تو را یاد کنم و در مقابل عظمت تو به سجده بروم، این کار قلب مرا شاد می کند و من دیگر ناراحتی خود را از یاد می برم.

\*\*\*

وَلَمَّا تَمَيَّدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۱) وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ  
وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲)

ای محمّد! من به تو قرآن را عطا کردم، قرآن سرمایه توست، هیچ نعمتی با آن قابل مقایسه نیست، مبادا به ثروت و دارایی کافران چشم بدوزی و آن را آرزو کنی.

من این ثروت را مایه امتحان و عذاب آنان قرار داده ام، این ها همه فانی می شوند و از بین می روند، اما قرآن برای همیشه می ماند و بهتر است. اگر کسی عظمت قرآن را درک کند، هرگز ثروت دنیا در چشم او بزرگ جلوه نمی کند.

از محمّد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا خانواده اش را به نماز فرا خواند و خود نیز در نماز و یاد تو صبور باشد.

تو دوست داری همه بندگان نماز بخوانند و تو را یاد کنند، اگر من نماز بخوانم، سودی به تو نمی رسانم، بلکه سود آن به خودم باز می گردد، تو که از کسی روزی نمی خواهی بلکه به دیگران روزی می دهی! همه انسان ها محتاج هستند و تو از همه چیز و همه کس بی نیازی.

\* \* \*

کافران سخنان ناروا به محمّد(صلی الله علیه و آله) می گفتند و او را جادوگر و دیوانه خطاب می کردند، تو او را به نماز فرمان دادی تا قلبش آرام شود، به او گفتی که به ثروت های کافران چشم ندوزد، به قرآن دل خوش دارد که قرآن سرمایه جاودانی است. اکنون از محمّد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا راه خود را ادامه دهد و بداند که سرانجام موفق می شود، عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. این وعده ای

ص: ۳۳۸

است که تو به او می دهی.

در آن روز، اطراف کعبه پر از بُت ها بود و مردم در مقابل آن بُت ها به سجده می افتادند و محمد (صلی الله علیه و آله) را مسخره می کردند، اما به زودی روزی فرا می رسد که محمد (صلی الله علیه و آله) همراه با پیروانش شهر مکه را فتح می کنند و همه این بُت ها را نابود می کنند. آن روز چقدر نزدیک است.

\*\*\*

این آیه در مکه و قبل از هجرت پیامبر نازل شد، پیامبر خانواده خود را به نماز فرا خواند.

آن روز خانواده پیامبر، همسرش خدیجه (علیها السلام) و دخترش فاطمه (علیها السلام) بود. سال ها گذشت. پیامبر به مدینه هجرت کرد، آن روز دیگر خدیجه (علیها السلام) از دنیا رفته بود، فاطمه (علیها السلام) با علی (علیه السلام) ازدواج کرده بود و حسن و حسین (علیهم السلام) به دنیا آمده بودند، مردم مدینه می دیدند که پیامبر قبل از اذان صبح از خانه خود بیرون می آمد و به در خانه فاطمه (علیها السلام) می آمد و در می زد و چنین می گفت: «سلام بر شما ای اهل بیت! نماز! نماز! خدا به شما خیر و برکت بدهد».

پیامبر سپس این آیه را می خواند:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

«خدا اراده کرده است که اهل بیت را از هر پلیدی پاک نماید».

این گونه همه مردم می فهمیدند که منظور از «اهل بیت» همان علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند. (۱۴۰)

ص: ۳۳۹



## طه: آیه ۱۳۳

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْلَمِ تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳)

بُت پرستان مکه از روی لجاجت می گفتند: «اگر محمد پیامبر خداست، چرا برای ما معجزه ای از آسمان نمی آورد»، اکنون از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی به آنان چنین بگویی: «آیا در کتاب های آسمانی که قبلاً نازل شده است، دلیلی برای خود نمی یابید؟»

تو در کتاب های آسمانی از قانون خود سخن گفتی. آنان قرآن را قبول نداشتند، اما با گروهی از یهودیان و مسیحیان، دوست بودند و سخن آنان را قبول می کردند، کافران باید از آنان سؤال کنند و از این قانون باخبر شوند، اگر کافران از این قانون باخبر بودند، هرگز چنین تقاضایی نمی کردند.

این مردم به دنبال بهانه بودند، اگر آنان واقعاً می خواستند حق را بشناسند، معجزه قرآن برای آنان کافی بود، محمد (صلی الله علیه وآله) بارها این سخن را به آنان گفته بود: اگر در این قرآن شک دارید، اگر مرا پیامبر نمی دانید، یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورید. (۱۴۱)

هیچ کس نتوانست یک آیه هم مانند قرآن بیاورد، هر کس که در قرآن تفکر کند، می فهمد قرآن، سخن بشر نیست.

تو از روی مهربانی، خواسته آنان را اجابت نکردی، زیرا اگر معجزه ای

آسمانی بیاید و باز هم، از قبول حق خودداری کنند، عذاب آنان فوراً نازل می شود.

این قانون توست: دیدن معجزه ای، ورود به جهانِ شهود است، کسی که به جهانِ شهود وارد شود، اگر کفر بورزد، فوری به عذاب گرفتار می شود، تو می خواهستی باز هم به آنان فرصت بدهی، شاید در آینده، به حق و حقیقت ایمان بیاورند و هدایت شوند. (۱۴۲)

\* \* \*

### طه: آیه ۱۳۵ - ۱۳۴

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى (۱۳۴) قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنِ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى (۱۳۵)

بُت پرستان بُت ها را شریک تو می دانستند و در مقابل آنان سجده می کردند، محمد (صلی الله علیه وآله) با آنان درباره عذاب تو سخن گفت، آنان می گفتند: «ای محمد! آن عذابی که می گویی، چرا نمی آید؟».

این قانون توست: تو انسان را آفریدی و به او اختیار دادی، تو راه حق و باطل را به او نشان می دهی، او باید خودش راهش را انتخاب کند. تو هرگز قبل از واضح شدن حق از باطل، کسی را عذاب نمی کنی، تو پیامبران را فرستادی و آنان حق را برای مردم بیان کردند.

عده ای ایمان آوردند و عده ای هم کافر شدند، تو باز به کافران مهلت دادی و

زمانی که مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی.

آری، اگر تو این بُت پرستان را قبل از این که قرآن نازل شد، عذاب می کردی، در روز قیامت می گفتند: «خدایا! چرا قبل از آن که به عذاب گرفتار شویم، پیامبری برای ما نفرستادی تا سخن تو را برای ما بخواند و ما از آن پیروی کنیم؟».

آری، کافران در انتظار عذاب بودند، شیطان، بُت پرستی را برای آنان زیبا جلوه داده بود، بزرگان آنان به مردم می گفتند: «بُت پرستی، بهترین دین است». تو به محمّد (صلی الله علیه وآله) چنین گفتی: «ای محمّد! به آنان بگو: ما و شما منتظر هستیم، ما منتظر فرا رسیدن وعده های خدا هستیم، شما هم منتظر عذاب بمانید، به زودی می فهمید چه کسی به راه مستقیم رفته است، شما می فهمید چه کسی هدایت شده است». (۱۴۳)

ص: ۳۴۲

١. جاء جبرئيل وميكائيل واسرافيل بالبراق إلى رسول الله...: تفسير القمّي ص ٣، التفسير الأصفي ج ١ ص ٦٧٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٠، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩.
٢. إنّ الله سَخَّرَ لى البراق وهى دابّه من دواب الجنّه ليست بالطويل ولا- بالقصير ، فلو أنّ الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة فى جريه واحده...: مسند زيد بن على ص ٤٩٧، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٦، التفسير الأصفي ج ١ ص ٦٧٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٠، إنّ اشتقاق البراق من البرق لسرعته...: عمده القارى ج ١٥ ص ١٢٦، الديباج على مسلم ج ١ ص ١٩٤، شرح أصول الكافي ج ١٢ ص ٥٢٤.
٣. هذه صخره قدفتها عن شفير جهنّم منذ سبعين عاماً ، فهذا حين استقرّت: التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩.
٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: ... فوافى أربعة آلاف وأربعمئة نبىّ وأربعة عشر نبياً...: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٧، الإمام الباقر عليه السلام: ... فجمع ما شاء الله من أنبيائه بيت المقدس: الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤، الإمام الباقر عليه السلام: حشر الله الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين...: الكافي ج ٨ ص ١٢١، الاحتجاج ج ٢ ص ٦، تفسير القمّي ج ١ ص ٢٣٣.
- الإمام الباقر عليه السلام: فاستقبل شيخاً فقال: هذا أبوك إبراهيم...: الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٧٨.
٥. فقدّمنى جبرئيل فصلّيت بهم...: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.

٦. مرت ليله أسرى بي على قوم تُقرض شفاهم بمقاريض من نار، قلت: ما هؤلاء؟ قال: هؤلاء خطباء أمتك... مسند أحمد ج ٣ ص ١٨٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٢٧٦، مسند ابن المبارك ص ٢٢، مسند أبي يعلى ج ٧ ص ٦٩، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٧٦، تفسير ابن كثير ج ١ ص ٨٩، الدر المنثور ج ١ ص ٦٤، تفسير البغوي ج ١ ص ٦٨.

٧. مرت ليله أسرى بي فرأيت قوماً يخمشون وجوههم بأظافيرهم، فسألت جبرئيل عنهم فقال: هم الذين يغتابون الناس... شرح نهج البلاغه ج ٩ ص ٦٠، لَمَّا عَرَجَ بِي رَبِّي مَرَّتْ بِقَوْمٍ لَهُمْ أَظْفَارٌ مِنْ نَحَاسٍ يَخْمَشُونَ وَجُوهَهُمْ وَصُدُورَهُمْ... مسند أحمد ج ٣ ص ٢٢٤، الجامع الصغير ج ٢ ص ٤٢١، كنز العمال ج ٣ ص ٥٨٧، فيض القدير ج ٣ ص ٥٨٧، تفسير القرطبي ج ١٦ ص ٣٣٦، جامع السعادات ج ٢ ص ٢٣٣.

٨. رأيت امرأةً معلقه بشعرها يغلى دماغ رأسها، ورأيت امرأة معلقه بلسانها والحميم يصب في حلقها... عيون أخبار الرضا ج ١ ص ١٤، وسائل الشيعة ج ٢٠ ص ٢١٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٠٩.

٩. ثم مرت بملك من الملائكة جالس على مجلس، وإذا جميع الدنيا بين ركبتيه، وإذا بيده لوح من نور... تفسير القمي ص ٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٢.

١٠. لأنها بحذاء بيت المعمور، وهو مربع: علل الشرائع ج ٢ ص ٣٩٨، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ١٩١، بحار الأنوار ج ٥٥ ص ٥، وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة: علل الشرائع ج ٢ ص ٤٠٧.

١١. لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَبَلَغَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَحَضَرَتْ الصَّلَاةَ، فَأَذَّنَ جِبْرَائِيلُ وَأَقَامَ، فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ وَصَفَّ الْمَلَائِكَةَ... الكافي ج ٣ ص ٣٠٣، الاستبصار ج ١ ص ٣٠٥، تهذيب الأحكام ج ٢ ص ٦٠، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٣٦٨.

١٢. تقدّم بين يدي يا محمّد، فتقدّمت فإذا أنا بنهر حافته قباب الدرّ واليواقيت، أشدّ بياضاً من الفضة... اليقين ص ٢٩١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٢.

١٣. خرجت فانقاد لي نهران: نهر يُسمّى الكوثر، ونهر يُسمّى الرحمه، فشربت من الكوثر... تفسير القمي ج ٢ ص ١٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٧.

١٤. فرأيت ملكاً له ألف يد، لكل يد ألف إصبع، وهو يحاسب ويعدّ بتلك الأصابع... مستدرک الوسائل ج ٥ ص ٣٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٨٦.

١٥. تجرى نهر في أصل تلك الشجره تنفجر منها الأنهار الأربعة، نهر من ماء غير آسن، ونهر من لبن... تفسير القمي ج ٢ ص ٢٣٧، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٣٧.

١٦. يا محمّد، تفاحه خلقها الله تبارك وتعالى بيده منذ ثلاثمئة ألف عام، ما ندري ما يريد بها... مدينة المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤.

١٧. فما قبلتها إلا وجدت رائحة شجره طوبى منها: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢١٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٤٢. كان رسول الله صلى

الله عليه وآله يكثر تقبيل فاطمه عليها السلام ، فأنكرت ذلك عائشه ...: تفسير القمى ج ١ ص ٣٦٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٠٢، فكلما اشتقت إلى تلك التفاحه قبلتها: ينابيع الموده ج ٢ ص ١٣١، ذخائر العقبى ص ٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٣٧، أنا إذا اشتقت إلى الجنه سمعت ريحها من فاطمه: الطوائف فى معرفه مذهب الطوائف ص ١١١، بحار الأنوار حج ٣٧ ص ٦٥، فكنت إذا اشتقت إلى رائحه الجنه شممت رقبه فاطمه: المستدرک ج ٣ ص ١٥٦، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٩، الدر المنثور ج ٤ ص ١٥٣.

ص: ٣٤٤

١٨. فإن تجاوزته احترقت أجنحتي بتعدّي حدود ربّي جلّ جلاله...: علل الشرائع ج ١ ص ٦، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٣٣٧.

١٩. دخلت سبعين ألف حجاب ، بين كلّ حجاب إلى حجاب من حجب العزّه والقدره والبهاء والكرامه...: اليقين ص ٤٣٥، المختصر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٨، من الحجاب إلى الحجاب مسيره خمسمئه عام...: المختصر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨.

٢٠. فتقدّم رسول الله ما شاء الله أن يتقدّم...: المختصر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨.

٢١. فاطّلت على سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحبّ من عليّ بن أبي طالب إلى قلبك ، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك...، المختصر ص ١٧١، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٧، كشف الغمّه ج ١ ص ١٠٣، ينابيع المودّه ج ١ ص ٢٤٦.

٢٢. أريد أن أسمع من فيك، فقلت: ابن عمّي عليّ بن أبي طالب...: المختصر ص ١٩٣، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٣٨٣.

٢٣. فأحبّ عليّاً فإنّي أحبّه ، وأحبّ من يحبّه ، وأحبّ من أحبّ من يحبّه...: المختصر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩، ووعدني الشفاعة في شيعته و اوليائه: المختصر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩.

٢٤. وهم أوصياؤك وخلفاءك وخير خلقي بعدك ، وعزّتي وجلالي ، لأظهرنّ بهم ديني ، ولأعلينّ بهم كلمتي...: علل الشرائع ج ١ ص ٧، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦.

٢٥. ثمّ أمرني ربّي بأمر... اكتبها...: اليقين ص ٣٠، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣٢١.

٢٦. امض هادياً مهدياً، نعم المجيء جئت ، ونعم المنصرف انصرفت ، وطوباك وطوبى لمن آمن بك وصدّقك...: المختصر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.

٢٧. يا محمّد احب عليّاً ، يا محمّد أكرم عليّاً ، يا محمّد قدّم عليّاً ، يا محمّد استخلف عليّاً ، يا محمّد أوص إلى عليّ...: اليقين ص ٤٢٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٤٢٧.

٢٨. فلما وصلت إلى الملائكه ، جعلوا يهتّونني في السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامه لك ولعليّ: المختصر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.

٢٩. يا جبرئيل هل لك من حاجه؟ فقال: حاجتي أن تقرأ على خديجه من الله ومنى السلام...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٧٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٣٣، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٧.

٣٠. مائده: آيه ٧١-٧٠

٣١. قال: قدره الذي قدر عليه: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٨٤، تفسير الصافي ج ٣ ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٥١٣، تفسير نور

الثقلين ج ٣ ص ١٤٤.

٣٢. أما إنهم لا يعبدون صنماً ولا شمساً ولا قمراً، ولكنهم يُراؤون بأعمالهم: شرح نهج البلاغه ج ٢ ص ١٧٩، جامع السعادات ج ٢ ص ١٧٩، من عمل لي عملاً أشرك فيه غيري، فأنا منه بريء: مسند أحمد ج ٢ ص ٤٣٥، سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٤٠٥، كنز العمال ج ٣ ص ٤٨٢، جامع السعادات ج ٢ ص ٢٩٠، عوالي اللآلي ج ١ ص ٤٠٤، فمن عمل عملاً ثم أشرك فيه غيري، فأنا منه بريء: عدّه الداعي ص ٢٠٣، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٣٠٤، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦١.

ص: ٣٤٥



٣٣. أنا خير شريك، مَنْ أشرك معي غيري في عمله، لم أقبله إلا ما كان خالصاً: المحاسن ج ١ ص ٢٥٢، الكافي ج ٢ ص ٢٩٥، مَنْ أشرك معي غيري في عملي، لم أقبل إلا ما كان لي خالصاً...: فقه الرضا ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٩٩.

٣٤. ما ولد بارّ نظر إلى أبويه برحمه، إلا كان له بكلّ نظره حِجّه مبروره...: الأمالي للطوسي ص ٣٠٧، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٣.

٣٥. فإذا مات لا يقضى دينهما ولا يبزيهما بوجه من وجوه البرّ، فلا يزال كذلك حتى يُكتب عاقاً: مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١١٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٥.

٣٦. كنت يوماً في منزل فاطمه عليه السلام ورسول الله صلّى الله عليه وآله جالس، فنزل جبرئيل وقال: يا محمّد...: الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج ١٢ ص ٨٥، وراجع: شواهد التنزيل للحسكاني ج ١ ص ٤٤١، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٧٧، روح المعاني ج ١٥ ص ٦٢، وراجع: مجمع الزوائد ج ٧ ص ٤٩، مسند أبي يعلى ج ٢ ص ٣٣٤، وراجع: كنز العمال ج ٣ ص ٧٦٧ و راجع: الكافي ج ١ ص ٥٤٣، الأمالي للصدوق ص ٦١٩، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢١١، تحف العقول ص ٤٣٠، تهذيب الأحكام ج ٤ ص ١٤٨، المسترشد ص ٥٠١، الاحتجاج ج ١ ص ١٢١، سعد السعود ص ١٠١، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٣ و ج ٢٥ ص ٢٢٥ و ج ٢٩ ص ١٠٥، ١٠٧، ١١٣، ١١٩ و ج ٤٨ ص ١٥٧ و ج ٩٣ ص ١٩٩٩، ٢١٢، تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٨٧، تفسير القمّي ج ٢ ص ١٨، ٢٥٥، تفسير فرات الكوفي ص ٢٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٢٤٣، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٨٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٨٦، بشاره المصطفى ص ٣٥٣، أعلام الوري ج ١ ص ٢٠٩، قصص الأنبياء ص ٣٤٥، الشافي في الإمامه ج ٤ ص ٩٠، مؤتمر كشف الغمّه ج ٢ ص ١٠٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٦٠٦، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٤٩، مسند أبي يعلى ج ٢ ص ٣٣٤، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٢٦٨، كنز العمال ج ٣ ص ٧٦٧، شواهد التنزيل ج ١ ص ٤٤٢، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٣٩، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٧٧، لباب النقول ص ١٣٦، فتح القدير للشوكاني ج ٣ ص ٢٢٤، الكامل لابن عدي ج ٥ ص ١٩٠، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ١٣٥.

٣٧. لأعطينّ الرايه غداً رجلاً ليس بفزار، يحبّه الله ورسوله...: الخصال ص ٥٥٥، شرح الأخبار ج ٢ ص ١٩٢، الإرشاد ج ١ ص ٦٤، الاحتجاج ج ٢ ص ٦٤، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣، الغدير ج ٣ ص ٢٢، مسند أحمد ج ٤ ص ٥٢، صحيح البخاري ج ٤ ص ٢٠٧، صحيح مسلم ج ٥ ص ١٩٥، فضائل الصحابه للنسائي ص ١٦، فتح الباري ج ٦ ص ٩٠، عمدته القاري ج ١٤ ص ٢١٣، المعجم الكبير ج ٧ ص ٣٦، كنز العمّال ج ١٠ ص ٤٦٧، التاريخ الكبير للبخاري ج ٢ ص ١١٥، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٥، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ٣٥٣.

٣٨. فلما سمع أهل فدك قصّتهم بعثوا محيصة بن مسعود إلى النبيّ يسألونه أن يسترهم بأثواب...: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٥، وراجع: امتّ اع الأسماع ج ١ ص ٣٢٥، السقيفه و فدك ص ٩٩، عون المعبود ج ٨ ص ١٧٥، الاستذكار لابن عبد البرّ ج ٨ ص ٢٤٦، فتوح البلدان ج ١ ص ٣٦، كتاب الموطأ ج ٢ ص ٨٩٣.

٣٩. فقال جبرئيل: يا محمّد، انظر إلى ما خصّك الله به وأعطاكه دون الناس...: نور الثقلين ج ٥ ص ٢٧٧، كتاب المحبر ص ١٢١، إلام الوري ج ١ ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٣.

٤٠. ذكر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَدِيجَهُ يَوْمًا... فَبَكَى: كشف الغمّه ج ٢ ص ١٣١، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٩.

ص: ٣٤٦

٤١. اشهدوا عليها بقبولها محمّداً وضمّانها المهر في مالها: الكافي ج ٥ ص ٣٧٥، بحار الأنوار ج ١٦ ص ١٤، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٠ ص ١١٣.

٤٢. كان دَخَلها في روايه الشيخ عبد الله بن حمّاد الأنصاري أربعة وعشرون ألف دينار في كلّ سنه، وفي روايه غيره سبعون ألف دينار: كشف المحجّه ص ١٢٣، بيت الأحزان ص ١٧٩.

٤٣. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٢ ص ٢١٣، التفسير الأصفى ج ١ ص ٦٧٧، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٨٦، البرهان ج ٣ ص ٥٢٠، فسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٥٣، جامع البيان ج ١٥ ص ٩٢، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٣٠٨، تفسير الثعلبي ج ٦ ص ٩٥، تفسير السمعاني ج ٣ ص ٢٣٤، معالم التنزيل ج ٣ ص ١١٢، زاد المسير ج ٥ ص ٢١، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٤٤١، الدر المنثور ج ٣ ص ٢٥٠، فتح القدير ج ٣ ص ١١٨، روح المعاني ج ١٥ ص ١٢٥.

٤٤. مصاحبه مدير كل دفتر سلامت وزارت بهداشت، دكتور محمد اسماعيل مطلق در تاريخ ١٢ مهرماه ١٣٩٠.

٤٥. هو الحسين بن علي عليه السلام قتل مظلوماً ونحن اوليائه...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٩٠، البرهان ج ٣ ص ٥٢٩،

٤٦. هو الحسين بن علي عليه السلام قتل مظلوماً ونحن اوليائه...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٩٠، البرهان ج ٣ ص ٥٢٩،

٤٧. إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ أَي: لا تقدر أن تقطعها حتى تبلغ آخرها يقال: فلان أخرق للأرض من فلان، إذا كان أكثر أسفارا و غزوا: غريب القرآن ابن قتيبه ج ١ ص ٢١٦.

٤٨. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ٤٨، الفصول المهمه للحزب العاملي ج ١ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٥٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٧.

٤٩. عن الأَخْفَش أن مفعول يرد بمعنى فاعل كميون و مشؤوم بمعنى يأمن و شائم كما أن فاعل يرد بمعنى مفعول كماء دافق فمستور بمعنى ساتر أو مستورا عن الحس: تفسير الآلوسي ج ١٥ ص ٨٧.

٥٠. أنّ محمدا ليردّد اسم ربه تردددا: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٩٥، جامع احاديث الشيعة ج ٥ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٨٢ ص ٧٤، البرهان ج ٣ ص ٥٣٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٨٣.

٥١. جعل بعضهم مَسْحُوراً بمعنى ساحرا كمستور بمعنى ساتر: تفسير الآلوسي ج ١٥ ص ٩٠.

٥٢. سورة بقره: آيه ٢٣-٢٤

٥٣. لكن رسول الله رأى قوما على منبره يضلّون الناس بعده عن الصراط القهقري: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٩٨، تفسير الصافي ج ٣ ص ٢٠٠، البرهان ج ٣ ص ٥٤٣، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٨٠، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ١٥٧، بحار الأنوار ج ٢ ص ١٥٧.

٥٤. فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنّاً وأكثرنا ليناً: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩١.

٥٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٢ ص ٢٣٥، التفسير الصافي ج ٣ ص ٢٠٥، البرهان ج ٣ ص ٥٥٠، جامع البيان ج ١٥ ص ١٥٧، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٣٢١، تفسير الثعلبي ج ٦ ص ١١١، تفسير السمعاني ج ٣ ص ٢٦٢، معالم التنزيل ج ٣ ص ١٢٥، زاد المسير ج ٥ ص ٤٤، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٤٥٨، تفسير البحر المحيط ج ٦ ص ٥٨، فتح القدير ج ٣ ص ٢٤٤، روح المعاني ج ١٥ ص ١١٨.

ص: ٣٤٧

٥٦. الست امام الناس كلهم اجمعين؟... سيكون من بعدى ائمه... الكافي ج ١ ص ٢١٥، تفسير الصافي ج ٣ ص ٢٠٦، البرهان ج ٣ ص ٥٥١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٩١.

٥٧. إن أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً... المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالي للطوسي ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦، لو أن عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه... المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، و ج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، و ج ٩ ص ٢٦٨، بشاره المصطفى ص ١٥٣.

٥٨. يشهده المسلمون وتشهده ملائكة النهار وملائكة الليل: الكافي ج ٨ ص ٣٤١، مختصر بصائر الدرجات ص ١٣١، وسائل الشيعة ج ٤ ص ٥٢، بحار الأنوار ج ١٩ ص ١١٧، جامع احاديث الشيعة ج ٤ ص ٨٥، تفسير العياشي ج ٢ ص ٣١٠.

٥٩. يستقبل باب الرحمة ويخر ساجدا فيكمث ما شاء الله...: تفسير القمي ج ٢ ص ٢٥، البرهان ج ٣ ص ٥٧١.

٦٠. فَإِنَّ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْهَا عِنِ الْأَثْمِ: كثر العمّال ج ٧ ص ٧٩١، كشف الخفاء ج ٢ ص ١٠٦، صلاة الليل تُكفّر ما كان من ذنوب النهار: مستدرک الوسائل ج ٦ ص ٣٣٠، بحار الأنوار ج ٨٤ ص ١٥٥، جامع احاديث الشيعة ج ٧ ص ١٠٨، البرهان ج ٣ ص ١٤٥، قِيَامُ اللَّيْلِ مُصَيِّحَةٌ لِلْبَدَنِ: المحاسن ج ١ ص ٥٣، الخصال ص ٦١٢، ثواب الاعمال ص ٤١، تحف العقول ص ١٠١، وسائل الشيعة ج ٨ ص ١٥٠، صِيْلَةُ اللَّيْلِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُطَيِّبُ الرِّيحَ وَ تُدْرِي الرِّزْقَ الدَّيْنَ وَ تَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَ تَجْلُوا الْبَصِيرَةَ: ثواب الاعمال ص ٤٢، وسائل الشيعة ج ٨ ص ١٥٢، بحار الأنوار ج ٥٩ ص ٢٦٨، جامع احاديث الشيعة ج ٧ ص ١١٠.

٦١. فإذا هو ساجد متلقياً الأرض بمساجده، وعلى ذراعه الأيمن مكتوب: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَطْلُ إِنَّ الْبَطْلَ لَ كَانَ زَهُوقًا)، فضممته إلى فوجدته مفروغاً منه، فلففته في ثوب...: الغيبة للطوسي ص ٢٣٩، بحار الأنوار ج ٥١ ص ١٩.

٦٢. في قوله عز وجل: (وَقُلْ حِيَاءَ الْحَقِّ وَزَهَقَ الْبَطْلُ). قال: إذا قام القائم ذهبت دوله الباطل: الكافي ج ٨ ص ٢٨٧، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣١٣ و ج ٥١ ص ٦٢، التفسير الصافي ج ٣ ص ٢١٢، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢١٢.

٦٣. سوره نمل آيه ٤٠.

٦٤. النيه افضل من العمل... ألا وإن النيه هي العمل...: تفسير الصافي ج ٣ ص ٢١٤، البرهان ج ٣ ص ٥٨١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢١٤.

٦٥. قاتلت فيك حتى استشهدت، قال: كذبت! ولكنك قاتلت ليقال جرىء، فقد قيل ذلك. ثم أمر به فشح على وجهه حتى ألقى في النار...: صحيح مسلم ج ٦ ص ٤٧، سنن النسائي ج ٦ ص ٢٤، المستدرک للحاكم ج ١ ص ١٠٧، السنن الكبرى للبيهقي ج ٩ ص ١٦٨، السنن الكبير للنسائي ج ٥ ص ٣٠، كثر العمّال ج ٣ ص ٤٧٠، تفسير القرطبي ج ١ ص ١٨، تاريخ مدينة دمشق ج

٥١ ص ٩١، سير أعلام النبلاء ج ٤ ص ٤٤٧، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٧ ص ١٠٢، المجموع للنووي ج ١ ص ٢٣، مواهب  
الجليل ج ٣ ص ٥٠٣، نيل الأوطار ج ٨ ص ٣٤،

ص: ٣٤٨

منیه المرید ص ۱۳۴، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۴۹.

۶۶. اصلی فیها و ان كانوا يصلون فیها...: تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۳۱۵، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۱۴، البرهان ج ۳ ص ۵۸۲، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۱۴، بحار الأنوار ج ۸۰ ص ۳۳۰.

۶۷. قال: روح اختاره الله واصطفاه وخلقہ إلى نفسه وفَضَّله على جميع الأرواح، فأمر فنفخ منه فی آدم: التوحید للصدوق ۱۷۰، معانی الأخبار ص ۱۷، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۱۱، إنَّ الله تبارك وتعالى أحد صمد، لیس له جوف، وإنما الروح خلقٌ من خلقه...: التوحید للصدوق ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۲۸ و ج ۴ ص ۱۳، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۳۱۶.

۶۸. خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل مع الائمة و هو من الملكوت: الکافیج ۱ ص ۲۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۵۰، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۳۱۷، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۱۴، البرهان ج ۳ ص ۵۸۳.

۶۹. قادِرٌ على أن یخلق مِثْلَهُمْ: قیل أراد قادر على أن یخلقهم ثانيا و أراد بمثلهم إياهم و ذلك أن مثل الشيء مساو له فی حالته فجاز أن یعبر به عن الشيء نفسه یقال مثلك لا یفعل کذا بمعنى أنت لا تفعله: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۸۳

۷۰. قیل معناه إني لأظنک ساحرا فوضع المفعول موضع الفاعل كما یقال مشئوم و میمون: مجمع البیان ج ۶ ص ۶۸۵.

۷۱. و اختار غیر واحد أن المراد من الأرض الأرض المقدسه و هی أرض الشام: روح المعانی ج ۸ ص ۱۷۶.

۷۲. نام های مبارک خدا که در قرآن ذکر شده اند به این شرح می باشند:

\* در سوره حمد:

۱. الله ۲. رب ۳. رحمان ۴. رحیم ۵. مالک.

\* در سوره بقره:

۶. محیط ۷. قدیر ۸. علیم ۹. حکیم ۱۰. ثواب ۱۱. باری ۱۲. بصیر ۱۳. واسع ۱۴. سمیع ۱۵. عزیز ۱۶. رؤوف ۱۷. شاکر ۱۸. اله ۱۹. واحد ۲۰. غفور ۲۱. قریب ۲۲. حکیم ۲۳. حی ۲۴. قیوم ۲۵. علی ۲۶. عظیم ۲۷. غنی ۲۸. ولی ۲۹. حمید ۳۰. خبیر ۳۱. بدیع.

\* در سوره آل عمران:

۳۲. وهاب ۳۳. ناصر ۳۴. جامع.

\* در سوره نساء:

۳۵. رقیب ۳۶. حسیب ۳۷. شهید ۳۸. کبیر ۳۹. نصیر ۴۰. وکیل ۴۱. مقیت ۴۲. عَفُو.

\*در سوره انعام:

۴۳. قاهر. ۴۴. لطیف. ۴۵. حاسب. ۴۶. قادر.

\*در بقیه سوره های قرآن:

۴۷. فاتح. ۴۸. قوی. ۴۹. مولی. ۵۰. عالم. ۵۱. حفیظ. ۵۲. مجیب. ۵۳. مجید. ۵۴. ودود. ۵۵. مستعان. ۵۶. قهار. ۵۷. غالب. ۵۸. متعالی. ۵۹. والی.  
۶۰. حافظ. ۶۱. وارث. ۶۲. خلاق. ۶۳. مقتدر. ۶۴. حفی. ۶۵. غفار. ۶۶. ملک. ۶۷. حق. ۶۸. هادی. ۶۹. مبین. ۷۰. نور. ۷۱. کریم. ۷۲. محیی.  
۷۳. فتاح. ۷۴. فاطر. ۷۵. شکور. ۷۶. کافی. ۷۷. خالق. ۷۸. منتقم. ۷۹. رزاق. ۸۰. متین. ۸۱. برّ. ۸۲. ملیک. ۸۳. ذو الجلال و الاکرام. ۸۴. اوّل.  
۸۵. آخر. ۸۶. ظاهر. ۸۷. باطن. ۸۹. قدوس.

ص: ۳۴۹



۹۰. سلام ۹۱. مؤمن ۹۲. مهیمن ۹۳. جبار ۹۴. متکبر ۹۵. مصور ۹۶. اعلیٰ ۹۷. اکرم ۹۸. احد ۹۹. صمد.

۷۳. الله أكبر من أيّ شيء؟! فقال: من كلّ شيء، فقال أبو عبد الله: حدّته! فقال الرجل: كيف أقول؟ فقال: قل: الله أكبر من أن يوصف: الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، معاني الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعه ج ۷ ص ۱۹۱، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۳۶۶ و ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۴۳۲، فلاح السائل ص ۹۹، فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف: المحاسن ج ۱ ص ۲۴۱، الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۳، معاني الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعه ج ۷ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۴۳۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۹.

۷۴. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۷ ص ۲۲۴، التفسير الصافي ج ۲ ص ۲۲۸، البرهان ج ۳ ص ۶۰۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۷، جامع البيان ج ۱۵ ص ۲۳۵، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۳۳۳، تفسير الثعلبي ج ۶ ص ۱۳۷، معالم التنزيل ج ۳ ص ۱۴۳، زاد المسير ج ۵ ص ۶۹، تفسير البيضاوي ج ۳ ص ۴۷۳، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۶۵، الدر المنثور ج ۴ ص ۲۰۸، فتح القدير ج ۳ ص ۲۶۶، روح المعاني ج ۱۵ ص ۱۹۵.

۷۵. هم قوم فروا و كتب ملك ذلك الزمان اسماءهم و اسماء آبائهم و عشائهم في صحف من رصاص: تفسير العياشي ج ۲ ص ۳۲۱، البرهان ج ۳ ص ۶۱۳، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۴۴.

۷۶. إنّ الله تبارك و تعالیٰ يضل الظالمين يوم القيامة عن دار كرامته...: التوحيد للصدوق ص ۲۴۱، معاني الأخبار ص ۲۱، بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۹۹، تفسير الصافي ج ۳ ص ۲۳۵، البرهان ج ۳ ص ۱۶.

۷۷. «جيمس ساروغی» در سال ۵۲۱ میلادی فوت کرده است، و این کتاب را در سال ۴۷۴ میلادی تألیف کرده است.

۷۸. بعضی ها می گویند آن ها در روزگار دقیوس زندگی می کردند، تاریخ می گوید: دقیوس در قرن سوم میلادی، تقریباً در سال ۲۵۰ میلادی در روم حکومت می کرد. این سخن هم اساسی ندارد، زیرا اصحاب کهف در قرن اول میلادی زندگی می کردند.

۷۹. الاستثناء فی اليمين متى ما ذكر و ان كان بعد اربعين صباحاً: الكافي ج ۷ ص ۴۴۸، وسائل الشيعه ج ۲۳ ص ۲۵۷، مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۶۴، بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۲۳۰.

۸۰. عن ابن عباس أنهما ابنا ملك من بنى عن ابن عباس أنهما ابنا ملك من بنى إسرائيل أنفق أحدهما ماله في سبيل الله تعالى و كفر الآخر و اشتغل بزينة الدنيا و تنمية ماله أنفق أحدهما ماله في سبيل الله تعالى و كفر الآخر و اشتغل بزينة الدنيا و تنمية ماله: روح المعاني ج ۸ ص ۲۶۰.

۸۱. اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاثة ولد صالح يستغفر له او ورقة علم...: مسند احمد ج ۲ ص ۳۷۱، صحيح مسلم ج ۵ ص ۷۲، سنن ابی داود ج ۱ ص ۶۵۹، سنن النسائي ج ۶ ص ۲۵۱، المستدرک للحاکم ج ۴ ص ۶۱۲، السنن الكبرى ج ۴ ص

١٠٩، تفسير السمعاني ج ٣ ص ٢٧٨، معالم التنزيل ج ١ ص ٢٠٠.

٨٢. يا حصين لاتستصغرن مودتنا فأنها من الباقيات الصالحات: الاختصاص ص ٨٦، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢٥٠، ج ٢٤ ص ٣٠٤، مجمع البيان ج ٦ ص ٣٥٢، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٦٤.

٨٣. (وجعلنا بينهم موبقا) اى: سترًا: تفسير القمى ج ٢ ص ٣٧، تفسير الصافى ج ٣ ص ٢٤٧، البرهان ج ٣ ص ٦٤٤.

ص: ٣٥٠

۸۴. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۲ ص ۲۲۸، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۷۲۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۲۴۸، البرهان ج ۳ ص ۶۴۵، جامع البيان ج ۱۵ ص ۳۳۴، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۳۵۲، تفسير الثعلبي ج ۶ ص ۱۷۷، معالم التنزيل ج ۳ ص ۱۶۹، زاد المسير ج ۵ ص ۱۱۲، تفسير البيضاوي ج ۳ ص ۵۰۷، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۱۲۵، الدر المنثور ج ۴ ص ۲۲۸، فتح القدير ج ۳ ص ۲۹۶.

۸۵. لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ مُوسَى الَّذِي كَانَ، اعطى مكتلا فيه حوت مملح... تفسير العياشي ج ۲ ص ۳۲۹، البرهان ج ۳ ص ۶۵۰، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۷۱، قصص الانبياء ص ۱۵۹، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۰۱.

۸۶. عدّه ای می گویند که آنجا چشمه آب حیوان بوده است و یوشع ماهی را در آنجا شسته است و ماهی زنده شده است. اگر چنین چیزی صحیح باشد، باید یوشع هم عمر جاویدان پیدا می کرد. برای همین نکته، ما روایتی را انتخاب کردیم که می گوید قطره آبی از آسمان بر ماهی چکید. آری، در آنجا چشمه آب حیوان نبوده است: (فقطرت قطره من السماء فی المکتل فاضطرب الحوت... تفسير العياشي ج ۲ ص ۳۳۲، تفسير الصافي ج ۳ ص ۲۴۹، البرهان ج ۳ ص ۶۵۳، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۷۷).

۸۷. فقال ارباب السفينه: نعمل هولاء... فلما جنحت السفينه في البحر قام الخضر... تفسير الصافي ج ۳ ص ۲۵۴، البرهان ج ۳ ص ۶۴۸، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۸۲.

۸۸. تسمى الناصره و اليها تنسب النصرى ولم يضيفوا احدا قط... تفسير القمي ج ۲ ص ۳۹، تفسير الصافي ج ۳ ص ۲۵۵، البرهان ج ۳ ص ۶۴۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۸۲.

۸۹. فابدل الله والديه بنتاً ولدت سبعين نبياً... تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۳، البرهان ج ۳ ص ۶۴۹، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۸۰.

۹۰. در این ترجمه ها از واژه کودک در ترجمه این آیه استفاده شده است: تفسیر آسان، ترجمه گلی از بوستان خدا، بری، بروجردی، گرمارودی، روض الجنان، معزی، نوبری.

۹۱. و العرب تبقى على الشاب اسم الغلام، و منه قول ليلي الأخيلية في الحجاج: شفاها من الداء الذي قد أصابها/غلام إذا هز القناه سقاها، و قوله: تلق ذباب السيف عنى فيأني/غلام إذا هو جيت لست بشاعر، و قيل هو حقيقه في البالغ لأن أصله من الاغتلام و هو شده الشبق و ذلك إنما يكون فيمن بلغ الحلم، و إطلاقه على الصبي الصغير تجوز من باب تسميه الشيء باسم ما يؤول إليه: تفسير الآلوسی ج ۱۵ ص ۳۳۸، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۱۴۱.

۹۲. أنه ما كان ذهباً و لافضه وانما كان اربع كلمات... الكافي ج ۲ ص ۵۸، وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۲۰۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۱۲، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۱۳۵، تفسير العياشي ج ۲ ص ۳۳۸، تفسير الصافي ج ۳ ص ۲۵۶، البرهان ج ۳ ص ۶۵۰.

۹۳. انّ ذا القرنين لم يكن نبياً ولكنه كان عبدا صالحا... تفسير العياشي ج ۲ ص ۳۳۹، البرهان ج ۳ ص ۶۶۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۹۴، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۹۴.

۹۴. ابوعلی سینا و فخر رازی این نظر را قبول کرده اند. تفسیر المیزان ج ۱۳ ص ۳۷۰.

۹۵. کوروش، بابل در عراق را تصرف کرد. قبلاً پادشاه بابل، یهودیان را از بیت المقدس به بابل آورده بود و به آنان ظلم زیادی کرده بود، او به یهودیان اجازه داد به بیت المقدس برگردند و در بازسازی مسجدالاقصی به

ص: ۳۵۱

آنان کمک نمود. تنها دین آسمانی آن روزگار، دین یهود بود.

۹۶. تفسیر المیزان ج ۱۳ ص ۳۶۹.

۹۷. لازم به ذکر است که در تفسیر برهان ج ۳ ص ۶۶۲ روایات مختلفی در زمینه ذوالقرنین وارد شده است که فقط روایت ۸ و ۱۰ معتبر می باشند و بقیه روایات از نظر سندی مشکل دارند. در روایت ۸ و ۱۰ به این مطلب اشاره شده است که ذوالقرنین، بنده صالح خدا بود و به شرق و غرب دنیا رفت.

۹۸. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۳ ص ۲۲، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۷۳۲، التفسير الصافي ج ۳ ص ۲۶۸، البرهان ج ۳ ص ۶۸۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۳۱۳، جامع البيان ج ۱۶ ص ۵۰، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۳۶۵، تفسير الثعلبي ج ۶ ص ۲۰۲، معالم التنزيل ج ۳ ص ۱۸۷، زاد المسير ج ۵ ص ۱۴۱، تفسير البيضاوي ج ۳ ص ۵۲۷، فتح القدير ج ۳ ص ۳۱۸.

۹۹. وذلك أن زكريا ظن أن الذين بشروه هم الشياطين، فقال (ربِّ اجْعَلْ...) فخرس ثلاثة أيام: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۰۲، البرهان ج ۱ ص ۶۲۸، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۶۹.

۱۰۰. كان حملها تسع ساعات من النهار، جعل الله لها الشهر ساعات...: تفسير القمي ج ۲ ص ۴۹، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۰۸، البرهان ج ۳ ص ۷۰۵.

۱۰۱. وأما ما ذكر في القرآن من إبراهيم وأبيه آذر وكونه ضالاً مشركاً فلا يقدر في مذهبنا...: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، كما انه ذكر نسب إبراهيم كذا: إبراهيم بن تارخ راجع: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسير المحيط ج ۱ ص ۵۳۶، تاريخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الكامل في التاريخ لابن الاثير ج ۱ ص ۹۴، قصص الانبياء لابن كثير ج ۱ ص ۱۶۷.

۱۰۲. اسماعيل مات قبل ابراهيم و ان ابراهيم كان حجه لله قائماً...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۹۰.

۱۰۳. فوعده الله اسماعيل بن حزقيل ذلك فهو يكر مع الحسين بن علي صلوات الله عليهما: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۹۰.

۱۰۴. ان رب العزه أمرني ان اقبض روحك بين السماء الرابعه والخامسه: تفسير القمي ج ۲ ص ۵۱، البرهان ج ۳ ص ۷۲۲، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۳۵۰، مكيال المكارم ج ۱ ص ۱۵۷.

۱۰۵. در این آیه این تعبیر درباره اهل بهشت آمده است: لهم رزقهم فيها بكرةً و عشياً. بعضی ها آن آیه را هم برای عالم برزخ معنا کرده اند، اما من این آیه را به معنای کنایه ای گرفتم. این آیه درباره روز قیامت سخن می گوید، آری، اهل بهشت پیوسته در بهشت پذیرایی می شوند. زیرا در آیه ۷۱ قرآن تعبیر جنات عدن دارد، جنات عدن با باغ های برزخ سازگار نیست.

مومنان در برزخ در باغ‌هایی زیبا هستند.

ولی در آیه ۴۶ سوره غافر تعبیر (النار يعرضون عليها غدوا و عشيا) آمده است. آن آیه را من به معنای عالم برزخ تفسیر کرده‌ام. در ذیل آیه ۴۶ این سوره از امام صادق (ع) روایتی رسیده است که آن روایت چنین است: (لکن هذا فی البرزخ قبل یوم القیامه: مجمع البیان ج ۸ ص ۴۴۶، البرهان ج ۴ ص ۷۶۲). آری، ایه ۴۶ سوره غافر، عذاب را به دو نوع تقسیم می‌کند: عذابی که هر صبح و شام است، عذابی که در روز قیامت است. در اینجا معلوم است که تعبیر (غدوا و عشیا) از عالم برزخ سخن می‌گوید.

۱۰۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۴ ص ۳۱۴، التفسير الأصفی ج ۲ ص

ص: ۳۵۲

۷۴۰، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۴۰، جامع البیان ج ۳ ص ۳۸۳، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۲۴۱، تفسیر السمعی ج ۳ ص ۲۹۲، معالم التنزیل ج ۳ ص ۱۹۵، زاد المسیر ج ۵ ص ۱۶۲، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۱۶، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۵۶۲.

۱۰۷. وجئت سیاره فارسلا و اردهم فادلی دلوہ...: سوره یوسف آیه ۱۹.

۱۰۸. ألتستم تزعمون ان فی الجنة الذهب و الفضة و الحریر: تفسیر القمی ج ۲ ص ۵۵، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۹۲، البرهان ج ۳ ص ۷۲۹، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۵۶.

۱۰۹. نحل: آیه ۸۷-۸۴

۱۱۰. الا من اذن له بولایه علی امیر المؤمنین و الائمه من بعده فهو العهد عند الله: تفسیر القمی ج ۲ ص ۵۷، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۹۵، البرهان ج ۳ ص ۷۳۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۶۱، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶.

۱۱۱. انی سمیتک فاطمه و فطمت بک من احبک و تولاک و احب ذریتک...: علل الشرایع ج ۱ ص ۱۷۹، بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۱، کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲.

۱۱۲. کان معه من الصحابه و من الأعراب و ممن یسکن حول مکة و المدینة مئة و عشرون ألفاً...: العدد القویة ص ۱۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۰.

۱۱۳. قُدید: موضع بین مکة و المدینة، بینها و بین الجحفه سبعة و عشرون میلاً: النفحة المسکیة فی الرحلة المکیة ص ۳۲۰.

۱۱۴. تفسیر انوار درخشان نوشته حسینی نجفی عرب زاده ج ۱۸ ص ۳۴۳.

۱۱۵. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان و روح الجنان ج ۱۳ ص ۱۰۲، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۷۵۲، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۹۸، البرهان ج ۳ ص ۸۷، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۴۳، جامع البیان ج ۱۶ ص ۱۶۵، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۳۸۸، تفسیر الثعلبی ج ۶ ص ۲۳۱، تفسیر السمعی ج ۳ ص ۳۱۷، معالم التنزیل ج ۳ ص ۲۱۰، زاد المسیر ج ۵ ص ۱۸۵، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۳۷، تفسیر البحر المحیط ج ۲ ص ۱۴۴، فتح القدیر ج ۳ ص ۳۵۳، روح المعانی ج ۱۶ ص ۱۴۴.

۱۱۶. نام های مبارک خدا که در قرآن ذکر شده اند به این شرح می باشند:

\* در سوره حمد:

۱. الله. ۲. رب. ۳. رحمان. ۴. رحیم. ۵. مالک.

\* در سوره بقره:

۶. محیط. ۷. قدیر. ۸. علیم. ۹. حکیم. ۱۰. تواب. ۱۱. باری. ۱۲. بصیر. ۱۳. واسع. ۱۴. سمیع. ۱۵. عزیز. ۱۶. رؤوف. ۱۷. شاکر. ۱۸. اله. ۱۹. واحد.

۲۰. غفور ۲۱. قریب ۲۲. حکیم ۲۳. حی ۲۴. قیوم ۲۵. علی ۲۶. عظیم ۲۷. غنی ۲۸. ولی ۲۹. حمید ۳۰. خبیر ۳۱. بدیع.

\*در سوره آل عمران:

۳۲. وهاب ۳۳. ناصر ۳۴. جامع.

\*در سوره نساء:

۳۵. رقیب ۳۶. حسیب ۳۷. شهید ۳۸. کبیر ۳۹. نصیر ۴۰. وکیل ۴۱. مقیت ۴۲. عَفُو.

\*در سوره انعام:

ص: ۳۵۳



\*در بقیه سوره های قرآن:

٤٧. فاتح ٤٨. قوی ٤٩. مولی ٥٠. عالم ٥١. حفیظ ٥٢. مجیب ٥٣. مجید ٥٤. ودود ٥٥. مستعان ٥٦. قهار ٥٧. غالب ٥٨. متعالی ٥٩. والی ٦٠. حافظ ٦١. وارث ٦٢. خلاق ٦٣. مقتدر ٦٤. حفی ٦٥. غفار ٦٦. ملک ٦٧. حق ٦٨. هادی ٦٩. مبین ٧٠. نور ٧١. کریم ٧٢. محیی ٧٣. فتاح ٧٤. فاطر ٧٥. شکور ٧٦. کافی ٧٧. خالق ٧٨. منتقم ٧٩. رزاق ٨٠. متین ٨١. برّ ٨٢. ملیک ٨٣. ذو الجلال و الاکرام ٨٤. اوّل ٨٥. آخر ٨٦. ظاهر ٨٧. باطن ٨٩. قدوس ٩٠. سلام ٩١. مؤمن ٩٢. مهیمن ٩٣. جبار ٩٤. متکبر ٩٥. مصوّر ٩٦. اعلی ٩٧. اکرم ٩٨. احد ٩٩. صمد.

١١٧. وانّ موسى لما القى عصاه واوجس في نفسه خيفه قال: اللهم انى اسالك...: الامالى للصدوق ص ٢٨٧، روضه الواعظين ص ٢٧٢، وسائل الشيعه ج ٧ ص ١٠٠، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٣٦٦، جامع احاديث الشيعه ج ١٥ ص ٢٥١، تفسير الصافي ج ٣ ص ٣١٢، البرهان ج ١ ص ١٩٧.

١١٨. سوره مريم آيه ٥٣.

١١٩. إنّ فرعون رأى في منامه أنّ ناراً قد أقبلت من بيت المقدس حتّى اشتملت على بيوت مصر فأحرقتها وأحرق القبط، وتركت بنى إسرائيل: فرج المهموم ص ٢٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ١٤ و ٥١ و ٧٥، التبيان للطوسى ج ١ ص ٢٢٤، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٢٠٥، جامع البيان ج ١ ص ٣٨٩، تفسير ص ٦٩، الدرّ المنثور ج ٥ ص ١١٩، روح المعانى ج ٢٠ ص ٤٣، تاريخ الطبرى ج ١ ص ٢٧٣، الكامل ج ١ ص ١٧٠.

١٢٠. إنّهُ يولد فى بنى إسرائيل غلام يسلبك ملكك ويغلبك على سلطانك، ويخرجك وقومك من أرضك، ويدلّ دينك، وقد أظلك زمانه الذى يولد فيه: فرج المهموم لابن طاووس ص ٢٧، جامع البيان ج ١ ص ٣٩٠، تاريخ الطبرى ج ١ ص ٢٧٢، الكامل فى التاريخ ج ١ ص ١٧٠.

١٢١. لأنّ فرعون كان يشقّ بطون الجبالى فى طلب موسى: كمال الدين ص ٤٢٧، الثاقب فى المناقب ص ٢٠١، مدينه المعاجز ج ٨ ص ١٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢١٣٣، أعيان الشيعه ج ٢ ص ٤٦، بحار الأنوار ج ٥١ ص ١٣.

١٢٢. لمّا كان بلغه عن بنى إسرائيل أنّهم يقولون: إنّهُ يولد فينا رجل يقال له موسى بن عمران يكون هلاكك فرعون وأصحابه على يديه، فقال فرعون: لاقتلنّ ذكور أولادهم حتّى لا يكون ما يريدون: تفسير القمى ج ٢ ص ١٣٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٣٧٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٥.

١٢٣. ذبح فى طلب موسى سبعين ألف وليد: تفسير القرطبى ج ١٣ ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٥٣.

١٢٤. إنّ موسى عليه السلام لمّا حملته أمّه به لم يظهر حملها إلّا عند وضعه، وكان فرعون قد وكلّ بنساء بنى إسرائيل نساءً من القبط تحفظهن: تفسير القمى ج ٢ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٥.

١٢٥. انه كان لفرعون يومئذ بنت لم يكن له ولد غيرها و كانت من اكرم الناس اليه و كان بها برص شديد... تفسير الآلوسی ج ٢٠ ص ٤٦، تفسير ابي السعود ج ٧ ص ٤.

١٢٦. لا استطیع ان ادع بيتی وولدی فان طابت نفسک ان تعطينی فاذهب به الى بيتی... مجمع الزوائد ج ٧ ص ٥٨، مسند ابي يعلى ج ٥ ص ١٤، تفسير السمرقندی ج ٢ ص ٣٩٦، تفسير الآلوسی ج ١٦ ص ١٩١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٥٥.

١٢٧. فضرب بعصاه الباب فلم يبق بينه و بين فرعون باب الا انفتح... بحار الأنوار ج ١٣ ص ١١٠، قصص الانبياء

ص: ٣٥٤

١٢٨. كانوا أول النهار كفار سحره و آخر النهار شهدا برره... بحار الأنوار ج ٣ ص ٨٠، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٣٣٣، تفسير السمرقندی ج ١ ص ٥٥٥.

١٢٩. سورة بقره، آیه ٦١-٦٠.

١٣٠. فوضع فمه على دبره وخار و تكلك بما تكلك به... بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٤٥.

١٣١. اعراف: آیه ١٥١

١٣٢. فحرمها الله عليهم أربعين سنه، وتيههم، فكان إذا كان العشاء وأخذوا في الرحيل، نادوا: الرحيل الرحيل... تفسير العياشي ج ١ ص ٣٠٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٦، التفسير الاصفى ج ١ ص ٢٦٩، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٠٨،

١٣٣. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٣ ص ١٨٢، التفسير الأصفى ج ٢ ص ٧٧١، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٢٢، جامع البيان ج ١٦ ص ٢٧١، تفسير السمرقندی ج ٢ ص ٤١٣، ج ٦ تفسير الثعلبي ص ٢٥٩، تفسير السمعاني ج ٣ ص ٣٥٧، معالم التنزيل ج ٣ ص ٢٣٢، زاد المسير ج ٥ ص ٢٢٢، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ٧٢، تفسير البحر المحيط ج ٦ ص ٢٥١، فتح القدير ج ٣ ص ٣٨٩، روح المعاني ج ١٦ ص ٢٦٦.

١٣٤. فما وقع وهمك عليه من شيء فهو خلافه، لا يشبهه شيء، ولا تدركه الأوهام: الكافي ج ١ ص ٨٢، التوحيد ص ١٠٦، الفصول المهمه ج ١ ص ١٣٧، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٦٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٥٦١.

١٣٥. أسكن الله عز وجل آدم وزوجته الجنة... فنظر إلى منزله محمد وعلي وفاطمه والحسن والأئمه من بعده... معاني الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غايه المرام ج ٤ ص ١٨٨.

١٣٦. فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظله خضراء بين يديه... بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٠٧، أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ١ ص ٢٦٥، روح المعاني ج ١ ص ٥١، ينابيع الموده ج ١ ص ٥٦، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، يا محمد، إنني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي... الكافي ج ١ ص ٤٤٠، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٦٥، أول ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره واشتقّه من جلال عظمته: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢.

١٣٧. يا آدم ويا حواء، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جواري وأحلّ بكما هوانى... معاني الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غايه المرام ج ٤ ص ١٨٨.

١٣٨. عهدنا اليه في محمد والأئمه من بعده فترك ولم يكن له عزم أنهم هكذا: بصائر الدرجات ص ٩٠، الكافي ج ١ ص ٤١٦، علل الشرايع ج ١ ص ١٢٢، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٥، تفسير القمي ج ٢ ص ٦٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٠٠.

١٣٩. كانت المعصية من آدم في الجنة لا في الارض... فلما اهبط الى الارض وجعله حجه...: الامالى للصدوق ص ١٥١، عيون اخبار الرضا ج ١ ص ١٧١، بحار الأنوار ج ١١ ص ٧٢، تفسير الصافي ج ١ ص ١٢٢، البرهان ج ٣ ص ٧٨٣.

١٤٠. نزلت في علي و فاطمه و... وكان رسول الله ياتي باب فاطمه كل سُحره: بحار الأنوار ج ٣ ص ٧٩٠.

ص: ٣٥٥

بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢٠.

١٤١. سورة بقره: آيه ٢٣\_٢٤

١٤٢. فأخبر عز وجل أن الآيه إذا جاءت والملك إذا نزل ولم يؤمنوا هلكوا، فاستعفى النبي من الآيات رأفه منه ورحمه على أمته، وأعطاه الله الشفاعة: تفسير القمي ج ١ ص ١٩٤، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٠١، البرهانج ٢ ص ٤٠٣.

١٤٣. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٣ ص ١٨٢، التفسير الأصفي ج ٢ ص ٧٧٥، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٢٨، البرهانج ج ٣ ص ٧٩١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤١١، جامع البيان ج ١٦ ص ٢٩٥، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٤١٨، تفسير الثعلبي ج ٦ ص ٢٦٣، تفسير السمعاني ج ٣ ص ٣٦٦، معالم التنزيل ج ٣ ص ٢٣٧، زاد المسير ج ٥ ص ٢٣٢، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ٨٠، تفسير البحر المحيط ج ٦ ص ٢٥٢، الدر المنثور ج ٤ ص ٣١٣، فتح القدير ج ٣ ص ٣٩٥، روح المعاني ج ١٦ ص ٢٨٧.

ص: ٣٥٦

## منابع تحقیق

این فهرست اجمالی منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱. الاحتجاج

۲. إحقاق الحقّ

۳. أسباب نزول القرآن .

۴. الاستبصار

۵. الأصفى فى تفسیر القرآن.

۶. الاعتقادات للصدوق

۷. إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸. أعیان الشیعه .

۹. أمالی المفید .

۱۰. الأمالی لطوسی.

۱۱. الأمالی للصدوق.

۱۲. الإمامه والتبصره

۱۳. أحكام القرآن.

۱۴. أضواء البیان.

۱۵. أنوار التنزیل

۱۶. بحار الأنوار .

- ١٧ . البحر المحيط .
- ١٨ . البدايه والنهائيه .
- ١٩ . البرهان فى تفسير القرآن .
- ٢٠ . بصائر الدرجات .
- ٢١ . تاج العروس
- ٢٢ . تاريخ الطبرى .
- ٢٣ . تاريخ مدينه دمشق .
- ٢٤ . التبيان .
- ٢٥ . تحف العقول
- ٢٦ . تذكره الفقهاء .
- ٢٧ . تفسير ابن عربى .
- ٢٨ . تفسير ابن كثير .
- ٢٩ . تفسير الإمامين الجلالين .
- ٣٠ . التفسير الأمثل .
- ٣١ . تفسير الثعالبى .
- ٣٢ . تفسير الثعلبى .
- ٣٣ . تفسير السمرقندى .
- ٣٤ . تفسير السمعانى .
- ٣٥ . تفسير العزّ بن عبد السلام .
- ٣٦ . تفسير العياشى .

٣٧ . تفسير ابن أبي حاتم .

٣٨ . تفسير شبر .

٣٩ . تفسير القرطبي .

٤٠ . تفسير القمّي .

٤١ . تفسير الميزان .

٤٢ . تفسير النسفي .

٤٣ . تفسير أبي السعود .

٤٤ . تفسير أبي حمزه الثمالي .

٤٥ . تفسير فرات الكوفي .

٤٦ . تفسير مجاهد .

٤٧ . تفسير مقاتل بن سليمان .

٤٨ . تفسير نور الثقلين .

٤٩ . تنزيل الآيات

٥٠ . التوحيد .

٥١ . تهذيب الأحكام .

٥٢ . جامع أحاديث الشيعة .

٥٣ . جامع بيان العلم وفضله .

٥٤ . جمال الأسبوع .

٥٥ . جوامع الجامع .

٥٦ . الجواهر السنية .



٥٧. جواهر الكلام.

ص: ٣٥٧

- ٥٨ . الحدائق الناضره .
- ٥٩ . حليه الأبرار .
- ٦٠ . الخرائج والجرائح .
- ٦١ . خزانه الأدب .
- ٦٢ . الخصال .
- ٦٣ . الدرّ المنثور .
- ٦٤ . دعائم الإسلام .
- ٦٥ . دلائل الإمامه .
- ٦٦ . روح المعاني .
- ٦٧ . روض الجنان .
- ٦٨ . زاد المسير .
- ٦٩ . زبده التفاسير .
- ٧٠ . سبل الهدى والرشاد .
- ٧١ . سعد السعود .
- ٧٢ . سنن ابن ماجه .
- ٧٣ . السيره الحلبيّه .
- ٧٤ . السيره النبويّه .
- ٧٥ . شرح الأخبار .
- ٧٦ . تفسير الصافي .
- ٧٧ . الصحاح .

- ٧٨ . صحيح ابن حبان .
- ٧٩ . عدّه الداعى .
- ٨٠ . علل الشرائع .
- ٨١ . عوائد الأيام .
- ٨٢ . عيون أخبار الرضا .
- ٨٣ . عيون الأثر .
- ٨٤ . غايه المرام .
- ٨٥ . الغدير .
- ٨٦ . الغيبه .
- ٨٧ . فتح البارى .
- ٨٨ . فتح القدير .
- ٨٩ . الفصول المهمّه .
- ٩٠ . فضائل أمير المؤمنين .
- ٩١ . فقه القرآن .
- ٩٢ . الكافى .
- ٩٣ . الكامل فى التاريخ .
- ٩٤ . كتاب الغيبه .
- ٩٥ . كتاب من لا يحضره الفقيه .
- ٩٦ . الكشاف عن حقائق التنزيل .
- ٩٧ . كشف الخفاء .

- ٩٨ . كشف الغمّه .
- ٩٩ . كمال الدين .
- ١٠٠ . كنز الدقائق .
- ١٠١ . كنز العمّال .
- ١٠٢ . لسان العرب .
- ١٠٣ . مجمع البيان .
- ١٠٤ . مجمع الزوائد .
- ١٠٥ . المحاسن .
- ١٠٦ . المحبّر .
- ١٠٧ . المحتضر .
- ١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل .
- ١٠٩ . المزار .
- ١١٠ . مستدرک الوسائل .
- ١١١ . المستدرک علی الصحیحین .
- ١١٢ . المسترشد .
- ١١٣ . مسند أحمد .
- ١١٤ . مسند الشاميين .
- ١١٥ . مسند الشهاب .
- ١١٦ . معاني الأخبار .
- ١١٧ . معجم أحاديث المهدي (عج) .

١١٨ . المعجم الأوسط .

١١٩ . المعجم الكبير .

١٢٠ . معجم مقاييس اللغة .

١٢١ . مكيال المكارم .

١٢٢ . الملاحم والفتن .

١٢٣ . مناقب آل أبي طالب .

١٢٤ . المنتظم فى تاريخ الأمم .

١٢٥ . منتهى المطلب .

١٢٦ . المهذب .

١٢٧ . مستطرفات السرائر .

١٢٨ . النهايه فى غريب الحديث . ١٢٩ . نهج الإيمان .

١٣٠ . الوافى .

١٣١ . وسائل الشيعة .

١٣٢ . ينابيع المودّه .

ص: ٣٥٨

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان (علیه السلام))
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر (صلی الله علیه وآله))
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن (علیه السلام))
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه (علیها السلام))
۱۸. آسمانی ترین عشق. (فضیلت شیعه)

- ۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)
- ۲۰ . فقط به خاطر تو . (اخلاص در عمل)
- ۲۱ . راز خوشنودی خدا . (کمک به دیگران)
- ۲۲ . چرا باید فکر کنیم . (ارزش فکر)
- ۲۳ . خدای قلب من . (مناجات، دعا)
- ۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)
- ۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)
- ۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))
- ۲۷ . لذت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))
- ۲۸ . سرزمین یاس . (فدک، فاطمه(علیها السلام))
- ۲۹ . آخرین عروس . (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))
- ۳۰ . بانوی چشمه . (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)
- ۳۱ . سکوت آفتاب . (شهادت امام علی(علیه السلام))
- ۳۲ . آرزوی سوم . (جنگ خندق)
- ۳۳ . یک سبد آسمان . (چهل آیه قرآن)
- ۳۴ . فانوس اول . (اولین شهید ولایت)
- ۳۵ . مهاجر بهشت . (پیامبر اسلام)
- ۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))
- ۳۷ . گمگشته دل . (امام زمان(علیه السلام))
- ۳۸ . سمت سپیده . (ارزش علم)

۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰. خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲. نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام))

۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام))

۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام))

۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام))

۴۹. حوادث فاطمه (حضرت فاطمه علیها السلام))

۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباس علیه السلام))

۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

\* کتب عربی

۶۵. تحقیق « فهرست سعد » ۶۶. تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷. تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸. تحقیق « فهرست ابن بطله ». ۶۹. تحقیق « فهرست ابن الولید ». ۷۰. تحقیق « فهرست ابن قولویه ». ۷۱. تحقیق « فهرست الصدوق ». ۷۲. تحقیق « فهرست ابن عبدون ». ۷۳. صرخه النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أمير المؤمنین (علیه السلام). ۷۶. الصحيح فی فضل الزیارة الرضویة. ۷۷. الصحيح فی البکاء الحسینی. ۷۸. الصحيح فی فضل الزیارة الحسینیة. ۷۹. الصحيح فی کشف بیت فاطمه (علیها السلام).

ص: ۳۵۹



دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

\*\*\*

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ - همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰

جهت کسب اطلاع به سایت [M12.ir](http://M12.ir) مراجعه کنید.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

